

بسم الله الرحمن الرحیم

حدیثی درین باب است که کمال صنعت او را در اقل اوقات بمقتضای ائمه
 و نبی الهی اللہ بپشتا لکوا کبایع نام ثواب قدری شماره مرقوم
 مصور ساخت و شکر و سپاس بقیاس حکمی دارد است که دست قدر او صغر عالم
 خاک را بموجبی از نظر فرشتاها قیام الما هودن مجادلا هار و علام شجاعتی
 و مرتب کرد ایند بیدعی که بسبب ظواهر صنایع بدایع و وضوح دقایق حقایق از
 مواد عناصر مختلف نوع انشا را در احسن تفویم ترکیب نمود و بدردی علیای
 و لقد کتبنا فی ادم رسا ید و بجهت حصول مقاصد اتم و مصالح ابدی ادم بحکم کرم
 و الشمت تجر لیست قهرها ذلک تقدیر انفریزا لعلکم کوی نین انشا برادر در
 سما یت ثبت رخصت صعود و سقوط فرمود و بجهت مواسم عبادت و مراسم عبادت
 انقول و انقول و قد فاه منازل حتی غاد کالمرجون القدر به منیع سه لاقین
 دو قطع منازل و طی مراحل از باد و استفاض نمود الاله الخلق و الاکرام انک
 الله و رب العالمین بیک فلک زقعه کلک تقدیر است و من بقیه ملک
 است هستی او بر کثافت آب سفید کرد و در میان شیب محترق و وصف

درین باب است که کمال صنعت او را در اقل اوقات بمقتضای ائمه و نبی الهی اللہ بپشتا لکوا کبایع نام ثواب قدری شماره مرقوم مصور ساخت و شکر و سپاس بقیاس حکمی دارد است که دست قدر او صغر عالم خاک را بموجبی از نظر فرشتاها قیام الما هودن مجادلا هار و علام شجاعتی و مرتب کرد ایند بیدعی که بسبب ظواهر صنایع بدایع و وضوح دقایق حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انشا را در احسن تفویم ترکیب نمود و بدردی علیای و لقد کتبنا فی ادم رسا ید و بجهت حصول مقاصد اتم و مصالح ابدی ادم بحکم کرم و الشمت تجر لیست قهرها ذلک تقدیر انفریزا لعلکم کوی نین انشا برادر در سما یت ثبت رخصت صعود و سقوط فرمود و بجهت مواسم عبادت و مراسم عبادت انقول و انقول و قد فاه منازل حتی غاد کالمرجون القدر به منیع سه لاقین دو قطع منازل و طی مراحل از باد و استفاض نمود الاله الخلق و الاکرام انک الله و رب العالمین بیک فلک زقعه کلک تقدیر است و من بقیه ملک است هستی او بر کثافت آب سفید کرد و در میان شیب محترق و وصف

مَدْخَلُكَ مَشْهُورٌ خَاجِدٌ نَصِيرُ الْبَيْتِ طُوبَىٰ لِعَلِيٍّ الرَّهْدُ دَهْرٌ فَرَفَتْ نَفْسُكَ

مرد دانا سخن روا کند ؛ تا بنام حق ابتلا کند ؛ ما کن لم یزل قدیم و کریم ؛ صانع و بدل خلیف و علیم ؛

تشریح و تفسیر

الحاج محمد بن عبد الله

سید محمد رفیع

الحمد لله رب العالمين

پاکستان کے لیے

تاریخ: ۱۳۹۸/۰۵/۰۵

مجلس شورای اسلامی

وَمِنْهَا مَا قَعِدَكَ
الطُّفُوفُ الْيَوْمَ الْكَلَامَ

الحمد لله الذي جعلنا من عباده
مخلصين

تیسرا باب
تیسرا باب
تیسرا باب

چهارم: انسانی



54

14

10

الْأَلَمِ وَصُفِّرَتْ عَنْ شُكْرِ تَعَالَى وَصِلَاتِ صَلَوَاتِ نَامِيَاتٍ وَتَحَوُّرِ ثَبَاتِ لُجَا
بِقَدَرِ دَوَارِ فَالِكِ دَوَارٍ وَبَعْدِ كَوَاكِبِ ثَوَابِ وَسَيَّارِ هَدْيِ رُوحِ مَوْجِ قَدَرِ
مُعْطَرِ لُطْفِ سَائِلِ صَاحِقِ قُرْآنِ جَلَالِ قَرَابِ عَدْلِ سِرِّ دَائِرِ
شَرِيعِ قُلُوبِ نَظَرِ عَادَاتِ نَظَرِ اسْتَوَاعِ حَقِيقِ طَبَقِ مَاهِ فَالِكِ قَرَمِ
كَمِ وَجُودِ مَهْرِ سَهْمِ تَلَوُّو دَوْرِ وَجِدِ افْتِنَاءِ دُشَنِ ثَابِتِ لُغْوِ عِلْمِ اِنْجِلِ رُفُودِ
وَالْجَمِّ اِذَا هَوَى سَاوِ سَفَرِ سَجَّانِ اَذَى اَسْرَى بَعْدِ عَرَمِ حَمِ فَكُنَّ قَرَابِ
قَوْسِيْنِ اَوْ اَذَى نَظَمِ اِنْخِلَاجِ كِهْ شُدْ فَالِكِ غَلَامِ اَرَا بِشِ عَرِشِ كَشْتِشِ
اِنْ عَرِشِ سِرِّ دَوْرِ اِلْجَلَالِ خُشْدِ پِ سَهْمِ لَازِ اِلِ مَهْرِ كِهْ بُوْدِ سَاهِ اَوْ اَرِشِ
كِهْ سِهْ سَاهِ اَوْ اَرِشِ بَرَقِ قَهْمِ فَالِكِ قَدَمِ زِدِ بَرْدِ وَهْ اَلْمَكَانِ عِلْمِ زِدِ وَاشْتِشِ
حُكَايِ دَوْرِشِ وَالَّذِ لِكِ رِطَابِ نِ فَوْشِ مَقْصُودِ نِهْنِ وَاسْمَانِ اَوْشِ پِشِ
اِخْرَا اَوْشِ اَوْشِ دِهْنِ كَشْتِشِ زِدِ وَاشْتِشِ خُجْدِ خَمِ هِهْ اَنْبِيَا عُمَدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ اَلْاَنْبِيَا اَلْاَسْمَا كَاشِفِ مَضْمُونِ كَوْنِ لِكِ لُطْفِ صَاحِقِ لُغْوِ اَنَامِدِ
اَلْاَسْمَا وَعَلَى نَاجِيَا وَالمُتَّصُوصِ بِقَرَابِ اَلْمُتَّصُوصِ بِخُجْدِ اَنْتَ مَنِي مَبْرُكِ هَرْدِ
مِنْ مَوْسَى اَعِزِّ عَلَى اَلْمَرْثَى وَاَوَّلَادِهِ الْاَخْيَارِ وَغَيْرَةِ الْاَبْدَارِ اَلْاَبْدَانِ ذَهَابِ
عَلَمِ اَلْاَبْدَانِ وَطَهْرِ مَهْمِ تَظْهِرِ اَقَامِ عَدْلِ بَارِ اَبَا بَهْمِ وَطَهْرِ وَاصْحَابِ
وَفُطْنِ مَحْبُورِ مَسْئُورِ نَمَانِدِ كِهْ عِلْمِ هَيْتِ كِهْ هِهْ اَبْنِدِ شَمَكْتِ بَرَقِ اَوْضَاعِ
اِجَامِ عِلْمِ وَحُوتِ جَرِيقِ اَحْوَالِ اِجَامِ سَفَلِ اَزِجِلِ اَشْرِفِ اَعْلَمِ حَقِيقَةِ
وَاَكْلِ صَانِعِ حَكْمِيَةِ اَعْلَامِ اِبْنِ عِلْمِ شَرِيفِ وَنَظَرِ اِبْنِ فَنِّ الطَّبِيعِ دَرْزِ مَرِ
اَلَّذِيْنَ يَنْكَرُوْنَ اَلْحَقَّ قَانَمًا وَفُضُولًا وَعَلَى حُجْمِ مَرِيقَةِ يَنْكَرُ فَنِّ خَلْقِ اَلْمُتَوَاتِرِ
اَلَّذِيْنَ دَاخِلِ اَلْاَحْوَالِ هَذَا اَكْثَرِ عِلْمَاءِ نَامِدَارِ وَاغْلِبِ غُلَامِ اَعْلَامِ قَدَرِ
اِبْنِ صُنْعِ دَفِيعِ اَلْمُتَكَلِّمِ زَا اِعْرَاقَةِ وَتَعْلَامِ سَمَوَاتِ غَلَا وَهَاجِ مَلِكِ اَلْاَرِاقِ
اَلَّذِيْهَا تَنْقِيفِ تَوْصِيفِ مَرْزُودِ اَنْدِ دَكَرِ اِبْنِ نَافِيعَاتِ وَتَضَمُّنِ اَخِيَرِ

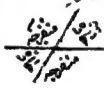
انگرفت نه دوده و چاره کرد پيدا کرد سرخوش بار کرد پيدا ليل مستي خود
 از دين هر يك فردن ازده دادمان عقل ناپايشيم نيز توفيق ما توانستيم

بنا بر مشافه انجماعت تو در کوار بنده خاکسار و بقیه دار المحتاج الى رحمة الله
 الابد مطلقه نعم جنابك يا فلت بضاعت عدا سطاعت از کتب رسايل
 اکابر و افاضل این فن محظوظ و بهره مند بود تا در غلغل احوال مطالعه
 رساله بعیت یافتام در معرفت تعویب نام که مرقوم بقلم افضل المصنفین
 اکمل المتبحرین قدوة افاضل العلماء صفوة امثال الانبياء مولا نا نظام الدین
 بروجنده گردیده بود مشرف گشت و چون از رغبات اختصار و نهایت اقتصاد
 فواید و در ذوق ابدان در کسور و زوایا و نظر ارباب معی جلوه ظهور میفود
 بخاطر قاتر خطور میکرد که بجهت تفصیل محلا و تبیین مفصلا ابواب این شرح
 بزبان فارسی تنظیم تر بنماید که مستفید و مبتکران فواید مضامین آن مستفید
 مستفید گشتند تا آنکه در این وان با وجود تراکم علائق و طلاطم عوایق
 و قساطر هم و استیلا غمی تا بیدار الهی سعی این عزیمت مقترن شده مقاصد
 کتاب بروج مسطور و طریق مرقوم سرانجام یافت و کذا کرا الفاظ مضطر
 آنچه محتاج بشرح بود پیش از شروع در مقصود مرکب تعریفان شد و آنچه از
 مباحث هیئات و سایر فنون نیز آنچه هر مقام منوط و مربوط بود ابرادان کفر
 داشت و آنچه موقوف بر همین هندسه و اکران بود حواله بکتب اصول کرد
 از تطویل و اطالیه اجتناب نمود و موئید بالقاب هما یون و دعاء و کلام و غیره
 افزون بجناب بارگاه عزت استنباه مهر سپهر خلافت و شرف آبروی سلطنت کامیابا
 خدو ما لک الحمد بحمد حمید الله فی العالمین جماعی از اداهل الانوار و ایمان
 ما بحی آثار القلم و الظفیان و اصنع میزان العدل و الانصاف قاصع نیان
 المیزان الاعتدال ما لک الحمد اکثر ائمة المذاهب و اهل الاموال و الخواص و
 التواصیة فی الشریعة القویمة المصطفویة سالک الطریقة الموصیة المرسومة
 بیک شایه که اسمان فرو خورشید غفلت و در بشته جلالت صو غصه نمود

عبد الله

حاصل قول الحاکم ان اندازة
ان حجت من اولیة الخط
باعتبار طریقه و غیره ایضا
فلا یجوز فیها لادارة حقیقه

یعنی درجه که در وسط زمین و هیچ دانش بعد دانش زمین و عبت از دانش نجومی
کند و کج حقیقتی شرق و غرب فاصله و خط منظم و یاد کردم در ادب علم
ان خطی که در خط حرکت نقطه اول نقطه حرکت را بر آن بعد بنهاده و جمیع ایضات خارج از فاصله حرکت



همچنانکه از تقسیمها نشود و چون خط اطلاق کنند و نکونند که مستقیم باشد
مرا خط مستقیم باشد و سطح نیز مشوی بود و غیره مستوی مستویان بود که
اخراج خطوط مستقیم در جهت طول و عرض از سطح ممکن و غیره باشد
خط مستقیم و اصله میان هر دو نقطه مفروضه بر آن سطح از آن سطح هیچ
نیست و چون سطح مستوی باشد خط مستوی در آن سطح باشد و نقطه در آن سطح
تعیین نمایند که جمیع خطوط و اصله میان آن نقطه و آن خط محیط مساوی بود
ان سطح را حقیقه و انحطاط را دایره خوانند و قوسی که بر آن کفته اند و بعضی
مختصین بگویند که کرده تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه معتبره را مرکز
گویند و هر یک از آن خطوط و اصله را نصف قطره دایره و هر خط مستقیم که دایره
منقسم بدو قسم کند از او تر خوانند و باری که از آن خط جدا کند قوس و اگر آن خط
بر آن دایره از نقطه بیرون خوانند و تصور این مذکور است از این کل توان نمود و غیره
و بجهت ضبط حركات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسبب دو جز و متساوی
تقسیم کنند و قطره را از ابعاد و بیست و هر یک از آن جز و درجه گویند و از ابعاد
از اخطای دو خط سطح پیدا شود از آن زاویه مسطحه خوانند پس اگر آن دو خط بر
و کجی باشند که بعد از آن خارج هر یک چهار زاویه متساویه حادث شود و آن
زاویه را قائمه خوانند و هر یک از آن دو خط را عمود بر آن دیگر بدین صورت
الابرز و کمتر از منفرجه و خورد تر از احاده بماند تصور و مقدار از زاویه مستقیمه
الاضلاعین قوسی بود از دایره که مرکز آن را بر آن دایره باشد و هر سطح که خط
بخط یا بر دایره باشد از آن سطح شکل خوانند پس اگر خط سطح باشد از آن
خوانند بر آن صورت و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی
الاضلاع و متساوی الساقین و مختلف الاضلاع و اگر خط چهار ضلع باشد
از او بعد از اضلاع خوانند و این منقسم بر پنج قسم بود اول آنکه اضلاع او

اول از بنیات فلك گویم
 پسر حکام اخوان بودیم
 کز هیئات افلاک
 آفریننده پری و ملک و
 اگر نه آفرید چرخ و فلك
 بر یک ماه و بر دویم میراست
 باز آفرید بریم میراست

منجیه نیز هست و در وسط نیز که بدن صفت باشند هم متوازنان گویند و چون
 که بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط آن که فرض کنند بعد از اتمام
 دوره دایره رسم کند سوائی و نقطه متقابل که از او خطی که در وسط
 حرکت نیز گویند و آن دو برابر مدارات آن نقاط خوانند و از اینجا به یکی که
 بعد از این بین القطبین متساوی بود منطقه گویند و از اینجا فلك نیز گویند
 و هر که مستقله که انفکاک اجزای او متعجب بود اگر فی الجمله منبر بود آنرا گویند
 گویند و الا فلك و اندو قسم بود مصمت و محجوف مصمت فلك تدویر باشد
 و محجوف که هر اینه بر وجهی است که در وسط متوازی با محیط است سایر افلاک
 حرکت فلك نیز دو قسم است بیسطه و مختلفه بیسطه که آنرا متشابه نیز گویند
 که در آن متساویه از محیط انفکاک قسیمی متساوی قطع کند و دایره ای متساوی
 در مرکز احداث نماید و مختلفه بخلاف این قسم باشد و باز منقسم است بمفرده و
 مرکبه مفرده اینست که از این فلك صادر شود و مرکبه افست که زاده از این فلك
 صادر شود و هر مفرده بیسطه است چه از جسم بیسطه واحد و حرکت مختلفه
 متع است کما ثبت فی الطبعیات و هر مختلفه مرکبه است چه علت اختلاف حرکت
 بنایط غیر از یک یا هر یک بر تواند بود و صلح اختلاف حرکت از افلاک مختلفه المراكز
 یا متخلفه المراكز متقاطعه المناطی باشد اما هر بیسطه مفرده نیست و هر مرکبه
 مختلفه نه چه حرکت صادره از افلاک متخلفه المراكز منطقه المناطی یا آنکه منقسم
 نیست بیسطه است یا با آنکه مرکبه است مختلفه نیست و هر کس که او را بر واحد
 بینا الفرضیه اطلاق کند آنرا عدد گویند و چون واحد را با جزای متساویه تجزیه
 کنند بعضی از آن اجزا را که گویند و مجموع آنرا مجموع اینست آنچه قصد بر کمال آن
 واجب بود و باقی مصطلحات در هر محلی که تغییر یافتن کند بخیر در دایره
 این حکام شروع در مقصود اولی باشد فقال المصنف رحمه الله تعالی

شهری چون چاهست مدام بهو بر چرخ پنجم بهرام ششین چرخ مشتری دادند
 و هفتین است منزل کیوان باز هشت که ثابت بر است نبردند که جدول دوست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَاعْتَمِدْتُ بِفَضْلِكَ يَا كَرِيمُ أَتَامُ جَدِّ
 این محضر دیت در معرفت تقویم نام مشتمل بر بیست باب تقویم در لغت بمعنی
 تصحیح است یقیناً قومه تقویم از ازل اغوجاجه و در اصطلاح قوم چون تقویم
 کوکبا اطلاق کنند مراد بعد و وضع او باشد از اول حمل بر توالی لیکن مقصود تصحیف
 اینها معرفت دفتر تقویم است و آن مصافیعیت که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی آنرا
 اوضاع کوکب سبعة ستاره و در مدت یکسال شمسی که از رجب و کتب استخراج
 باشد پس اگر با تقاویم کوکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدقت تقویم یا اکثر
 مثبت باشد از تقویم نام گویند و اگر اکثری از آن متروک باشد از تقویم نام
 و تقویم شمسی گویند و اگر تقاویم کوکب متروک باشد و بر بعضی از متعلقات
 اقتضا کنند از او زمانچه و تقویم قمری گویند و سنین جمیع ذلک فی ضمن الایام
 افشاء الله تع و بعضی بخوان بیست و بعضی در نام اسباب و غیره هلا لایته
 و انتقالات قمر و سکه و غیر نظرات او با کوکب و قبلی از متعلقات گفته اند
 در جدول مصرح ثبت کنند و او را تقویم فارسی خوانند و طرعا از تقویم ایلیم
 تعبیر کنند **باب اول** در معرفت حساب جمل حروف بیست و هشتگانه
 مشهوره و چون مقطع باشد حروف هجی و حروف هجا خوانند یقال الهجوات
 و التهجئات البعداد و حروف هجی نیز گویند یعنی نقطه از جهت اختصاص اکثر
 این حروف بنقطه نسبت بحروف مخلوط ما یزایم و اگر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی
 از الحروف جمل گویند جمیع جمله که بمعنی مجموع است و این بحسب ترتیب ترکیب
 منقسم میشود باغناء مختلفه و اشر از هه جمل اعجبدی و اینها را بعضی و
 اعطیست و افضل همه اعجبدی چون بنای اینجات و تقاویم برافست و نیز در
 بعض کتب جفا از امام ناطق حعفر بن محمد الاضاوی قم منقولست که حروف
 الایام بدین ترتیب امر سوره فی اللوح الحفوظ و لهذا مصنف اطلاق جمل جدول

و قد نقلنا الألفاظ التي
 انشأها في هذا الجرد
 او اراد ان يطلع من كل
 احد ان جردنا من
 من غيرهم
 جمع

اومی کرد و نیاساید + چرخ و انجم بگشت او شام : در عدد کد بر فوج +
 عدد چرخ ضابطه معلوم + بشرم بعد ازین بروج و نجوم + حکما پیش ازین بکام صد

ابجد کرده اهل حساب بنجوم اعداد را بجهت سهولت اختصار و بارقام حرفی
 هست و هشکانه لغت عرب که بترتیب الحجد هوز ححق کلکن سمسصر قز قح قن
 حط طغ است وضع کرده اند و در ذخایر الاسماء فی الحجد مذکور است که وضع
 این ترکیب از پیش چاکمی از حگاه یونان بوده است که او داشت پس بوده که
 هر یکو استی با همی ساخته است که حروف یکبار و راسم دیگری پنج نباشد و لغت
 سرانی بر این اسماء غانی اطلاق کنند اما وضع این حروف بعضی کویند از پیش آدم
 صفا است بتعلیم ملک علام و بعضی بکر از اباد و پیش بی فست کشند و کویند
 بهشت و هشت صورت حرفی را از صورت بیست و هشکانه منازل فقر نقل نموده
 و اشاره بعضی مقیرین مصداقین قولت اما سبب انکه حروف مذکوره را بلفظ
 عرب مخصوص ساخته اند که در الفاظ بعضی از ام بعضی از انحراف و امدخل
 چنانکه هشت حرف از اینها در کلام فارسی نیافزا اند اما در روان است فاشکله
 و حله مهمله و صاد و ضاد و ط و ظا و عین و م همل و قاف و شاعرا و غیره و فرای
 سلك نظم کشیده است هشت حرفی که اند فارسی با دیگر می نایا مو و نایا
 اند پس معنی مفاد بشو ازین تا کلمات انحراف با دیگر نام و ط و ضاد و ضا
 ط و ضا و عین و قاف و بعضی حرف فا و را به معنی داخل دانند و ط و ق و وضع اینها
 که از الفاظ بترتیب ارقام احاد گیرند یعنی هر یک از ارقام انحراف موضوع است
 از برای عقد احاد و عددان که از یک است ثانیه بترتیب ارقام عددها پس یکی دو
 سه چهار پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده ثانیه و ضاد بترتیب ارقام
 گیرند یعنی هر یک از ارقام انحراف و موضوع از برای عقد عشرات در عدد که از
 ده است تا نود بترتیب ارقام ده پس رقم ده باشد و بیست و سی و چهل و پنجاه
 و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و ارقام بترتیب ارقام بیست و سی و چهل و پنجاه
 ارقام انحراف موضوع است از برای عقد مئات در عدد که از صد است تا هشتصد

در استخراج و در رسم حروف و ارقام
 این انعطاف از اول وضع
 خطا و ایدان برین بنام این
 موه قالات و تعلات
 با و غیر اینها و در ترتیب
 ارقام و سبب و ارقام
 قال آنرا بر این بیان
 در سبب ارقام و ارقام
 بجهت اینها و ارقام
 و ارقام

و قال
 المشهور انما هو
 الاعداد و اشتقاقها من
 الحروف و کبر و قدر و
 بویانه تعالی انزل علیه
 بین سفر و اول و اول
 خطا و ارقام و ارقام
 انجم و نه

افزان را گرفته اند و * باز دو بیت آمده است هزار * بفت از ایشان که کاتب سیر *
 ثبات نام دیگر * که از ایشان کند پیکر * باز کرده زمره حکمت

کوینده

صد صد پس رقم صد باشد در دو بیت سه سیصد است چهار صد است با صد
 شصده هفتصد و نه هشتصد و نه هشتصد و نه هشتصد و نه هشتصد و نه
 بر وجه کمال است که هر یک از عقود ثلثه یا الف که اینها را اصول اعداد گویند و مثلاً
 برافراشته اند که آن نه است شوا اعداد نایع که از اعداد غیر نه است نه است
 اصول ثلثه اول با نفس اصل طبع است نه باشد که از اعداد مفرده خوانند و چون
 حروف جل نیز است نه است پس بر این از اعداد انچه در ابریه بیضی کرده اند از
 برای هر یک از این اعداد مفرده بر ترتیب و ارقامی اعداد بعضی اعداد مرکب و از این
 ارقام که موش و است از برای اعداد مفرده ترکیب کنند با این طبقه که رقم عدد اکثر
 بر رقم عدد اقل تمامه دارد و در ترکیب اعداد در الفاظ فارسی هم بر این طبقه است
 مثلاً صد و چهل و پنج را چنین نویسند هفتده چون فانی رقم صد است و اکثر از مهم که
 چهل است مقدم است بر او و همچنین میگویند اما اینطوری گاهی مضطرب است که الف
 مضاعف نکود و اکثر در مرتبه او اکثر رقم مضاعف الف چنانکه در الفاظ
 فارسی متداول است بر الف مقدم دارند و چند کس از الف تا جده که هم از اعداد
 هزار و صد و چهل و پنج را چنین نویسند و فسمه چه اگر رقم یا مؤخر از این باشد
 کرده هزار و دو و غرض آنست که مثال این است طریقت زیرا که اعداد و قوت
 هر یکی از او نکود و در بیضی نیز از یکصد و شصت زیاده شود مگر در بیضی
 که شصت و دویست و در موضع دیگر هزار و دویست و عادات اهل بی
 باین جاری شده است که هم را ابریه نویسند و ابریه و فانی نام باشد با آن
 و طوا و اعداد بی صورت و نویسنده زیرا که اگر صورت اصلی نوشته شده
 کرده بود و همچنین فال را و از ابریه منقوط سازند و ابریه و ابریه و ابریه
 صغیر نویسند و این صورت متداول است و گاهی مفرده را مستطیع نویسند و ابریه
 که اکثر غیر مستطیع باشد یا بصورتی که مشبه بلایم شود اگر کاتب سرگشته از ابریه

جبر و دولت و عزت از آن * که خاهاى گوايى * پس مرين جلد را که بر دم نام *
 ز اخزان صاحبان عالم * اولين از بروج به ششم * نام اين بروج و در کردم *

قلب را چيست چنين نيت کردن آخر وقت است با قولان و بعضى گفته اند که
 لفظ تار يخ عربى نيت بلکه معرفت و اصلش افست که در وقت وضع تار يخ عرب
 هر زمان که بکى از مملوک عجم بوده است که در زمان عربن خدب ^{بى اسم} ^{بى اسم}
 بشرف اسلام مشرف شده دو بيان خطابه گفت که هر چه را حساب است که از
 ماه روز گويند و چون کيفيت استعمالان شرح کرد حساب را پسند آمد و ماه
 روز را معرب ساختند و تار يخ معبر داشت و همچنين توجيخ
 و تار يخ هبزه اما در اصطلاح کوشنار کوپد که تار يخ روز معبر است که از مملوک
 که بعد از او بود باو نسبت کنند و بعضى گفته اند که تعريف وقت حاضر است
 کردن آن بوقوع جادى از حوادث و با جلد اول سالى بود که در وقت الحادى
 عظيم واقع شده باشد چون ظهور دولتى يا ملتى يا طوفان يا زلزله يا امثال
 اينها را مبدا سازند تا چون ضبط حوادث ديگر خواهند که کنند بآن مبدا
 نسبت کنند و از تار يخ خوانند و آن نزديک هر قومی چيزى ديگر باشد چنانکه
 بعد از اين معلوم گردد اما ايام اسابيع اسابيع جمع اسبوع که بفار هفت
 گویند همان خاص مقام مشهور است از انجبت مصنف ابتداء بان کرده و ارقام
 آن با اسامى اينست که بکشند: دوشنبه شنبه چهارشنبه پنجشنبه و جمعه
 و شنبه و چون در دفتر تقويم علامت اشياء متعدده ارقام اعدادان ميشود
 بمذهب جهود و اول هفت روز بکشند باشد چون ابتداى خلق آسمان در
 روز بکشند شده است چنانچه اسد الله الطالب امير المؤمنين على عليه السلام
 در اخبار ايام اسابيع فرموده: ففى الايام اربعة اوقات ففى ايام الله تعالى
 اطباق الله ففى ايام الله علامت بکشند باشد مع هذا که مصنف گفته
 است و علامت شنبه که آخر هفت است و بعضى که اول هفت را شنبه دانند و علامت

تار يخ عربى
 در وقت وضع تار يخ عرب
 در اخبار ايام اسابيع
 که در دفتر تقويم
 بمذهب جهود و اول هفت
 روز بکشند باشد
 اسد الله الطالب امير المؤمنين
 على عليه السلام
 در اخبار ايام اسابيع
 فرموده: ففى الايام اربعة اوقات
 ففى ايام الله تعالى
 اطباق الله ففى ايام الله
 علامت بکشند باشد مع هذا
 که مصنف گفته است و علامت
 شنبه که آخر هفت است و بعضى
 که اول هفت را شنبه دانند و علامت

هر دو مرغ را شد ندیوت + همو بر حیران کان باعت + زهره خانه ثور و هم نیران +
 شمس را به رماه راسطان + تیرخانه خوشه و جوزا + در اصل است هدی و در تطایه

شنبه را در فرزند چه صفر بر آن که بر اتفاق عیال بکشد است مقدم است اما
 توابع مشهوره چهار است اول نایب عیب که اشهر و اشرف توابع است چون
 مبدء ان هجرت رسالت پناهت و لهذا مصنف ابتدا بان کرده است و
 سالهای ایشان دوازده ماه قمریت و مراد از کلام رب العزم که ان حده
 الله و غیره انما اثنا عشر شهرا فی کایا الله این شهرات و بنا بر آنچه سبق
 ذکر یافت سال و ماههای این توابع با این اصطلاح قری جفتی باشد و اما
 در آن که بنا شد و اما ای شهر و ایشان اینست آخره و این ماه اول است و اما
 ایشان و وجه ششمه آخره است که در این ماه قتال از محرمات بوده و صفر
 ما خدات از صفر یعنی کان خالی چه در این ماه مکه معظمه از حجاج خالی
 باشد که زائران غریب از وطن خود گردند و مستحق این ایم شده و صفر
 ماه سیم بود و صفر ایام چهارم و این دو ماه از بیع جهت آن گویند که در
 ششمه شهر و این دو ماه در رمضان بیع افتاده و جاری الاول ماه پنجم بود و ماه
 الاخر ماه ششم بود و وجه ششمه آخره است که در این ماه انعامات و حصول پوسه
 و رجب ماه هفتم بود و ما خدات از رجب تعظیم جیب است که انعامات از رجب
 تعظیم کرد و بقال رجب و رجبته ای عظمته یا آنکه چون از شهر و حرم
 که مقاتله و محاربه نیز در این ماه حرام بوده بقال رجب یا آنکه چون از شهر و حرم
 آید و در اینست از حضرت رسول که رجب نام جو بیت ددشت از شهر و حرم
 و از رجب سفیدتر و عاکه در این ماه روزی که از آن جو پیش از هند با این سب
 انعامات و حرام نماده اند و اهل جاهلیت را شهر الله الا حرم خوانند و زیرا
 که در این ماه منع منکرات زباده از شهر و حرم بود و صفا سازا و انیت غنا
 و کوشش و مسک و بعضی گفته اند که چون قتال حرام بود تعقیقه سلیم بر نهانگ

این توابع مشهوره چهار است اول نایب عیب که اشهر و اشرف توابع است چون
 مبدء ان هجرت رسالت پناهت و لهذا مصنف ابتدا بان کرده است و
 سالهای ایشان دوازده ماه قمریت و مراد از کلام رب العزم که ان حده
 الله و غیره انما اثنا عشر شهرا فی کایا الله این شهرات و بنا بر آنچه سبق
 ذکر یافت سال و ماههای این توابع با این اصطلاح قری جفتی باشد و اما
 در آن که بنا شد و اما ای شهر و ایشان اینست آخره و این ماه اول است و اما
 ایشان و وجه ششمه آخره است که در این ماه قتال از محرمات بوده و صفر
 ما خدات از صفر یعنی کان خالی چه در این ماه مکه معظمه از حجاج خالی
 باشد که زائران غریب از وطن خود گردند و مستحق این ایم شده و صفر
 ماه سیم بود و صفر ایام چهارم و این دو ماه از بیع جهت آن گویند که در
 ششمه شهر و این دو ماه در رمضان بیع افتاده و جاری الاول ماه پنجم بود و ماه
 الاخر ماه ششم بود و وجه ششمه آخره است که در این ماه انعامات و حصول پوسه
 و رجب ماه هفتم بود و ما خدات از رجب تعظیم جیب است که انعامات از رجب
 تعظیم کرد و بقال رجب و رجبته ای عظمته یا آنکه چون از شهر و حرم
 که مقاتله و محاربه نیز در این ماه حرام بوده بقال رجب یا آنکه چون از شهر و حرم
 آید و در اینست از حضرت رسول که رجب نام جو بیت ددشت از شهر و حرم
 و از رجب سفیدتر و عاکه در این ماه روزی که از آن جو پیش از هند با این سب
 انعامات و حرام نماده اند و اهل جاهلیت را شهر الله الا حرم خوانند و زیرا
 که در این ماه منع منکرات زباده از شهر و حرم بود و صفا سازا و انیت غنا
 و کوشش و مسک و بعضی گفته اند که چون قتال حرام بود تعقیقه سلیم بر نهانگ

که اگر ظاهر بود * مردمان اول ستاره شناس * چون مر این علم را نهادند
رقم برجا کردند اعداد * از حساب جمل گرفت و نهاد * از عمل صفرا و زرد نشان

شهبان ماه هشتم بود چه در این ماه از نایب عباد معشعب کرد و در این ماه نیز
آفریدیم و رمضان ماه هم بود ما خود از روضه کثرت بهر فیض الذی و نبای غیرها
شوال ماه دهم بود و گویند سبب تسمیه آن آن بود که در این ماه عرب صید کردند
بنام اشال الکلب فی تبه اذا اوسله للصيد اما آنکه در این ماه شتران مست
شدند بنام اشال الشاة لثاقه ذنبها لطلب الفحل فی یقصد ماه یازدهم بود و
تسمیه آنکه در این ماه از عماریه و مقانله نمود کردند چون از جمله اشجار مست
ذبحند الحرام ماه دوازدهم بود و سبب تسمیه آنکه در این ماه حج تمامند و اقل ماه را
انقوت هلال گویند بجهت آنکه عید سایر اشکال قرآست و او در این وضع نمیشود
موجود است بعد از عدم و انوار هر ماهی که انوار است از ابتدای غروب تمام جو
افتاب که قریب بر وقت هلال بود تا غروب جویم او که قریب بود بر وقت هلال پس از
آن بدست و نه باشد و کمتر نیاشد باقی بود و بیشتر نیاشد و همچنین تا چهار ماه
متوالی می پیوندد و نه زاده نه و تا سه ماه پیست نه بیشتر نه و کمتر نه و اینها
همه باستقراء و امتحان معلوم شده است و سبب این اختلاف سبب آنست
سایر اوضاع او منضمه با اختلاف افاق و بیان اینها موجب اطناست هلال در
لغت قدر مستثنی مری از جرم ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم و
چهارم و پنجم همین در شب اول هلال گویند و در روز اول از هر ماهی طایفه گویند
که ما خود است بر وجه استعاره از بیاض پیشانی آب و در روز بیام و اسلخ گویند
که مستعار است از پیرون آوردن کوسفند از پوست چه در از و نه ماه البته
از پیو شعل افتاب پیرون می آید و چون وضع هلال مختلف نامضی است
اهل حساب چینی شیخان اول ماه در این تاریخ از اجتماع وسطی شمس و قمرین
بر مطالب محقق نمیشود تا آنکه خط خارج از مرکز عالم چون بر مرکز قمر گذرد

فب لوزا و جبر از سلطان * چون همدال گردند آید * و وزیران نهاد و غربا
قرن غاطثان جدی داد * دلتوی با الف بایی داد * در کمال قاهر کنی اکب *



چون روزی نام از این کتب
مستخرج از این کتاب
کشف از این کتاب
نیز شاع از این کتاب
قدایت نیز از این کتاب
پند ماه از این کتاب
آریا ماه از این کتاب
سج که از این کتاب

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

و بفلك اعلى منبهي گردد از اخلا و وسطی قر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم
به همان فلك منبهي شود بموازات خطی که از مرکز فلك خارج مرکز شمس می کنند
جرم او و اصل کرد و وسطی شمس بر این صورت و بیان هیات افلاک در باب
اینده بتفصیل نموده شود انشاء الله تع و این هر دو خط حول مرکز عالم متساویه
الحركة باشند گناشت بی علم انشاء و چون طرف هر دو خط در موضعی از فلك
البروج جمع آیند از اجتماع وسطی گویند و مخفی نماید که مصنف ذکر شمس و غیر
بجهت توضیح نموده و الا اطلاق اجتماع وسطی کافیت و مطابق هر دو اجتماع و
یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان بعد از آن بیت من روزی
دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر کیفیت و بعد از آن مدت مفصلي
بتطویر است پس سال شمسی که دوازده این مقدار است سیصد و پنجاه و روز و
دقیقه باشد هر ماهی روزی یکصد و هشتاد و یک ساعت و نیم و هر یک از این
پس روزی یکصد و هشتاد و یک ساعت و نیم و هر یک از این
که چون کسر نصف رسد باز پاده از نصف شود از واحد کبرند پس چون کسر
بیت و نه روز که دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و پاده از نصف
روناست هر قوسی روزی یکصد و هشتاد و یک ساعت و نیم و هر یک از این
مقدم حساب نموده جزوی الی کسر باقی ماند که از نصف هر ماه دوم و ابیت
نه روزی یکصد و هشتاد و یک ساعت و نیم و هر یک از این
دوماه چهارم آن کسر را بدین نقصان ماه مقدم حساب نموده و آنچه باقی ماند
که از نصف بود انما اهرابیت و نه روزی یکصد و هشتاد و یک ساعت و نیم و هر یک از این
یک ماه می و یکصد و هشتاد و یک ساعت و نیم و هر یک از این
هین دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر شمس و هر یک از این

و این هر دو خط حول مرکز عالم متساویه

توسعه طاقن بعدی نداء * دلوتی با الف بابی داد * چون بدانیستی از بروج رقم *
رقم اختران بیاید مسم * آخرین حرف نام بر اختر * بدلتش نیکار برد فستر *

[illegible][illegible]

خورخاک و جوی خوشین + طبع جزا و دلو و پله هوا + دان خرنج و حوت و حوز
در کتب جامع کواکب جعد + زحل اکو بدشمن ثروت + روزی و سرد و خشک و غرور

ترجمه امده
کرد اینک
۱۵

بجمله آن خرم آن
سال بد رسول برده
شد ۱۲

چهارم سنه الترفیه پنجم سنه التزلزال ششم سنه الاربعینا س هفتم
سنه الاستعلاء هشتم سنه الاستواء نهم سنه التبرک دهم سنه التوابع
و بعد از وفات جناب سالت هج نادیمی منظور داشتند تا دوزمان خلافت
عین خطاب شتاهی واقع شده و اینچنان بود که ابو موسی اشعری که انقبل او
حاکم بن بود با نوشت که از جانب شما بعضی شکوک آمده که محل افاضت
نمی دانم که شعبا کلام سالت اگر بن بعد تاریخ اختیار نمایند و در بخت
بر اتفاق و اجماع عرب بران شده تا بدی وضع کنند بعضی از بود که و بران
مشرق شده بودند گفت که مارا میل این تاریخ است و اشاره بنا برین روی کردند
و اشاره بنا برین روی کردند معنی قوم نیفتاد که حسابین و نگاهداشتن یک
ان طولی دارد و بعضی ایشان بنا برین فرس کرده اند نام بدین سبب مرضی نیفتاد
پس رای ایشان بان قرار گرفت که روزی از ایام حضرت رسول صلی الله علیه
الله را مبدء سازند و از اوقات منسوبه با نخست چهار وقت را مذکور ساختند
و کلاوت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان وفات و دوزمان و کلاوت اخذ
بسیار چون سال و کلاوت متولد بود میان چهل و چهل و دوم و چهل و پنجم
از سلطنت انوشیروان و در ایام ان نیز اخذ نمود چهر مرتد بود میان
دویم و شب هشتم و شب پندرهم و شب هفتم از ماه ربیع الاول پس از ان افاضت
ترک کردند و بعد از ان جمعی گفتند از بعثت جناب سالت پناه تاریخ باید گرفت
و جمعی و فاقرا اختیار کردند اما بعضی گفتند هیچ کدام از این هر دو نزد تاریخ
نیست چه اگر از بعثت حضرت تاریخ بگیریم هر لحظه بواسطه آنکه در انوقت در
کفر بودیم بر ایشان خاطر شویم و اگر از وفات بگیریم هر دم حزن و مصیبت مایه
کردد پس صواب آنست که از زمان هجرت بگیریم که در انوقت از آوا شوکت اسلام

مشتهر آنکه زودست فرزندی * سعد و زودین کم و در نزد * باز مرغ غص و تره شبنی *
 کرم و خاک را طبعش طبعی * شمس کم و خاک در روز * غص و راجع و سعد نظر *

تایخ می

بود و ما نیز در خدمت سیدانام دینرف اسلام مشرف بودیم پس قوم منابت
 ایشان لازم شمرده باجماع مبداء تاریخ از هجرت رسول از مکه معظمه بمکه
 شریفه کرفتند و پسمر از تواریخ مشهور تاریخ روایت چون مستعمل
 روایات و ایضا منسوبت پیادشاه اسکندر دعوای که مالک بن مالک سکه
 بوده است و لهذا تاریخ اسکندر نیز گویند و اسامی شهرهای ایشان را لغت میراثی
 اینست قشربین الاول قشربین الاخر کانون الاول الاخره شاط از ادنیسا
 ایاز خیرین ثمنزانی الاول و شهر و در شباط شین مجرات و جوهری و
 صحاح آورده که سپین مهمله او شاید اصل این سپین شهر باشد و مغربین سپین
 مهمله باشد و اول سال که یک قشربین الاولست در این زمان و در واسطه میراث
 و برودانام اندک تغییری واقع میشود و سبب اینکه مبداء ساله در میان گرفته اند
 معلوم نیست و سال ایشان سبصد و شصت و پنج روز است و در بعضی بنیاده
 و نقصان و این دلیل است که سالها در این تاریخ شمسی اصطلاح است چه شمسی
 حقیقی بحال رضاد مشهوره ازین کمالات و مقدار یکی صد و جلوس چهار دقیقه
 است و چهل و پنج ثانیه و بر صد و یلخانی که منسوبت بحقیق طوسی و بحمد الله یازده
 دقیقه و بر صد و یلخانی ازین مغربی دوازده دقیقه و بر صد و یلخانی پنجاه دقیقه
 سی و شش ثانیه و بر صد و اهل خطاه دقیقه و بر صد سلطان الشهدا نعلین
 کوزگان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه و بعضی گفته اند که اهل روم آن که بر صد
 و بعضی تمام یافته اند موافق صد طوسو خارس و آبرخس که از متقدمین اند پس
 بر این تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد و سبب اختلاف چند چیز تواند بود
 اول قصور آلات رصد دفعه نا هواری همین رصدخانه سیمه وقت و غلظت
 هوا چهارم ضعف قوه باصره و هر یک از قشربین الاخر و نسیان و غیر این و

سعد و ماده است سرد و تر و زبر تیر سازنده بشده و زهره و واکه نامش را خزان قرست
 سعد و ماده بشی سرد و تر است حکم قوی هفت گد باز آغاز بهفته یکت شبته و

ایلول سی و نوزاد باشد و هر یک از ماههای دیکری و مکر و ذی الاشباط که بدست
 هشت روز باشد بناؤ علی هذا ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد
 چون مدت ماههای شمسی با این شهر و موافق نیست چنانکه در باب چهارم
 معلوم شود و مصطفی در شرح فیج سلطان اوردده است که سببیکه ماهها
 با این نوع گرفته اند معلوم نیست و آن ربع زاید و مدت چهار سال و نوبی
 تمام شود و آن ظاهر پس از اواخر شباط افزایند و نوزد قبسه باشد و
 سببیکه در اواخر شباط می افزایند است که ایام آن کثرت است از ایام باقی ماهها
 و بعضی گفته اند بجهت آنکه اخرا نزدیک است با خورشید طبعی است چون آن در آخر
 حوت و مبداء این تاریخ بعد از انقضاء و نوزده سال از وفات اسکندر فلقوس
 و بعیدست در مبداء این تاریخ خلاف بسیار است بعضی از مورخان گفته اند که اول
 جلوس پادشاهی اسکندری است و از صفی بطلموس در محیطی چنان فهم میشود که
 وفات اسکندری است و کوشیار دینجی جامع آورده است که مبداء این تاریخ
 اول سال هفتم است از جلوس پادشاهی اسکندر و در افسان از ولایت خود
 بیرون آمدن و اطراف عالم سیر کرد اما اکثری از محققین بر آنند که این تاریخ
 بدو از ده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند و این سبب انقباض
 اختیار نموده است و این محبظا هر که بعد مینماید بجهت آنکه چه لازمست
 بعد از وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع نمایند اما در بعضی رسائل بجهت
 این حکایتی آورده اند که قریب بوقوع ظاهر میشود و اینهاست که مرگ اسکندر
 از بلاد بونان خروج کرده بعزم قنبر فارس گذارش بر پست لشکرش افتاد و جماع
 از رهبانان که معظم بنی اسرائیلند آنجا ساکن بودند ایشانرا فرمودند که تا بدینجک
 از زمان موسی میکشیدند ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان فرما را قبول کردند

جای مرغ چون بود سلطان : اندر مرد را تو باطوان : بانیزان بهو غور شدت :
باطرج خوشه نامیدست : برج ایی بهو تیر آمد : عقرب آن نه میر آمد :

فغانی که رصد تمام میشود پس سالت و عاوا معلوم نیست که عرما و فاکد و بیان
 نقدی که رصد تمام شود چون در حرکات کواکب میروند تا نام تفاوتهای فاحش
 پیدا میشود لاجرم احتیاج میشود بر صد بیکم یا بن سبب این رنج که ما در این پنج
 بر فرضی کردیم و در جهت اعلا شد پس صوابی است که چون سبب عدم کبر تا پنج
 فرض که متحمل این وفات و اویل سالها غافل و میشود ما بجهت سلطان تاریخ
 وضع کنیم که اول سال او همیشه در یکم و سیم باشد و بر دو زمان متغیر شود
 باین سبب اسم پادشاه اهدا از کربانی نماید پس چون سلطان از ایران مراد شود
 کرد و تا پنج مذکور و امطابق سال شمسی حقیقی ساخته بنام سلطان کردند
 و احکام باطراف خوانی نوشتند که بخان بعد از این تقویم را بر این تاریخ وضع
 کنند و در اول فروردین ماه این تاریخ را نوروز دانند چه در آن وقت احوال آنها
 از سر گرفته شود و بنمود و باید که شصت و پنج بعد از وفات و چون بیکم و روز
 از فروردین ماه قدیم بطریق که مذکور شد در همین وضع تاریخ کبر کرده بودند
 میده این تاریخ بیکم و سیم و سالی اشهار یافت و در تقویم علامت ایام شود
 این تاریخ یعنی تاریخ از یکم مذکور چون از جمله اشیاء متعدده اند از قیام
 اعدا و وفات پس آن علامت یک باشد و علامت دوم و علی هذا القیاس اخر
 ماه و آنکه علامت ایام فرس یا سالی بوده است و سیم قدیم و در این زمان در
 جدول نویسنده مگر که در همان مجوس متحمل نباشد بعد از این باید دانست که
 از جمله اوزان تقویم نام و شمسی و از ده ورق متطابق سومی که معرفت یکی از آن
 در معرفت باقی کافی باشد بجهت و از آنکه ملک شاه قیام میدهد و کورق بیک
 بجهت شصت مستقر و هر دو بی متحمل بر دو صفی بود یکی بر همین ناظر باشد صفی
 منی خوانند و آن دیگر بر اصفه فرسی و هر یک از این تعلقات این دو صفی را از پیش

[illegible]

جلو معلوم کرد و دست بقیاس بدان دک حبات شرف شرف شمس فروزد و در دست باد که این که مایه فرجت شرف زهره هفت کرد و دست از درج آنچه در حساب قوی است

کتابخانه

هر متر و نیم باشد مگر انام فرس که گاه باشد که بجهت آنکه اگر بعضی از انام
 داشته اند و در جنب جدول ساعات نویسد انام ماه کمتر نویسد با
 دو معرفت بروج و کوکب و تفاوت ایشان اولاً نموده میشود که دایره عظیمه
 فلک هم فرض کنند بوجهی که غازی منطقه فلک هشتم باشد از منطقه البروج
 نطاق البروج و فلک البروج نیز کویند بخاز و این دایره با منطقه فلک هم متساوی
 بود بر دو نقطه مقابل که از او نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که بر
 فلک اعلی بود و قطب فلک هشتم گذرد از دایره عرضی کویند پس چون فرض کنیم
 که منطقه البروج بدوازده قسم متساوی شود و ابتدا از نقطه اعتدال و برسد
 هر قسمی یک دایره عرض بگذرد و حاله فلک اعلی و سایر افلاک کلی بطول موهوم
 این شش دایره بدوازده قسم متساوی شوند چنانکه هر قسمی مشخص شود میان
 دو نصف فجا و از دو دایره عرض مانند پهلوی های خیزه و هر یک را برمی کویند
 معنی قول هست که دو فلک را بدوازده بخش کرده اند و هر یکی از بروج نام داده
 بروج و دوازده قسم را از او کویند هر یک از این بروج هشتصد و کوکبی که حال با
 دوازده بروج و اسامی بروج که ما خواند از صوت که مرقوم شده اند بر منطقه البروج
 و حوالی آن از کوکب ثانی که در وقت تقسیمه در غازی آن اقسام بوده اند با علامت
 ایشان اینست: حمل ثور جوزاء سرطان اسد سنبله میزان زعفران
 قوس جدی دلو ماهوت و تفصیل صور بروج بعد ازین بنام پادشاه الله
 کویند که بر اعلامت بروج بنامه کلیه ارقام اعزاز ایشان نیست چنانکه آن
 علامت حمل باشد و علامت ثور دهکذا از آنکه تقویم کوکب که بعد از ستاره
 اول حمل در جدول ثبت رقم موضوع اول بروج دوم درجه سیم دقیقه پس اگر
 علامت بروج بنامه علامه کلیه مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب از آنچه هست ملک

چارو
 قوچون بېلىچى
 ئىپاچىغا مەرزىزىگەرچە
 جودلار دىمىم خۇدا ئاقام
 آتاش وىن سېتىپ بېرىپ
 قوچىلار دىمىم بېرىپ
 شەكلا تېخى چاق ئىچىكى
 سىرەتەنە
 ھە

شرف تیز رو و ده است در دوج و شرف ضعیف است

در شرف کز از تر نوبت دایان و از هر صید تازه است

برج زبانه خیال خواهد کرد مثلاً اگر کسی

مردوم خواهد بود تا در دوج و ابراهیم را

حداد کند تا احوال آن که در دوج ده در دوج

فوقی است از منطقه ابرو که در دوج ده در دوج

بسی در دوج است که در دوج ده در دوج

در دوج فلکی سید شصت باشد که از دوج ده در دوج

الاسبع و دوج در دوج ده در دوج

صاعدیها و همچنین هر دوج در دوج ده در دوج

و هر دوج در دوج ده در دوج

دوج ده در دوج ده در دوج

این اقسام بجهت سهولت که در دوج ده در دوج

کود و دوج ده در دوج ده در دوج

با او به سهولت است اما کواکب در دوج ده در دوج

حرکات قدر او جهه و دوج ده در دوج ده در دوج

و سیارات هفتاد و پنج که در دوج ده در دوج

معرفت بر چوب سیم دوج که در دوج ده در دوج

با فتاب پنجمه در دوج ده در دوج

قمر که مشهور است بماء و هر یک از این هفت کواکب

حرکت شبانه و دوج ده در دوج ده در دوج

مخالف یکدیگر در دوج ده در دوج ده در دوج

یکچشم بیضا را حرکت مخالفه منع است و ایضا مخالفه که کواکب در دوج ده در دوج

مقدور است

درجات فلک است و درجات فلک است و است صورت و اندازه باشد
هر یک بر آن درجه است و هر یک بر آن دقیقه است و هر یک بر آن ثانی است

مقدور است که

ماهی در آب حرکت کند چه فوق و انیم با عقدا ایشان بر فلک و انیم فلک
زحل فوق هاست و همین فلک هر کوب بر تپه که مذکور است فوق فلک کویتی
که بعد از او است بطور انحطاط چنانچه سطح مقعر یک غاس سطح عذب فلک است
که در جنوب است مثل یهای پاد انا تپه پان صفت چنانچه جرات شده است
بطریق کشف ایشان که مشاهده کرده اند که چهل و چمن مقارنه تکشف شده است
بستری در شتر پنج و پنج نیمه و در هر بعد از دو عطاره بقیم و هم شده است
که فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب تکشف است انما با این طریق معلوم شود
کرد که انما در تحت و فوق کدام کوکب است چه کوکب و چنانچه از آن در انما در
میشود که از قمر واسطه کوکب معلوم شده است که در تحت شمس است چه جرم
قمر است که سائر شمس میشود و منع ضوئه او از ابرسان میکند پس در حصول
مطلوبه مجموع کرده اند بطریق که از اختلاف منظر کوکب در ان زاویه است
حادث میشود و مرکز کوکب از تقاطع دو خط یکی از مرکز غام و دیگری از مرکز
ناظر خارج شود و هر دو بفلک اعلی منتهی شوند و شک نیست که این زاویه
دور مرکز کوکب که بر زمین افریت است از آنکه ابعاد چنانکه از این شکل
متصور است و بعد از ایشان مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند پس
با این طریق معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس اندکی محسوس بوده و
در کوکب معلوم که پنج و شتری و در فلک است اصلا محسوس نبود از غایت غیر
زاویه بر این محقق شد که فلک شمس در تحت فلک کوکب است با این طریق
معلوم شد که فوق فلک زهره و عطارد است و با در تحت ایشان و با در میان
ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد مستعد است زیرا که انی
که از اختلاف منظر اخذ میکنند و مقامات بنابر التنبیه مخصوص است



همچنین تا بجا شست قیاس * در نظرهای کواکب * نظر اختران بمن معلوم *
 تا بدانی تمام علم نجوم * چون دو کوکبه در یکی از برج پشیر نزدیک بر

بآنکه از او در وسط دائرة نصف النهار نصب کنند و این دو کوکبه حال حصول
 بدائرة مذکوره غیر تری میباشد چرا که بعد هر یک از اوقات اقل الساعات و دو
 برج پس از این طریق عدول کرده اند طرقة دیگر افتاد و این بجزله یکی آنکه بسیار
 که شخص در وسط ستیارات باشد استجهائاً لما فی قلب من حسی لتریب کائنات
 شمسة انقلاب در فی وسطها و عیناً که مجموع کواکب علویه را با افتاب و بطی
 خاص است با یکدیگر و در میان علویه و سفلیه باشد و مستغرقی الزمانات
 فی زمین الاکواب انشاء الله تعالی سیم آنکه کواکب غیر شمس هر کدام که افرینند نفس
 اسرعد از آنکه بعدند و چون شمس سریع است از برج و با بطا از زهره باید که
 در میان زهره و برج باشد چهار آنکه اکثری از کواکب متقدمین و متأخرین
 بمحاذات بغداد و اجرام و سیار منظرین در یافته اند که ترتیب خلایک باین وضع
 پنجم آنکه نقل کرده اند از بعضی که زهره را بر روی افتاب مانند خال دیده اند
 و غیره مثل شیخ آفریس و بعضی او را با عطار در مثل و خال و غیره الحکم این ماجه
 الا تدلی لیکن بر اذهان مستقیمه مخفی نماید که در هر یک از اینها جهولت
 میسر است و لذلك بقولون هذه دلائل اقناعیة لا قطعیة و این فقیر را بحاجه
 فاطر رسیده است که در وقتی خاص بطریق اخلاص منظره که از دلائل قطعیة
 مطلوب معلوم توان کرد لیکن ایزادان لا یوان کبابیت و شمس را بتر اعظم
 گویند زیرا که اعظم واضو کواکب و قمر را بتر اصغر چون اصغر است از شمس
 و بعد از او واضو از کواکب دیگر است و لهذا هر دو را نیز بن گویند و شبه گوید
 که فوق شمسه باعتبار مذکور و علویه گویند و از ایشان زهره و شتری را
 علویین و زهره و عطار را سفلیین گویند و قمر را با هر دو باعتبار آنکه تحت
 فلک شمسه سفلیه بر قیاس علویه و نیز کوکب غیر از این را بسبب مجموع و

چهارم و دهم نظرگاهش بر پنج و هشت برایش و بر پنج و دهم نگرند
 دان که تیش و دوستی اثرند. هفتین خانه مقابلردان اثرش گینه و مجاوردان

این خطوط

کواکب

کواکب را به اعظم قدر اول باشد و اصغر قدر دسادم و از برای تعیین
 تعبیه این کواکب چهل دشت صورت تخیل کرده اند بعضی نام و بعضی تمام حقا
 هفتصد هفتاد و یک کواکب بر نفس این صورت واقعند یعنی بر خطوطی که
 این صورت متوقف میشوند با در میان آن خطوط و آنها را کواکب داخل این صورت
 گویند و چون خواهند که از این کواکب خبر دهند گویند کواکبی که بر سر فلان صورت
 یا در ست راست او یا بر سینه او و علی هذا القیاس و صد و پنج کواکب بر سر
 این صورت واقع شده اند آنها را کواکب خارج صورت گویند و چون از این کواکب
 خواهند خبر دهند گویند کواکبی که نزدیک پای راست فلان صورت یا بر خط
 صورت او یا بر این قیاس از این صورت چهل دشتخانه بیت و یک در جانب شمال
 از منطقه ابویج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه و حوالی آن
 که صورت بروج دوازده گانه اند اما اینجا یک از صورتها بتفصیل بیانیم و
 کواکب مشهوره هر یک را تمهید کنیم اگر چه موجب اطناب است و بمعرفت تقویم
 داخلی ندارد لیکن ناظر سماء و خارجین را آموختن باشد و باقیه التوفیق اما از
 صورتهای شمالی اول صورتی که نقطه شمالی نزدیکی است بنات النقیض جنوب
 دویم بنات النقیض کبری و هر یک هفت ستاره اند چهار از ایشانرا انشرو گویند
 و سه را که بر طول واقعند بنات و بعضی هر دو را بدو خورشیدیه گفته اند اول
 دبا صغر گویند و او را بی صورتی کرده اند و دو ستاره که بر سینه او باشد را
 فردان گویند یکی از بکری روشنتر و یک ستاره روشن که بر زانو است را
 ففها حد گویند و با و قبله شناسند و بختان از انصاف کرده جدی گویند
 تا بروج جدی مشا که تا سیمی نداشته باشد و او نزدیکی بن ستاره است نقطه
 شمالی بدین واسطه حرکتش ظاهر نکود و خارج این هفت ستاره مشا است

اخر افاق کواکب است مکرر افق در خود در یکی برج و یک برج مبر
 خلق را بعد اتفاق بود که آن ستاره در افق است جز قدر که چون چنین دانند

اگر چنانکه آن کواکب است صورت ریت و ریت اصغر اینست



و در هر ریت است یک و اتمام اندام است از این سبب که اگر خوانند و در یک
 سبب بودیم از سبب و ستاره باشد روشن در غایت صغر و نور چشم را بدان
 امتحان کند و او را سها خوانند و ستاره کان داخل این صورت ریت و شک
 ستاره اند و خارج شک صورت ریت است که بر این است



سبب هم صورت ریت است از دهانی و مانند کرد بر کرد قلب شبانی فان این
 آمده در سر او چهار کوبت بر میست مغر و او را عواید خوانند و ستاره

صورت ریت اینست

اوسی وین
 ستاره افند

و در این صورت ریت و او را سبب خوانند و ستاره
 در سر او چهار کوبت بر میست مغر و او را عواید خوانند و ستاره

مخزقی که جمیع خوانند
آنرا باب چهارمی
چون یکشنبه است نسبت فر
زان که دوشنبه است روز قمر
چون قمر را که چون چنین دهند
اگر پنج مرد را نام است



چهارم صورت قیقاوس است ملط پوتان بمعنی پادشاه و بعضی از عوام
گویند معرب کیلاوس است ملوک را مانند تاجی بر سر نهاده و دست و پای می

دوبل و از دو
مثلثی و اسع
سازمان باز
صورت
اینست



جنانند برای
پای از دو
متخلل شود
اند خادج
قیقاوس
پنج
و از انعام
گویند که در
دراز کرده

صورت عوا
مشاه پنز
مانند دست
کوبایا ناک

صورت چاوس را لای کوک را از نوک بنات انتشار کمری است و دست

صفت
چیز است که در هر یک از
نقاره و غیره نهند و از
برنج میسازند و ایضا
چیز را گویند که بر دایره
نهند که صداد چه اینها که است
در این کرون خوانند که سبزی خوانند

در این کرون خوانند که سبزی خوانند

چهارشنبه گرفت کوکب تیر
 سعدا بخشنده آمد تیر
 از تاب لیکن شب بکشنه آن تیر آمد
 زهره را داده جمعه و زحل

موضع تیر کردن در
 مشرق است چون شکار
 نموده و در وقت
 کرده اند و را نهنگ
 آدمی ۱۲

او و پخته از پس کواکب صورت فک که بعد از این بیان خواهند شد و این
 دست عصائی بر بالای سر گرفته شادگان او بهیت دو اند خارج یک انرا
 سمانه راج خوانند و او را خار سمانه و خار سمانی نیز گویند چه در

<p>میشوند که با او انصورت صورت اینست صورت عوام و در میان و میخوانند شمالی و آفره نام او صورت</p>		<p>مواضع و ان ستاره و برقی و در راج عوا ششم فک است انرا کاش خوانند انرا اکلیل خوانند مانند که</p>
--	---	--

نیت است در شکار
 زنده اند و لیکن
 فک است

الکلیه بر تیر کردن
 و کون بر سر میگذرانند
 مطلق بر اوقات
 ۱۳

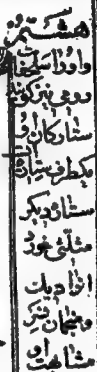
سنگان او هستند و ایشانرا نیز فک خوانند و اینست فک

<p>صورت و یکیده است نیز خوانند بر سر و افوا</p>		<p>هفتم النجم و او را راقص مردم بر نامند</p>
--	---	---

ایشانرا از برای کوفتن کواکب و بهیت و میخوانند خار و یاس

نہیں سبب فرغیش تیر آمد
شب شد شبندہ آن زہر شناس

صورت الجانی



فرام کرده باشد و اندوخته بمنزله دوا باشد و بعد صدورش نیست

صوت
مغنی ناماند
سوی مغرب
و باها کفاده
هفده شماره

انکو کیست بمنض حمره درخوب کوکب در واقع بمقدار یک نيزه او را میفراود
 الدجاجة خوانند و بر سر دنیا و کوکبست روشن در میان حمره او را
 دقوف گویند و بر پیش دقوف چهار کوکب روشن اند بر خطی شبیه مستقیم بر
 عنق یکی از آن بر بال راست دجاجة است و یکی بر کسنه و در بال چپ آن

وایه و لیه کونید محرم
 کیمشان و دحقه او
 طه که او اندر تیره
 ارطاطا کفر است
 کیمناوات خایه است
 واقف رهبر اکبر هم
 احق و مظهر و دام
 ثبات بر کمال طاعت
 که چنین نیست احسن
 از ما سخن مثل ما طریق
 بر آنکه که از کمال خایه
 مقارر تشریف
 اند که از خایه

داو شد بر خدای عزوجل و این باب بیانات و ساعت اولین زرد زوشت
 دان که باشد از آن کوکب کان شد و زوشت کوکب کر شد و حکمت و

صاحب کز آنکه آورده
 کرد و کس را گویند که
 در پس کس را گویند و
 به او را زوشت
 گویند

چهار کوکب عرب فوارس گویند و تب و حجاجه چون تابع انجها و است
 از انجحت و زوشت



صوت
 و حجاجه

و هر صوت ذات الکبری است و نیز مانند بر سر کبری نشسته که او را
 قائم است چون قائم منبر و یا به افرو کد آشنه سپرده کوکب و در صوت
 عباد الرحمن صوفی مذکور است که بعضی در این موضع صوت شتری بخند کرد
 اند که داخل شود و چهل و هشت گانه نیست بلکه کوکب او بعضی از صوت ذات
 الکبری است و بعضی از مرآت المسکله و بعضی از حامل داس الغول و بعضی
 غیره و صود چنانکه چهار کوکب انصورت ذات الکبری بر خط اند شش و بیست و یک
 که محجره را قطع کرده است بر عرض و ایشان بر بدن شترند و از طرف جنوبی
 این خط سطر و مقوس از کوکب خفیه متصل شود و چهار کوکب متغارب که
 بمنزله سر شتر بود و آن سطر مقوس بمنزله گردن او و در میان این کوکب و جنوبی
 محجره دو کوکب می آید قریب بیکدیگر و آن بر دست شتر است و آن کوکب بخلافی که
 نفس محجره است در میان این کوکب بر سر شتر است و عرب کف الحیج و کف النثر یا
 گویند چهار از نزدیک تر تا سطر و مقوس از کوکب خارج شود و این کوکب نیز

وان دیگر کو کی گزاشت فرو
بر من کن جگر هفت قیاس
دو من ساقبت ساعت
آمر نایب شکر شادمانی
عرسم را بهین شناس پاس
مرثه کعبه طبع دارد نار

که بر حجة اند متصل شود انرا بايد از ثوبا كوئيد و اين كواكب روشن بمنزله انرا
بود و هر يك از كواكب بمنزله يك انگشت خضاب كرده اما اهل نجوم از ان كوا
كب انكه بيشتر هي ايدانرا كف الخضب كوئيد و سنام انما قمر كوئيد چه

شتر است
 اَلْأَوْرَاكُ
 که چو کف
 بنصف
 مُسْتَجَابِش
 ظالم
 اینست
 صوت
 الْغَوَا
 بر مای
 مردی را



بر کوهان
و قطب
دکرها پتر
آورده
الجنیب
و سدغ
الادع
صوشر
یا زنی
راس
قاور
نیز خوانند

کف حیث
دست های
۲۰۵-۱۳-۳۱
۱۶

مانند که برای چک اشتاده سر سوی شمال و پایهای پیوی جنوب و پای
راست برداشته و بدست چپ سر غولی را جویش گرفته و دست راست
بر بالای سر برآورده و آن قطعی بدست گرفته و کواکب او بدست و
شش است خارج سته و کردار الغول کوکبی است سرخ از قدر ثانی
افدا داس الغول گویند صورتش اینست

شمس دان رب روز او جوار و انکس شربت دگر رب یا و کبر این سخن که هست نجیب
 باز رقیب خلاف گیر قیاس روز و شبش از این شربت دان دگر را که طبع اوست نراب

<p>صوت مَسْلِك مرگ بر آید پدید است دگر او چه آید او ستاره و در آید باغی طالع خوانند مشق از غو</p>	<p>صوت خاوان اقول است</p> 	<p>صوت الاعداء برای ایشان عنانی و بد گرفته کواکب و در جانب خو روشن و در از مواضع کدنا را غنی و قیاس است یعنی از در</p>
---	--	--

از نازده
 اول

عشق به حق
 شای قهر است
 ۵

<p>صوت با و بکتر که که بعد از دگر بره فانی بود و در از اکب صوت سیر حقا است</p>	<p>صوت مَسْلِك اکتف</p> 	<p>صوت الاعداء الجاد بران در باب معلوم کرد منفع از منکر باشد العنان کویت است صوت مرگ بر آید</p>
---	--	---

زهره دان پر خورشید را که از دشت بهر دست پر زهره
 مستطاب روز آفتاب که نام از خواند و دریا بهرام

بر پای ایستاده و باهای او در شمال غمر کب و بهر دست خود ماز گرفته
 است و سران ماز در جنوب کوکبه است بهت و چهار ستاره است پنج
 پنج از اینله ستاره ایست و عین بر سر او که تا کنین بر شاه مثلث متساوی
 الاضلاع است از او اسلحه خوانند چهار و هفت صوت چهار است
 و از او اجنه خوانند ماری نامند سر و دم برداشته بر سر خوانند
 کوکبه از او جمله بر کردن حیه ستاره ایست از قدر ثانی که با سماء اندام و
 نیز فک بر مثال مثلثی است که نیز فک و زاویه اعظم آن مثلث است صوتش

از او خوانند
 اینست خوانند



پانزده صوت است و از انیل نیز خوانند بیری نامند واقع میان منقار
 از او خوانند و در داری ستره کنیم بیکانش سیم و شش و سوارش

اندر انعام البریه
 صحت

بجای اینست

اگر باد است طبعش از نقیصه
 رب روزش از حل ششم تر
 بر در و است بری بود انبار
 اگر آب است شش آب
 با کوه طبعش است آب

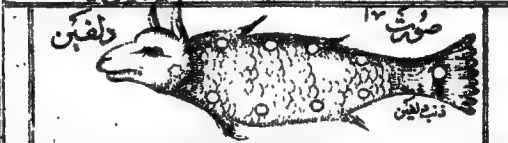
شانزدهم صوت عقاب است عقابی را مانند دیر و از روی عرقه مشاده
 خارج شش و کوی می بینا بین المنکب ان اوست باد و کوب بر طرفین او از او کوب
 بر مثال خطی متقیم و عوام از او شش کوبند بخمان ان روشن دانند
 الظاهر خوانند چون و کوب شبیه دیگر کربال کشاده بود بقیاس فواخ



او دده
 اینست
 صوت
 است
 مانند کبری
 خوی خنوع
 که اگر
 بپند بر

که بال فرا
 صوتش
 همد
 دلفین
 فاجوای
 که بر شکل
 ادبی
 غریب را

پشت خود کبر و بکنار دارد کوا که او دهند از انجمله چهار کوب است بر عقب
 ظاهر بر بعد و نیز بر شکل معین عوام از او صلیب خوانند و بر این
 صلیب کوی بر آید در روشنی نزد یک باین چهار کوب از اعدو الصلیب و
 ذئبا لدلفین خوانند
 صوتش اینست

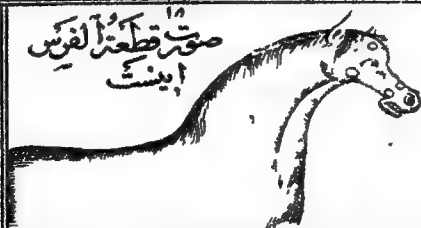


هیچد همت صوت قطعه الفرس است فاما از اس الفرس نیز خوانند بر اس

الذئب
 من الذئب
 الفرس و کس الفرس و ذئب
 فی البحر فی الفرس
 صحت

روزشان هست نه از آنجا دیگر از بعد از ده دان هر دم
 مستشان روز و شب یکسر این بهانی شوی بعلم من
 شمع و در غلاف این اقسام اندک فغان بابت زود بخت

ماند در چرخ لپین و بقد دو کز کوشش بیوی جنوب چهار کوکت صورتش آید



فوزی هم صورت فرس اعظم است آبی مانده با سر و دست که او را
 کفل و پای نیست کوکبا و بپسند از آنجه چهار کوکت بر شکل مرتعی فراخ که
 اصلاخ آن قریب به یک نه بود لیکن ضلع شمالی آن اصفر از ضلع جنوبی بود و
 عیان مربع را بدو خوانند و افشاه بر او هر شرقی شمالی مربع بود از آنکه
 الفرس خوانند و آنکه بر شرقی جنوبیست جناح الفرس و آنکه بر غربی شمالیست منکب

دیگری را
 خوانند
 اینست
 صوت
 المکعب
 و عوام
 زن بی
 گویند



الفرس و
 متن الفرس
 صورت
 بدست
 مرا
 است
 آنرا
 شوهر

زینرا ماند دستها با نر کشیده و در هر یکی اند و دست او باد و پای او بر اخلای

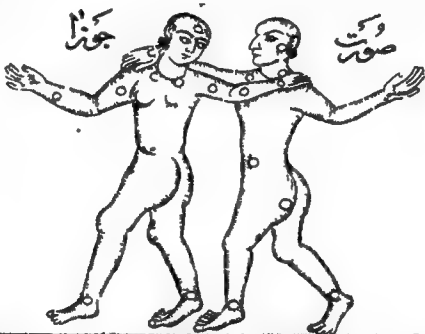
برفلک برج مغرب چارست اندرین باب کم بسیار
 محلست اول کر سلطان
 باز نرزان وجدی نیک بیان ثابت آمد برصفه عاردر
 عقرب دلو و کوا و شیر شمر

اقوال زنجیریت و کواکب او بیت و سه انداز آنجه کو کبی بهوشن و سر حرکت
 از قد ثانی و بود ثانی ستره الفرس بمقدار هفت کز تخمینا مایل شمال و بر
 چهلوی این صورت و نیز از چپا المسلسله گویند و بطن الحوت نیز خوانند
 این است
 صورت
 پست
 مثلث است
 منای
 چهار
 یکی بر داس
 و انوار اس
 و سه بر
 مجنونه
 این صورت
 سی و یک کوکب در خارج بیت و نه صورتش اینست
 اما از صورت منطقه البروج که صورت بروج اثنی عشریه اند اول صورت
 کبشی را مانند کتر
 است مقدمه او
 و موخر او بطرف
 او بطرف جنوب
 است بطرف قوس
 خود بنوعی که کوکب پشت خود بخار د کواکب و سپیده اند خارج
 حمل است
 او داند و شاخ
 بطرف شرق
 مغرب و د و پا
 ملحق شده
 خود بنوعی که کوکب پشت خود بخار د کواکب و سپیده اند خارج



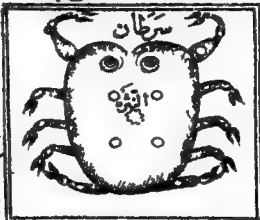

بره و باز شیر و باز کان و انکشان غلغ مغرب خوانند
سر طاعت و ایوب و عقیق آنکه دارند از شمال نسب نور پسند است و جدی بهم

بیچہ است خارج مکت صورت جوڑا این است



چهار مصوت سلطان است فرخنده اما نیک مقدم او بطرف مشرق و مشرق
او مغرب و جنوب ستارگان او نه اند خارج چهار صورتش اینست

اسکد است
روی او بطور مخ
پست و هفت
خارج هشت از امله
کو کبست روشن
اسکد است از امله



پنج صورت
شیری را مانند
و پشت او قشال
ستاره است
کواکب داخله
رخ که بر لب

لا سند و ملکی خوانند و از جمله خارجی و کواکب و کائنات جمیع است که عرب بود
ملک خوانند و افسه کوکبا است که بظلم و بر صغیر خوانده است انرا

فلت اذنت من مصلحتك. وچون ان بزرگوار پاك است درم آن حق خدا را بشماري بشماري از او و از او بزرگوارتر از او بزرگوارتر
نظر كن بر اين انصاف خدا را بشماري بشماري
لا يقاوم لك انظر اني امد خطه و وجهه شمسك انت الكوكب الذي امد الامم و ارضك انت
فانته يعني هكي مش

تاریخ ۱۳۰۲

موضوع مجید در شمال اقلیت است و بعد از رفتن مهابادی این پیر بر بروج را گویند و چون سطری محسوس از کواکب حاصل شود
که سبب تشریح را نه انداز این است و کواکب مجید را بعضی از آن ذنب و بعضی از انواع مجید را از نشانه کدم خوانند و خیال کنند که سبب تشریح

که قوا از غار جنوب علم اندر طالع گویند طالع آن شبح ای مشق
 که برآینده باشد از شرق هرگز باید زاد آن طالعش آن نهند در احکام

این کواکبت صورتش اینست شش صورت سبیل است



نیز گویند
 دامن فرو
 دست چاک
 دست راست
 دامن خوشه
 کوکبی گوش
 چپ اوست

واو اعدا
 زین اماند
 انداخته
 او بچند و
 بوداشد
 گرفته و
 برکف دست

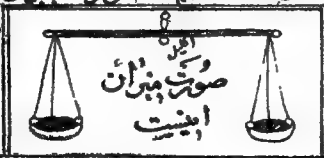
انرا سماک اغزل خوانند از همه ارتفاع ان سماک او سماک و از همه آنکه بی



دربار سماک
 و کواکب او بیت
 شش صورتش
 صورت
 است
 مانند دو کفه
 و عود او بجان

سلامت اغزل
 و ارج که نهند دای
 شرات خارج
 هفتم
 میزان
 تر از دیگر
 او بجان میزان

شرقی هفت ستاره است خارج نه صورت میزان اینست



صورت
 است
 سر او بجان
 و هم بر داشته

هشتم
 عقرب
 که در عیال
 شمال میزان

اولین خانه تن و جانست حکم او بر حکیم آسانست دوم از طالع هست نماز مال
سیم آمد بر اقرار باش دلال چارمین خانه ملک و نصیب دان غرض بدینچنین و طرب

بجانب جنوب و مشرق و کواکب او بیست و یکند خارج سه صورتش اینست

صورت



صورت
است
نیز گویند زایه
کردن تا آخر
کردن او نصف

فهرست
قوس
داود زایه
ماند که آنرا
وازاصل

مرکز بیرون آمده تا که عامه بر سر نهاده و اذا و علافا او زبان و مکانی ذکر

صورت



صورت
قوس
کرفته و
دیگر کشید
کو کبایت
قوس اینست
صورت
است
ماند که دو
دارد سرق

دست
بدست
سی و یک
صورت
هشتر
جگ
نیز خالدا
شاخ د

دست او طرف مغرب و پشت او بکمال و از پشت تا دم او مؤخر ما هیبت

صورت



صورت جگ
است
صورت
است
صورت
است

کواکب
صورتش
یا نهم
دلی
داودا ساکب دلی نیز خوانند مردی را ماند بر نای ایشانده و سر او در شمال

مستشرق مجاز و مفسر و مؤلف
در نه خاندان علم دین و سفر

خفقان: کتاب و باب از
علی دولت ادهم جویب

مرکز هشتم متوقف خط
چون حدیث از ده و یکی گویند

و اما های او در جنوب و میل نموده بطرف مشرق و دستها را از کرده و بین
دست گرفته و از آن آب پر کند بطرف قدم خود و آب جوان میکند و از آن
خوب جنوبی کو آب آن چهل دواست خارج شد و بعضی گویند که او را
باین سبب ملو گویند که مرتب آنکه صورتش غریب اعظم گفته شد و گویند
و آن عجاایب صورتش برقیاس چار و تو امان صورتش اینست

مفتی محمد رفیع

ضورت و دل



د و اگر همه صورت حوت و انرا ستمکین نیز خوانند و مایه نامند
سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف شرق و سر دیگری بطرف شمال و دم بطرف
جنوب نزدیک دوشاخ حل واصل شده دم ایشان بخیط مقوس طویل که

متصور
الکمان
کواکب
است

صورت
حوت



صغاب
وانا خط
كوبند
سوی وچھا
جھاڑو

خاند و سنان و امید است وین بیان منین پرورشید است چون زین بکند بی بود و در
عکس او پرستور دان و عدد در تفریح کواکب و تفسیر بر طالع دان

گواکب این صورت و از ده برج دو بیت هشتاد نه اند خارج پنجاه و هفت سوای
صغیر بعد از باب فقه مخفی نماید که صورت و از ده گانه بحریک فلک
ثامن متحرکند چنانچه سایر صورت و فلکها از موازات اقسامی که او را بر وجه
اعتبار کرده اند بیرون دهند پس کواکب جل شود و دو کواکب نور بخورند علی
هذا القیاس چنانکه در این زمان کواکب اول جل باخران مشغول شده و آخر
چون الا اقدام او در او نموده لیکن اهل این فن تغییر اسمها جایز ندانند تا
او صادقان باشد چه مدعا اقسام بر وجهت نه صورت و از انتقال صورت
جللی با اقسام نرسد اما آن صورت و جنوبی اول صورتیست که بمنطقه البروج و از
صورت قیطرس جنوبیست حیوانی را مانند بخری که از او پا است و در می چون
دم مرغ کواکب است و دو است از آنجمله دو کواکب بر دو شعبه دم افتد که
سقدار و تنه از یکدیگر دور اند که بطرف جنوبیست و بقیطرس جنوبیست
وان دیگری را که اصغر است و بقیطرس شمالی در صورت چتر است

صورت قیطرس



و عوام آنرا از خویش و جو زانیر گویند چنانکه مذکور شد مردی را مانند
با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و بدست راست عصائی بر بالای سر گرفته و
چپ در استین کشیده و استین انداخته و در هشت سینه است و سه سینه

این زنا بر منج صانع دلک فح و مالت از عیال و ان خورشید زیت جرمان
 زهره و چمن بود در ام چو در خانه ششم بهرام شاد و در دست سحر میل

اگر او را که بر یک سمت در منطقه الجوزا و نطق الجوزا و پنج الجوزا و نظم و نظا



صوت نهر اینست

گویند
 صوت
 جوی
 که علقا
 و ایندا
 قدیم
 باشد
 عطف
 بگوچی
 منهی
 که ازا
 گویند
 چهار

سید
 نهر است
 ابرو امانند
 بسیار طوط
 اول از پیر
 چرخ را
 و بعد از
 با طراف
 روشن
 شوکی
 آخر
 می
 ستاره

بعد از این
 عازم باد و در دست
 اما اگر بدست
 نبرد و در دست
 در دست و در دست
 اصغر و صغر
 آنگاه که در دست
 الجوزا که در دست
 اینست از دست
 چنانکه در دست
 چنانکه در دست
 که در دست
 چنانکه در دست
 چنانکه در دست
 چنانکه در دست



صوت

چهار

درود و دوزخ رسد بر دل
 دشمن از قول ابل مصدود
 دشمن را که دایه فرج است
 ای آب مال و دایه جود
 از گل صد بار خوشتر است
 از گل صد بار خوشتر است

اگر نیت خوکوشی را مانند دوان بوی مغرب و دوازده ستاره است

<p>صورت کلب سبکی را مانند بر دنیال جبار از این کلب الجبار هجده</p>	 <p>صورت کلب</p>	<p>نیم اگر است دوزخ صورت جهاد نیز گویند</p>
---	---	--

خوک کشت خارج پانزده از جمله کواکب خلّه او کوب است بر دهن کلب
 و شترین کواکب است و او را شعری میانی خوانند چه مغیبا و
 بجانب یمن است و او را آنها کلب الجبار نیز خوانند و کوب خوردیت
 نزد یکتا و یزدان است که او را از مردم میانی خوانند صورت او اینست

<p>عزم میبازد بود که در شترین مردم صفاته و کوب پاهای مردم در وقت بغی و جنگ شتر است از لاغری</p>	 <p>صورت کلب اکبر (الطیاری)</p>
---	--

شش صورت کلب اصغر دوان دو ستاره است یکی را که در شتر است شعری
 شای گویند هجده آنکه مغیبا و بجانب یمن است و او را کوبی که بقدر و کوب
 از او دور است بر شای و سبب تمییز این دو ستاره و کلب شای است و آنست
 بشعری میانی و مردم او و شعری میانی را عجز و شای را عیضا گویند

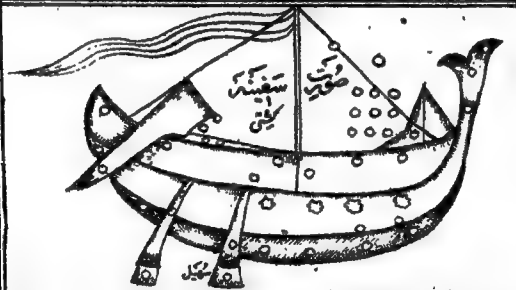
اگر نیت خوکوشی را
 مانند دوان بوی مغرب
 و دوازده ستاره است

ششصد و پنجاه و هشت
 ششصد و پنجاه و هشت
 ششصد و پنجاه و هشت
 ششصد و پنجاه و هشت

و از خرافات ایشانست که شعر بیان خواهند میان سهیل و جوزا
 نزاعی دست داد پس سهیل پشت جوزا را بکشت و بجانب جنوب که بخت و شکر
 یمانی از عقب او از غمر بگذشت از اینجهت او را عبور گفتند و شعر اشایو چنان
 به مفارقت او بگریخت که چشمش پوشیده شد از اینجهت او را غمضا گویند که غمض
 گوشت کوفته
 چشم بخت
 هفت
 است
 سفینه
 چهل و پنج



در مقامی که
 در این شعر
 در این شعر
 در این شعر
 در این شعر



هشتم صوت شجاع امانی نامند و از باب یک کثیره العواطف و راجح
 کوب متقارب است مابین قلب که است و شعر اشایو و نهایت دم او در خون
 سما که از است سارکان او بیت و پنج اند خارج دو و از جمله کواکب داخله

سوره تبرشش بشا مشت از و نیزه مدد آیدل مشت بجزخ نشت مدد
 سه برج بزمه بر آید دل دانا همیشه بدردم آید حلقه دجی را

<p> و در جوانی او هیچ کوی دیگر فردا شجاع و غنی ضمر صورت قدیمی ناماند که در کعبه او پدید اشتراک این بود کوی هفت ستاره صورت غراب ماند سر سقوی نشسته و کوی از اوقات که او را گویند یا نه فقط و سر ماند اندک زان ادبی و زانجا نا مؤخر فرس بطریق هفت سال است روشن آنرا اینها این دایره است جنونی و لیر شجاع مکیل کمتر است </p>		<p> کوی سنج و روشن بر کوی این صورت نیست و لو الشجاع گویند با طلیعت شده باشد شجاع اجمت صورت در دو دهمن است زان زیر شجاع شجاع بنفاد منفالفر صورت جوانی را بصورت از جوی زانوی و کوی بر دست قریب باقی او از آنجا </p>
		

نیرنگش موج زود را صد هست با حسن با معین بعد و زهره را آنکه شادی است
 مد ازین موج بیکان رخ است جدی ترخ با زلفت و دیگر و آن کجوان شش است یک کر

واز ارجل قطور خوانند صوت قطور اینست



صوت است شیرینا مانند قطره دریا و او کفر نوزد شاه را



سین کی ہر صورتِ مجروحہ آعود سوزِ اماند کہ شعلہٴ ہیزہ باہفت ستارہٴ



چهارم همدان و اکلیل جنوبی است که جنوبی را مانند و کبریا زائفة

حلقه سلطان
 صد نوح غمسه ای جنگ
 از دوح هفت آید از غمسه
 بازش نذر بره و شش تیر
 هفت از او تیر صد کیر
 و آنچه از دوح برج غمسه

پیونده ستان است صورتش اینست پانزدهم صورت شوخو خبیث

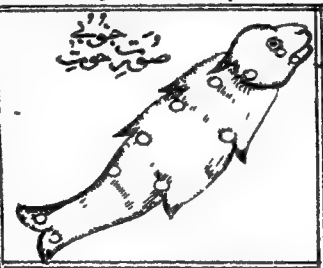
عظیم سر او بجانب
 بجانب مغرب پانزده
 شش و از جلد
 است کوکبی روشن
 بر دهن این صورت



ماهی را مانند
 شرق و دم او
 کوکبت خارج
 کوکب داخله
 انقد اول

از ارم الحوت جوید خوانند مجموع کوکب نفس این صورت و نمود و هفت است
 خارج نوزده ایست تمامی سخن در معرفت صورت کوکب ثابته مشهوره

ما کما یجدده
 رحمة الله علیه
 فلک ثامن بدوق
 قبل از این مذکور
 که دو حرکت
 متعذرات
 تر بیسی که گفتیم



فلترجم الی
 فظا لا المصطفی
 و ثوابت بر
 فلک نهج
 که در میان
 مختلف
 و پارسب

کسبه ستان را چون مختلف الح که بودند هفت فلک اثبات کرده اند
 بعد از آن بنظر دقیق در کوکب ثابته حرکتی بطی یافتند موافق جهت
 و مقدار در احتیاج شد بآنکه ثابته را نیز فلکی اثبات کنند و چون هر
 بانا و ستان کا سف می شوند ثابته را که در خرافشان واقع است بالضرورة
 این فلک محیط با فلک ستان اثبات کرده اند و در وسط این فلک مایه
 شده است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او باقی ثوابت
 مرکوزند در او علی ما شاء الله و این فلک را فلک البروج و فلک مکوکب

ششین تبراج منبہ آ تیرہ ام منبہ آ حذو شبلہ
تیراجہ رسو منبت آ زمرہ مادر قلم حسن منبت آ مستبراک فرج آنا است

مكتبة جامعة القاهرة
القاهرة

حد ازین برج بیکان چار است باز نفع را برابر شب
 حد ازین برج بیکان چار است باز نفع را برابر شب
 حد ازین برج بیکان چار است باز نفع را برابر شب

باین سبب گویند که چون بعد از فراز هر دو از منطبق خارج مرکز سازند مثل
 تمام شود و شمس هر چه بود کروی صفت مغرب در شش خارج مرکز چنانکه سطح
 او تماس در سطح خارج مرکز شده است بدو نقطه کوکب و عیونیه و زهره را
 بعد از مثل دو فلک دیگر است اول خارج مرکز و آن در شش مثل است چنانکه
 افق بگیریم الا آنکه منطقه این افلاک در سطح منطقه عقلاوت خود نیستند بلکه
 مخاطفند اما ایشان دویم تدبیران فلكی بود مصمت در شش خارج مرکز بهما
 نوع که افق در شش خارج مرکز خود و کوکب و تدبیر مغرب چنانکه سطح تدبیر
 کوکب باین نقطه تماس کرده است و فلک خارج مرکز را در غیر شمس فلك حامل خوانند
 و غیره از غیر مثل سته فلک دیگر باشد اول مایل و آن فلكی باشد متوازی استخار
 در جوف مثل چنانکه سطح عیونیه و تماس سطح مقعر مثل است و سطح مقعر و تماس
 عالم کون و فساد و این فلك کوکب مثل متحد المکرر است اما منطقه هر یک مخاطف
 آن دیگر است بر دو نقطه که از اعقدین خوانند و فلک مثل را در قمر فلك
 جوه هر گویند دویمه حامل است و آن داخل در شش مایل چنانکه حامل سایر
 کوکب در شش مثل خود و منطقه این فلك بر منطقه مایل مخاطف باشد
 سیم تدبیران مغرب باشد در حامل بطریق تدبیراتی کوکب پس کن
 منطقه این فلك قائما داخل در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر
 کوکب و عطارد را نیز بعد از مثل سته فلک دیگر بود اول مدبر و آن
 در شش مثل بود بطریق حامل در عقلاوت خود و منطقه این مخاطف منطقه
 مثل بود دویمه حامل و آن در شش مدبر بود چنانکه مدبر در شش مثل
 منطقه اش در سطح منطقه مدبر بود سیم تدبیر بود در شش حامل علی الزم و هر یک
 از این کوکب نیز علی الزم مغربند و تدبیر خود و از اینجه که تمام لازم می آید که عطارد
 در سطح شد و یک شمس میان مثل مدبر و از اینجه مدبر خوانند و یک شمس میان

نصف حامل
 نصف حامل

حامل

نصف تدبیر

مدبر

حامل

تدبیر

مقدم ازین پنج روش بازتابیدار و در شمار بهمان حدیث روان و چهار
چون شود پنج مشتمل بر حدیث شش زن بار سزوی و حدیث قوی کس

مشهور بهجت تقویم کوکب سیغه سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا بنویسند
زیرا که شهر و اقصاء و اشراف اعظم کوکب است بر بقع چون بعد از شمس و اخضر و اخص
است و در اختیار ذات باحوال اشراف بیشتر از سایر کوکب است پس شمس و قمر و زحل
ابتدا کنند از زحل بر تپا فلز و بیاورند و اسم هر یک از ستارگان در دست خطی که بر
قوس جدول اضافت مصرع بنویسند و در جدول هر یک موضوع آن کوکب از فلک البروج
یعنی شمس قوس تقویم کوکب از منطقه البروج در نصف النهار هر روزی از اتمام
اسابع و توارنج باز آن روز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف روز تقویم
کوکب چه مقدار است و اختیار نصف النهار از سایر اوقات بهجت است که با اعتقاد
مجموع مبداء شبانه روز است چنانچه در بار شمس معلوم کرد و در اول رقم برج
یعنی رقم اول که این اوقات موضوع باشد بهجت برج و آن هرگز از بازده چهار
چه اگر دو و زده شود باطل است حال انتقال کند و در هر روز که شود و رقم صفر و آن
ثبت شود و رقم دوم موضوع است بهجت درجه و آن هرگز از کذا زیاد نشود چه اگر
بسی شود آن مرتبه ساقط شود و عوض آن یکبرج برقم این زیاد شود و این را در
و رقم سیم موضوع است بهجت دقیقه و آن هرگز از پنجاه و نه نگیرد چه اگر بیش
از آن مرتبه ساقط کرد و بر مرتبه ماقبل خود مرفوع شده یک درجه اضافه رقم آن
شود و مراتب تقویم کوکب در دفتر زیاد از دقیقه نباشد الا ناد و نگاه باشد که
در چند روز متوالی یک از این ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت کوکب در آن
ایام در غیر مرتبه رقم متعدد شود و در انحال از این رقم را در اوقات بهجت
کتابت الا در دفتر اول و آخر بنویسند و جایگاهش خالی گذارند تا مرتبه مشتمل شود
چه اگر خالی نباشد یا بیکه رقم از مرتبه دیگر انجا نوشته شود ناظر آن از این مرتبه
اعتقاد کند و باقی مراتب نیز باین سبب محذوف کرد و نگاه باشد که زیاد از این رقم
در چند روز متوالی مکرر شود جایگاه آن از این خالی گذارند و باقی محذوف کرد

نمبر: در این شهر است و در هر روز که عدد شمس بر هر چار و پنج مسدود
چهار از اوقات جنگ جدول حلقه جکی . هر روزی جدی و در حد

و در هر روز که عدد شمس بر هر چار و پنج مسدود
چهار از اوقات جنگ جدول حلقه جکی . هر روزی جدی و در حد

مسیرات کو اکثرت و استقامت ایشان مراد از مسیرات اینهاست که یکدیگر
کو کبک و مدیت مک و او دیر بی و مدعا از دو کوکب مفارقت او است نقطه
معینه از فلک البروج نامعاودت او بانه زمان نقطه و بعد و امتحان معلوم
شده است که دو ذات متساویه کو اکثرت متساویه اند است الا کثرت تفاوت
و ذات او معلوم محسوس است پس بواسطه این تفاوت مصنف مدیت دوزخ
خط وسطی هر کوکب که فی الحقیقه متشابه حرکت است و از حرکت وسط کوکب
کاسته فی بجای مدیت دوزخ حقیقی آن کوکب منظور داشته و بجای هویت که فی
ان اسقاط نموده و دوزخ حقیقی از این دوزخ کام کمتر است و گاه بیشتر
میگردد بلکه افتاب در مدتی یکساله دوزخ را تمام کند تحقیقا چون سال شمسی
سابق ذکر بات عبارت از دوزخ او است و بر چرخ دوزخی دو تمام کند تقریباً
قیمت تقریبی است از مدیت مک او است دوزخ بیب سرعت و بطول
حرکت او در این زمان بمطابق نیم سلطان الشهید مک افتاب در ربع هر ربع
پانزده ساعت و در دوزخی دیگر دوزخ و ساعت و نیم تقریباً و در جوزاسی
یکروز و نه ساعت و در سرطان سی و یکروز و نه ساعت و در اسد سی و یکروز
پنج ساعت و در سنبله سی و دو روز و نه ساعت و در میزان سی و دو روز و
ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نه ساعت و در قوس بیست و نه روز
و نه ساعت تقریباً و در جد بیست و نه روز و نه ساعت و در دلو
بیست و نه روز و نه ساعت و در حوت سی و دو روز و ساعت و اقصای
شبهی حقیقی عبارت از مدتهاست و تقریباً هر دوازده روز یکبار میگردند
مدید و مدتها از دوزخ در این مقام شبانه روز است و قمر دوره و او در بیست و
روز و نه ساعت دوزخی تمام کند تقریباً چون تحقیقا از ثلث کمتر است بعد از دقیقه
ساعتی لیکن چون تفاوت اندک است مصنف قد تقریباً کرده است و در چرخ دوزخی

دست و

ماه و شمسی

هست بر همین احوال است و زهره و اهریست و زحل و اجاره چادر پنج روز و می شمار
 حدود دوازده شیر را عدد زحل و اهریست زهره از وی یکبار کم رفت

از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت و بطور سبب او و گاه باشد
 که چون در حدود غایت سرعت بود در دو روز یا کمتر از دو روز و روزی یکبار کمتر
 از یک ساعت بر چرخ تمام کند و نه از تقریبی سال دوازده تمام کند و تقریبی سبب
 افشکه دوازده وسطی او تحقیقا بیست و نه سال و پنج ماه و سه روز و شش ساعته
 یک دقیقه است و مراد از سال در این مباحث سال شمسی است و از نه ماه و دو روز و
 پنج روز و دو سال تمام کند تقریبی دقیقه تقریبی ابتداء و عید دارد یکی آنکه زمان دوازده
 متساوی بر عدد پنج قسمت کرده است و حال آنکه مکتوب و در هر پنج بحسب بطور
 سرعت سبب او متفاوت است و هر آنکه بر تقدیر قیاسی و یکش چون مدت دوازده
 خارج قسمت او برد و از نه ماه تقریبی باشد و مشتری دوازده و ادرقرب دوازده
 سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسطی او دوازده سال و دو ماه و پانزده
 روز و پانزده ساعت و نه دقیقه و پنج روز یکسال تقریبی و وجه تقریبی را اینجا
 هم دو است و پنج دوره و ادرقرب یکسال و دو ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق و
 وسطی او یکسال و نه ماه و بیست و یک روز و بیست و دو ساعت و پنج دقیقه است
 و بر چرخ و یکماه و نیم تمام کند تقریبی چون سریع التبر بود و مایکسال استقرار
 نمودیم در حالت سرعت در مدت چهل روز یا کمتر بر چرخ تمام کرد و هر یک
 از سفالین دوره و ادرقرب یکسال تمام کند تقریبی دقیقه تقریبی که نظر بدو
 تحقیق ایشان باشد و الا در وسطی احتیاج نیست و چون مستقیم و سریع
 التبر باشد و زهره بر چرخ در بیست و هفت روز تقریبی تمام کند و عطارد
 در شانزده روز تقریبی دقیقه تقریبی است که هر یک از دو کوکب افشکه گاه باشد
 که در سرعت سی و بیشتر یا کمتر از این مدت بر چرخ تمام کند لیکن در عطارد مقدار
 بیست روز و نه سال استقرار نمودیم زهره در سرعت سی و بیست و
 چهار روز و کبری بر چرخ تمام کرد و قید سرعت سی و رانسته کوکب است که افشکه گاه

معد است کونی سنج است فم برین چون اصل سنج است حذو حمت
 و شش از حمت حذر بر تمام حذر بر مین و آن کز دست جا سنج از نون ندارد سنج

باشد که در طالع سرعت سیر در برج باشد و در حال بطور و برچی تفاوت
 میان مذمت مکث ایشان در این دو برج بسیار است بخلاف عاویقین که در
 قطع کردن برچی هم بطین شوند و هم سریع و چون چنین باشد تفاوت میان
 مذمت سیر ایشان در دو برج اندک بود و قید مستقیم در عطار دانست
 فقط چنانکه محقق طوئیی در سی فصل کرده چه او را در جهت نیز سرعت سیر
 هست و زمان مکث او در برچی که در آن راجع و سریع کرده متفاوت زمانها
 مکث او در برچی که در آن مستقیم و سریع کرده در یکسری بخلاف برچی و زهر که
 ایشان را در جهت سرعت نیست چه سرعت عبارت از زمانه در حرکت تقریب
 کوکب بر حرکتی است چنانکه بعد از این بیاید و حرکت رجعی ایشان در هیچ
 وقت حرکت وسطی غیر سید بر قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد و قید
 مستقیم احتیاج نیابد و اینکه مصنف زهر را در قید مستقیم فاذا داشته
 ممکنست که انرا در او بقید بیانی تعبیر کنیم و در عطار در اجزائی لیکن بر تعبیر
 که سرعت کوکب عام باشد از آنکه در تمام برج بود یا در بعضی که اگر محصور باشد
 تمام برج قید مستقیم در هر دو کوکب وسطی بیانی خواهد بود و کوکب ثابت
 دوه و او در جهت و چهاره از آن سال تمام کنند و برچی در دوهزار سال
 که خارج قیمت پست و چهار است بر عدد برج و درجه در جهت و ششها
 که خارج قیمت دوهزار است بر عدد درجات برچی تقریباً و وجه تقریب ایشان
 سال است که کیر خارج قیمت است و مصنف جهت سهولت اسقاط آن
 کرده است بر اذهان مستقیم مخفی نماید که کیت حرکات ثوابت را بحسب اعداد
 مخالف یافته اند و قدما را امثال او طوئینی و عقیده آن بوده است که
 ایشان را حرکت بومیته حرکتی نیست و خدا اسناد آن حرکت بطلان ثامن
 کرده اند و چون ثوابت با بر خیز سید بعضی از ثوابت قریب منطبقه را

بیان

سرعت

✓

در جهت سرعت سیر

در هر ام و در آن آرد نبه
 روی دیگر ضمیمه صل است که در هر ام و در آن آرد نبه
 چون عدد نجوم شد معلوم یکسب از روی وجود نجوم

رصد کرده و در ایشان حرکت یافته است از مغرب به مشرق لیکن از غایت قوت
 برکت آن مطلع نشده بعد از آن بطالعوس و فاعلا تاوس بطریق دقیق چون
 این امر شدند و این را بر این قرار گرفت که در هر صد سال درجه قطع کند
 و جمیع از متاخرین مثل این را داخل و غیره در تحقیق مطلوب است قضای علم نمود
 گفتند که در هفتاد سال درجه قطع میکند و این همانی است با آنچه عقول طوی
 علیه الرجه و سلطان المغفور در اوصاف خود یافته اند اما احتقاجا بقی
 که در زمان مامون خلیفه رصد کو اکی کرده اند آنست که در هر شصت و شش
 سال درجه قطع میکند و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از دانشمندان
 چند کو کی باشد قبل از نور و قبل از عقب رصد کرده مطابق یافته است آنچه
 در زمان مامون یافته اند و احتقاجا بقی بر این قول است و هر یک از شصت و شش
 و این متبقی باشند یعنی بر توالی حرکت کنند و در سی و پنج یعنی بر خلاف توالی
 حرکت کنند و کاری غیر یعنی بنا کن نمایند چه اگر مقدار تقویم کو یک در این ضمیمه
 النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود متبقی باشد و اگر کمتر بود راجع
 مساوی بود مقیم و اقامت بر این نوع که گفتیم دو کو اکی علویه و زهره محسوس
 شود و در عطار چون سر بیع التبرات مدت اقامت بیست و نه روزند
 و اگر ایا نادرد و نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشند اقامت نبود
 بلکه بعد از نصف النهار اول از آن دقیقه بگذرد و در آن شبانه و نیز راجع
 یا متبقی کرد و در نصف النهار ثانی همان دقیقه عود کند و در کوهالی
 میده رجعت و استقامت یعنی نه از النهار احکام الحاکم و قبل از این اقامت
 ان دیگر مقیم شوند چه در علم حاکم مقرر است که در میان حرکتین غلبه
 فی الجمله سکون متحقق است و پیش از شروع در شرح کلام جاده نیست
 تحقیق رجوع و این بان متعلق است پس بگوئیم که چون دو خط از مرکز عالم

در هر ام و در آن آرد نبه
 روی دیگر ضمیمه صل است که در هر ام و در آن آرد نبه
 چون عدد نجوم شد معلوم یکسب از روی وجود نجوم

و اگر هیچ را گوئیم به سمت نهاد مرد و سگم و هیچ بر یکی از آن نام
 پس بگفت و چون کردش نام داد بر دو مرد از آن یک نام

خارج شود و از جانبین تدبیر ماس او شوند منطقه تدبیر باین دو نقطه
 ماس بدو قسم مختلف تقسم شود اعلی و اسفل و لا محاله قسم اعلی اعظم و تر است
 و بخوبی نماید که قوسهای مساوی از قطعه علیا تدبیر آنچه بدو افرکت اعظم
 نماید از آنچه بعد است و همچنین قوسهای مساوی از قطعه سفلی آنچه افرکت
 بحیض تدبیر اعظم نماید از آنچه بعد است پس حرکت تدبیر در قوس اعظم سریعتر
 و در قوس اصغر بطی و مراد بدو و و حیض تدبیر در نقطه تقاطع و لا محاله
 است با خطی که از مرکز عالم خارج شود و از مرکز تدبیر گذشته بمكان اعلی منتهی
 شود افکد دور تر است از وقت کوئند و آنکه نزدیکتر است بحیض مری و
 حرکتی که این خط با حرکت متحرک باشد حرکت مرکز معین کوئند چه مرکز تدبیر
 بر آن خط است و اگر حرکت همیشه بر توالی باشد چون مرکز مری از حوامل متحرک
 از مرکز عالم خارج است لا محاله مرکز تدبیر از مرکز عالم در یک نقطه حامل بعد
 و در قطعه دیگر قریب ظایت بعد وقت و وصولان باشد بنقطه اوج و غایت
 وقت و وصولان باشد بنقطه حیض و از این لازم آید که حرکت مرکز معین در
 قطعه بعد بطی بود و در قطعه قریبه سریع و حرکتی که واسطه باشد
 میان سرعت و بطو از حرکت وسط کوکب کوئند فاذا تم هذا باید دانست
 که چون افلاک تدبیر شامل ارض هستند لاجرم اگر اعلامی ایشان بر توالی
 حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه در منجوه است و اگر
 اعلام بر خلاف توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در منجوه است و
 مری از کوکب متحرک چون دواعی تدبیر باشند حرکت ایشان بر توالی
 سریع نماید چه کوکب را اینجا مجموع حرکت مرکز معین و حرکت تدبیر متحرک
 باشد و چون با اسفل تدبیر باشد انتقال کند حرکت کوکب توالی بطی پیدا کند
 بسبب آنکه در اینجا محال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معین توالی بر حرکت تدبیر

خبر و حرکت مرکز مری

نقطه

حرکت مری

و در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر
 و در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر
 و در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر

اعلا و توانی حرکت کند و بنا بر آنچه مثل ازین مذکور شد هر چه از یک بعضی
 در یک حرکت شود حرکت تدویر بخلاف توانی هر چه شود و فضل مذکور کمتر شود
 و کوکب بطبیعت نماید اما چون هنوز حرکت هر کوکب نتوانست کوکب متعین
 گویند تا عیانی رسد که حرکت تدویر بخلاف توانی حرکت مرکز فعلی توانی
 مقاومت کند و کوکب چند گاه چنان نماید که در یک گاه تا نکست و در احوال
 کوکب معین گویند و بعد از آن حرکت تدویر بخلاف توانی نماید اید بر حرکت
 مرکز فعلی توانی و کوکب مقدار آن در هر خلاف توانی محال باشد و در احوال
 کوکب واجبی گویند و هر چند بعضی نزد بکسر شود حرکت او در وجهت سر بفر
 نماید تا کوکب بعضی حرکت رسد و آنجا عایت سرعت او باشد و وجهت وسط
 زمان زمان او چون از بعضی بگذرد و مثل بیاید کند و هر چند بیاید بیشتر
 شود تا با بر نوعی که ایم معین کرد و بعد از آن متعین قرار و در استقامت
 سر بفر شود تا بدو رسد که عایت سرعت او است و در استقامت وسط
 زمان آن و بعد از آن حالت اول عود کند و از آنچه کنیم لازم می آید که کوکب در
 بگذرد تدویر و در معین کرد و یکی بعد از استقامت و پیش از رجوع و از آن
 مقام اول گویند و دیگری بعد از رجوع و قبل از استقامت و از آن مقام ثانی
 گویند و قریب اگر چه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا که بخلاف توانی
 اسرج از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم می آید لکن در قطعه علیا بطبیعی
 و در قطعه سفلی سریع نماید و چون حرکت مرکز معدل نیست بر مرکز عالم بخلاف
 لا محاله مدت استقامتی با استقامتی و رجوعی با رجوعی تفاوت باشد چه در گاه
 حرکت مرکز معدل سریع باشد و تکلیفی حرکتی در او خواستقامت و بر تری در دست
 و در او آخر رجعت زود تر و در گاه بطبیعی باشد در او خواستقامت زود تر و در دست
 و در او آخر رجعت و بر تری بر همان استقامت در گاه اول بیشتر باشد و در گاه ثانی

در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر

در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر و یا در هر یک از این ستر

ث آخر بود از آن زمحل اندین قول ثبت پنج فصل و بر جیس و دویس گردین
 ۹۴ هزارم و بعد از آن خود دان زمره در اول آمد از سرطان بعد از او تیر و باز ماه بدین

کمر و زمان رجعت بعش و اعظم زمان استقامت بنا بر استقامت حلاله
 پنج زحل و اشت ماه و چهار روز است و شتر برانه ماه و چهار روز و پنج
 دو سال و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه و چهار روز و عطارد را شش
 چهار روز و زحل را نه ماه و این مقام بی روز است و اصغر زمان استقامت
 هفت ماه و بیست و شش روز است و شتر برانه ماه و پنج و یکسال و ده ماه
 و هفت روز و زهره را یکسال و پنج ماه و بیست و یک روز و عطارد را شش ماه و سه
 و اعظم زمان رجعت زحل و چهار ماه و بیست و یک روز است و شتر برانه
 ماه و سه روز و پنج روز و زهره را یکسال و بیست و یک روز و عطارد را شش ماه و سه
 و عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان رجعت زحل و چهار ماه و شش روز
 روز است و شتر برانه ماه و بیست و هشت روز و پنج روز و زهره را یکسال و ده ماه و هفت
 و زهره را یکسال و ده روز و عطارد را بیست و یک روز و پنج ماه و بیست و یک روز
 سبده رجعت و استقامت هر کوکی از شجره و انشای تقویم این کوکب ثبت کنند
 بنوعی که فاصله باشد دو روز که در میان نصف النهار بنان دو روز کوکب
 ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد حیدر و جهت تعیین وقت آن بر آشنایی
 نویسند یعنی رجعت و اقصایالات کلیه در عاظمی و عظمی که در آن روز باشد
 از آن ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد و علامت میده استقامت
 باشد و از میده رجعت و چون خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت
 میده استقامت یا رجعت نویسند ملحق علامت کوکب را جمع یا مستقیم پس علامت
 روز که آن میم است یا علامت شب که علامت پس علامت یکی از اقامت اسابع ملحق
 به علامت روز یا شب پس علامت ساعات و در قابق گذشته از اول روز یا شب
 در بعضی تقویم بهمین اکتفا نمایند و در انشای تقویم کوکب هیچ ننویسند و
 در تقویم قریب بر حاشیه ثبت کنند اما علامت ساعات و در قابق کمتر نویسند

نموده اند و در این م
 فصل ششمی پس برام
 شش بارخ خوش تر آید
 از شش بارخ که در این
 فصل ششمی پس برام

و در تقویم تمام و شش و در جدول تقویم هر یک از علوین در وقت اقامت
 این ان لفظ مقیم مصحح نویسد چنانکه با علامت جهت علامت اقامت
 باشد و مدت اقامت در جدول هفت روز است و در ششتری پنج روز و شش
 کوکب خواه و اجماع باشد خواه مقیم در شبانه روزی که از اوج است آن کوکب
 خوانند اگر مساوی بر شبانه روزی وسط آن کوکب باشد از ابر اوسط
 گویند و کوکب را غال متوسط است بر وسطی است و خوانند و اگر زیاد باشد بر
 وسط و هر چند زیاد از اوج در جدول بود از ابر زیاد تر باشد گویند و اگر در
 ناقص بود از ابر زیاد تر باشد ناقص گویند و کوکب را در اینده حال پنج است و
 و اگر بر تقویم ناقص باشد از بر وسط و هر چند بر اید و در ناقص باشد
 از ابر ناقص باشد ناقص گویند و اگر در جدول بود از ابر ناقص تر باشد گویند و کوکب
 در اینده حال یکی است و خوانند و در تقویم تمام گاه باشد که این احوال را در اشیاء
 تقویم کوکب سببه بر هر جدول از این نیز ثبت کنند و علامت اقامت اینست
 سراسر وسط بدین سبب زیاد تر اید یا در ناقص سبب زیاد تر باشد ناقص
 متناقص سبب ناقص متناقص ناقص متناقص سبب ناقص متناقص و حرکت وسط هر
 در شبانه روزی دو دقیقه است و ششتر از چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه
 و پنج ناسی و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و ششتر از پنجاه و نه دقیقه و هشت
 و نهم و عطار در این مقدار و قدر را سبزه درجه و ده دقیقه و سی و پنج
 باب ششم در معرفت هر اوتاب و عرض کوکب و جزم هر اوتاب و ان اول
 بیاید آنست که بعد از نقطه از دایره در سطح کوکب بود از نقطه که باز نقطه
 و بدو قطب است طبره گذر و فاصل این نقطه و محیط ان دایره انچه ای که اقرب
 از ان باشد بر جهت معرفت بود نقطه معرفت از منطقه فلک هم که از اوتاب
 انهار کوکب دایره فرزند که بدو قطب انفلک و ان نقطه گذر و فاصل که از این

جهت کوکب
 بر وسط
 جدول
 اوتاب
 با ششم

چون زینہ ن کدر کنی حشر آبید و چون کنی وجہ طلب پس پنج و باز خوشبخت است
آخر حج و جہنا ہے است نیز اول بود و پنج کان پس فرآید و دو کر کیوان

مسان نقطه مفروضه و معدل النهار باشد بشرط آنکه نیمه النهار که بود از ابتدا
 آن نقطه گویند از معدل النهار و بعد از آن از منطقه البروج و از آنرا معدل النهار
 میل از آن جزوه گویند بقیاس میل ثانی الجزوه که آن قوسی باشد از دایره عرضیه که بخیزد
 مفروضه گذرد و این منطقه البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل
 چون مطلق آنکه شود مراد میل اول باشد و چون افتاب عالمیابر منطقه البروج
 میل آن جزوه یا که افتاب در او بود میل افتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر
 که چون در اکثر اوقات بر منطقه البروج نیستند بر ایشان میل اطلاق نکنند
 بلکه بعد گویند از معدل النهار گویند و دایره میل که بر رأس سرطان و جدی
 گذرد و از دایره ماره با قطب اربعه گویند بجهت فروزان بقطبین معدل
 النهار و قطبین طالع البروج و قوسی که از این ظاهر مابین منطقه البروج و معدل
 النهار باشد از جانب اقرب از اصل کلی و میل غده گویند چه اعظم انرا فی مبدل
 معدل و میل یکی را بحسب اعداد مختلف یافته اند و بحسب درج بعد بدایع میل است
 سه درجه و سی و هفت و هفده و ثانی است اما میل افتاب یعنی میل اول او
 بعد اوست از معدل النهار که منطقه طالع نهام است و از معدل النهار این
 سبب گویند که چون مرکز افتاب در سطح این دایره رسد آنرا ثانی است و بعد مساوی
 شوند در جمیع مواضع و فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح کره ارض را
 خط استوا گویند و اولاً یعنی از این امداد است هر سیم از مرکز او بجز کره خاصه او
 که خارج در سطح منطقه طالع هشت است که از منطقه البروج گویند از جهته مؤلف
 این دایره و اواسط بروج و لهذا منطقه اواسط بروج نیز گویند و از جهته ملائحت
 افتاب مرابن دایره و دایره شمسیه نیز گویند و این منطقه البروج مقابل
 معدل النهار است بر دو نقطه مقابل چون معدل النهار و منطقه البروج
 دوایر عظامند و دو قطب هر یک بر دو قطب آن دیگر است لازم می آید که نقطه طلع

میکل آفناناب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سده شد چندی و سپس بر لب بجا کرد بر آفتاب تمام و بعد از آن چون بکشند نگاه
نیز و با خط پس خط را در دو خط اول و شتری و پس بر آفتاب عوت را در آن و شد و در تمام

کنند این دو دایره بر دو نقطه مشترک متقابل که مختص باشد همان این نقطه
نصف هر یک از این دو دایره و این در شکل دوازدهم اولی اگر ناو و ذوب و این
شده است و از نقطه بین مذکور بین آن نقطه که افتاب چون بچرخد خاص خود
از آن بگذرد و در شمال معتدل النهار باشد یعنی در جهت قطب او که نزدیک
به کوکب مجدی از آن نقطه اعتدال پس می گویند از جهت قیاس و شب و بعد از حصول
در پنج و دو وقت و مولا افتاب این نقطه در وسط معونه و دیده بر وجه یعنی اول
حل از این نقطه گرفته اند لهذا از آن نقطه حل نیز گویند و آن دیگر را که چون
افتاب از آن بگذرد و جنوب معتدل النهار باشد نقطه اعتدال غربی است
چون افتاب این نقطه رسد شای شب و بعد از حصول و بر خلاف شد در جهت
معونه و این نقطه را ایند اول برج میزان بود و وجه تسمیه این دو جهت شمال
و جنوب این است که چندی که از این دو جهت عبور نمود مستقیم باین دوایم و
از ابتدای گذشتن افتاب از نقطه اعتدال پس می گویند از بیانات بعد از اعتدال
النهار که محل تقاطع دایره مائر و اقطاب و بعد است از منطقه البروج و از آن نقطه
انقلاب پس می گویند بسبب انقلاب زمان چنین وصول افتاب این نقطه از
دریج به کثیف و اکثریج مسکون میل شمالی صاعده باشد اما شمالی پس
و قیوع افتاب درین مورد در شمال معتدل النهار افتاب از این بسبب تیز در جهت منطقه
از نقطه اعتدال پس می گویند از نقطه انقلاب پس می گویند که اولی برج سرطان است اما صاعده
بسبب صعود او در خیال بجانب سمت اتراس لیکن محقق نمایند که این حکم مخصوص
بلادی که افتاب از سمت اتراس در بلاد درویم و وقت بجانب شمال میل نکند
که اگر موضعی باشد از معوره که افتاب از سمت اتراس موضع بجانب شمال تغییر
شود مثل حبشه و زنگبار و ولایت یمن و مکه و عقیله و بعضی از بلاد هند و درین
حال از وقت گذشتن از سمت اتراس تا غایت بعد میل شمالی را بطول نامند

نقطه مشترک
صورتی که در این
نقطه مشترک
آن وقت که در این
قطبین قرار
سینا باشد
نقطه مشترک
خط است و در
آفتاب بعد از
سیاق اولی
میباشد
صورتی که در این
نقطه مشترک
خط است و در
آفتاب بعد از
سیاق اولی
میباشد
صورتی که در این
نقطه مشترک
خط است و در
آفتاب بعد از
سیاق اولی
میباشد

در بیان قسرها

چون پیشتر از این نشان دادیم بر شمار حساب درگاه

فراز شرق چون شود و شمسین باشد بر سر دایره زمین پس ثبات و بعد از آن در آن

در آن موضع و از آنجا یعنی از غایت جلال تا رسیدن بنقطه اعتدال هر یکی یک لنگه
 هابطه ناقص باشد بسبب قوی افتاب و شمال اعتدال و هبوط از آن جهت
 الاراس و ثبات ناقص هر چه منقطع است و تا این بین دو نقطه اثبات افتاب و این دو
 بطرف شمال سمت داس موضعی گذرد از هنگام دو آن موضع میل شمالی صاعد
 ناقص باشد و از آنجا که گذشت و از نقطه اعتدال هر یکی بقایات بقایات بعد که میل
 تقاطع دیگر است از دایره فاقه با قطب ابر و منطفه ابر و ج و از آن اول جگر
 و نقطه اعتدال است و می خوانند بسبب افتاد از آن چنان معلوم و منقول افتاب و نقطه
 از غیبت باشد و در هیچ معروضه میل جنوبی هابطه باشد و از آنجا که رسیدن
 بنقطه اعتدال در هر یکی هبوطی صاعد ناقص باشد و اینها بمقایسه ما سبق
 معلوم است این حکم صعود و هبوط میل جنوبی در هیچ معروضه یکسان هر دو
 مسکون افتاد یک میل جنوبی مرکز شمال سمت الاراس مایل شود و کواکب بگردان
 بهمان اعتدال افتاد باشد لیکن بخت اینها در تقویر
 مصطلح نیست و عمل
 و صورت وضع میل
 قرار یابد و ثبات میل
 افق عرض کوکب عمل است
 البروج یعنی قوس است از دایره عرضیه که مرکز کوکب گذرد و همان خط تقویری که
 و منطقه البروج از جانب اقرب پس شمس را عرض نباشد چه مرکز آن دائم در سطح
 منطقه خارج مرکز است و منطقه خارج مرکز در سطح منطقه مثل منطقه مثل
 در سطح منطقه البروج و مرکز آن را مدار هسته در سطح منطقه البروج بلکه
 مقاطع است و منطقه البروج بر دو نقطه متقابل بدانکه مرکز قوس منطقه
 است و منطقه تدویر در سطح منطقه حامل و منطقه حامل در سطح منطقه



در بیان قسرها
 چون پیشتر از این نشان دادیم
 بر شمار حساب درگاه
 فراز شرق چون شود و شمسین
 باشد بر سر دایره زمین
 پس ثبات و بعد از آن در آن
 در آن موضع و از آنجا یعنی
 از غایت جلال تا رسیدن
 بنقطه اعتدال هر یکی یک لنگه
 هابطه ناقص باشد بسبب قوی
 افتاب و شمال اعتدال و هبوط
 از آن جهت الاراس و ثبات
 ناقص هر چه منقطع است و تا
 این بین دو نقطه اثبات افتاب
 و این دو بطرف شمال سمت داس
 موضعی گذرد از هنگام دو آن
 موضع میل شمالی صاعد ناقص
 باشد و از آنجا که گذشت و از
 نقطه اعتدال هر یکی بقایات
 بقایات بعد که میل تقاطع
 دیگر است از دایره فاقه با
 قطب ابر و منطفه ابر و ج و
 از آن اول جگر و نقطه اعتدال
 است و می خوانند بسبب افتاد
 از آن چنان معلوم و منقول
 افتاب و نقطه از غیبت باشد
 و در هیچ معروضه میل جنوبی
 هابطه باشد و از آنجا که
 رسیدن بنقطه اعتدال در هر
 یکی هبوطی صاعد ناقص
 باشد و اینها بمقایسه ما سبق
 معلوم است این حکم صعود و
 هبوط میل جنوبی در هیچ
 معروضه یکسان هر دو مسکون
 افتاد یک میل جنوبی مرکز
 شمال سمت الاراس مایل شود
 و کواکب بگردان بهمان
 اعتدال افتاد باشد لیکن
 بخت اینها در تقویر مصطلح
 نیست و عمل و صورت وضع
 میل قرار یابد و ثبات
 میل افق عرض کوکب عمل
 است البروج یعنی قوس است
 از دایره عرضیه که مرکز
 کوکب گذرد و همان خط
 تقویری که و منطقه البروج
 از جانب اقرب پس شمس را
 عرض نباشد چه مرکز آن
 دائم در سطح منطقه خارج
 مرکز است و منطقه خارج
 مرکز در سطح منطقه مثل
 منطقه مثل در سطح منطقه
 البروج و مرکز آن را مدار
 هسته در سطح منطقه البروج
 بلکه مقاطع است و منطقه
 البروج بر دو نقطه متقابل
 بدانکه مرکز قوس منطقه
 است و منطقه تدویر در
 سطح منطقه حامل و منطقه
 حامل در سطح منطقه

بهره دهنده دان پش پاشا برین ذراع است و نثر طرف جهه دزیره دان و دگر صرفه
 بار خوار که غلامش مراک پاریسی کوئی غفر جده ساک دوزخه با چو گذری اکلیل

تا بلای پس منقطه و ابل مدار قرار باشد و هرگز از آنرا جدا نشود و چون این منطقه
 مقاطع است با منطقه جزیره که داخل در سطح منطقه البروج است و مقاطع
 البروج نیز باشد و چون عظمه است نقاطی در دو نقطه متقابل بود چنانکه در
 النهار و منطقه البروج که بین او این نقطه را از دو نقطه مذکور که در
 بحر و خلیج و از آن بگذرد عرض شمالی شود یعنی طرف شمالی منطقه البروج
 این نقطه را سمت اقصای شمالی قرار گویند و از آن بگذرد که چون عرض او را یک در عرض
 جنوبی شود نقطه جنب و معار جنوبی قرار گویند و از او و جنب و معار او که جنوبی
 شکل که حادث شده است عدما بین نصف اقل و نصف شمال از جانب اقصای
 کره اندازد و از دو امتی طرفین او این دو نقطه است و تقصیر عرض از شمالی برابر
 عرض جنوبی جنب و معار است و از اینست که در دو اعتدال
 جزوین خوانند اما اقصای اقصای بعد از این بسیار که قسبه کردند در این اعتدال
 دو میان دو خط افق که اجتماع این از این دو باره است و از این جزوین یعنی کره
 بجهت آنکه جزوین مرزین جزوین است که مراد همان یعنی اول باشد و بعضی دیگر گفته اند
 که مرزین جزوین مرزین جزوین است که مراد همان یعنی اول باشد و بعضی دیگر گفته اند
 و نقصان در عرض قیاس بر این معنی شود یعنی از وقت گذشتن قمر از اعتدال و از
 تا غایت بعد میان این دو نقطه که غایت عرض قمر است و مقدار آن بحسب کثرت اعداد
 پنج و سبب عرض شمالی صاعدا یا پیدا باشد اگر قمر از سمت اقصای جنوبی
 گذرد چنانکه در اکثر اقالیم و الا شمالی یا اقصای اقصای چنانکه در بعضی اقالیم
 غایت عرض از رسیدن بعد از جنب عرض شمالی یا اقصای اقصای باشد و اگر در طرف شمالی
 سمت اقصای گذرد شمالی صاعدا یا اقصای از اعتدال جنب تا رسیدن بغایت بعد
 عرض جنوبی یا اقصای پیدا باشد اگر قمر از سمت اقصای جنوبی گذرد چنانکه
 در اکثر معوره و الا جنوبی صاعدا یا پیدا بود چنانکه در بعضی اقالیم از غایت عرض

عرفی شادی

فِي خَلْقِ الْعُقَدَيْنِ
وَجُودِ قُرْبَانِ
تَشْبِيْهِمَا

یہی اصل استواء چادری
عربی و ہمسایہ کی
چادری کو کھینچ کر انہیں
چوہہ میں باغیچہ بنایا
منطقۃ البرق سے البرق
نکلنے پر چادری کو
شمالی منطقۃ البرق
دورانی سے البرق نہ پڑے
اور پس پانچ چار روز
تھوڑا از منطقۃ برق
دور تر تھوڑا از منطقۃ البرق
پس مابین مذکور چوہہ
دور تر چوہہ کی

الرحمن الرحيم
خداوندگار

در حقیقت هر سود را پنج است باز مع و مندم ذاتها چون کز شش نور است و شش
 نوزده بخت و پوزیشند چون بود در روح نایبها با سر بر سر خستار و خستار

و در این امر هر چه علم و دایم جم ایشانست بر یکدیگر چه گاهی به بدادر که گزینند
 و گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف جنوب آن بخلاف قریه که با هر کس بدو
 خود دانند مقدار المداست و جود هرات خسته محقره را به هر بیت مستقیم
 چه مرکب نفعه شخصی انداز مثلاً که حرکت فلان از روح حرکت کند و مقول
 حرکت مرشانه نوری هشت ناله است و در بعضی تقابل ناله مویض

راس هر یک از خسته نوزده

راس هر یک از خسته محقره در اول هر یکی از ماههای جلای به سر جدول
 هر کوکب ثبت کنند اگر مسافت هلالی بوده باشد و الا در صفحه بیست و یک
 جدول هر کوکب که بجهت نظر ادا انکوب بافر کشیده باشند ثبت کنند چهار
 و دم یکی پنج دوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
 بجهت افشک حرکت جود هرات کوکب و عدلت یکسال هجری و دقیقه بنویسند
 پس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه عیاش باشد و موضوع ذنب هر کوکب
 معتم موضوع راس انکوب باشد همان اجزاء چنانچه موضوع ذنب قریض است

او و در تقویم نام مقدار میل افکار در جدول بلویک در جدولی دیگر جدول
 تقویم او در نصف قمری و از آن از قمری بنویسند و در دوم یکی در رجه
 دقیقه و همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول بلویک در جدولی دیگر
 جدول تقویم او بطریق که در میل تعیین بنویسند و در بعضی تقویم هجری بنویسند

قراخون را کنند و در بعضی دیگر عرضاتی کوکب را در هر ده در هزاره و در
 یا زده ثبت کنند و در عطاء در هر بخور و در انام دیگر هیچ ننویسند
 مقدار غایت عرض هر کوکب بحسب پنج جدول افی یکی بدین جهت فعل

عرض خسته نوزده

جمع مشرقی و مغربی نه و در هر م عطاء در هر عدالت شمالی
 و از جنوبی م و از ضاعده و از قاطعه و از زاویه و از ناقص و صد این
 علائق را متصل بیکدیگر و انشای جدول میل و عرض کوکب هر یک از این

و ثابت و در هر قمری
 این معلوم کرد
 در هر بیت

بجهت برنج متعجب : در بر هر نقشه که نماید و زبانی به برنج و جبین
 است در اتصال او مدین بجهت افق که در دایره ای از هر طرف

صفات مهمل بدیگری شود ثبت کنند بعد از آنکه بر جدول نوشته باشند
 پس علامت شمالی معادل نماید یا چنین باشد شصید و علامت شمالی قایط
 تا بدین شصید و شمالی قایط تا قمر چنین شصید و شمالی معادل تا قمر
 شصید و جنوبی قایط تا بدین چنین شصید و جنوبی معادل تا بدین شصید
 و جنوبی معادل تا قمر چنین شصید و جنوبی قایط تا قمر چنین شصید
 و گاه باشد که علامت ناید و اقصر نویسند چه در میل و عرض شمالی معادل
 باشد و همچنین جنوبی قایط ناید باشد و هر میل و عرض شمالی قایط ناید
 باشد و همچنین جنوبی معادل تا قمر لیکن این مخصوص است بمواضع از معروضه
 که همچون اقصای است از اس انوضع بطرف شمال نکند که اگر موضعی
 باشد که بطرف شمال نکند ناید از علامت و این تا قمر الزام ناید که با این
 علی التامیل فیما تقدم یا پیشتر در معروضه است اما تفاوت فی ارتفاع
 افق و ظل و در نصف النهار و اولیای ناید و آنکه در هر موضعی که قایط او از
 بدیگری است تا قدم موضعی باشد از اندازه افق انوضع کو بدین او معادل
 ثبت و اس انوضع نکند که افق استواریه و منصفه و منصفه کو بدین و اگر
 قطب معادل النهار است از اس انوضع باشد از افق بدی کو بدین و قایط
 این دو افق ناید که کو بدین و در نقطه تقاطع معادل النهار یا جامع افق
 نقطه مشرق و مغرب کو بدین و نقطه که بدین قطب افق و در قطب معادل النهار
 از افق بدین نصف النهار خواند از جهت انصاف خارجه تا همین وصول افق است
 و این فوق الارض و اکثر ربع مشکون و نقطه که بدین قطب افق و در کوک
 نکند از افق بدین ارتفاع افق کو بدین و صفیره که از خط خطی بری کو کو بدین
 شود حرکت فلک کلی از اس انوضع کو بدین و از انبا معادل النهار از افق
 ناید تا این باشد تا خط بدین که در افق افق قطع کند از انبا از فوق الارض

و اینست که در هر موضعی که قایط او از
 بدیگری است تا قدم موضعی باشد از اندازه افق انوضع کو بدین او معادل
 ثبت و اس انوضع نکند که افق استواریه و منصفه و منصفه کو بدین و اگر
 قطب معادل النهار است از اس انوضع باشد از افق بدی کو بدین و قایط
 این دو افق ناید که کو بدین و در نقطه تقاطع معادل النهار یا جامع افق
 نقطه مشرق و مغرب کو بدین و نقطه که بدین قطب افق و در قطب معادل النهار
 از افق بدین نصف النهار خواند از جهت انصاف خارجه تا همین وصول افق است
 و این فوق الارض و اکثر ربع مشکون و نقطه که بدین قطب افق و در کوک
 نکند از افق بدین ارتفاع افق کو بدین و صفیره که از خط خطی بری کو کو بدین
 شود حرکت فلک کلی از اس انوضع کو بدین و از انبا معادل النهار از افق
 ناید تا این باشد تا خط بدین که در افق افق قطع کند از انبا از فوق الارض

و اینست که در هر موضعی که قایط او از
 بدیگری است تا قدم موضعی باشد از اندازه افق انوضع کو بدین او معادل
 ثبت و اس انوضع نکند که افق استواریه و منصفه و منصفه کو بدین و اگر
 قطب معادل النهار است از اس انوضع باشد از افق بدی کو بدین و قایط
 این دو افق ناید که کو بدین و در نقطه تقاطع معادل النهار یا جامع افق
 نقطه مشرق و مغرب کو بدین و نقطه که بدین قطب افق و در قطب معادل النهار
 از افق بدین نصف النهار خواند از جهت انصاف خارجه تا همین وصول افق است
 و این فوق الارض و اکثر ربع مشکون و نقطه که بدین قطب افق و در کوک
 نکند از افق بدین ارتفاع افق کو بدین و صفیره که از خط خطی بری کو کو بدین
 شود حرکت فلک کلی از اس انوضع کو بدین و از انبا معادل النهار از افق
 ناید تا این باشد تا خط بدین که در افق افق قطع کند از انبا از فوق الارض

و اینست که در هر موضعی که قایط او از
 بدیگری است تا قدم موضعی باشد از اندازه افق انوضع کو بدین او معادل
 ثبت و اس انوضع نکند که افق استواریه و منصفه و منصفه کو بدین و اگر
 قطب معادل النهار است از اس انوضع باشد از افق بدی کو بدین و قایط
 این دو افق ناید که کو بدین و در نقطه تقاطع معادل النهار یا جامع افق
 نقطه مشرق و مغرب کو بدین و نقطه که بدین قطب افق و در قطب معادل النهار
 از افق بدین نصف النهار خواند از جهت انصاف خارجه تا همین وصول افق است
 و این فوق الارض و اکثر ربع مشکون و نقطه که بدین قطب افق و در کوک
 نکند از افق بدین ارتفاع افق کو بدین و صفیره که از خط خطی بری کو کو بدین
 شود حرکت فلک کلی از اس انوضع کو بدین و از انبا معادل النهار از افق
 ناید تا این باشد تا خط بدین که در افق افق قطع کند از انبا از فوق الارض

و اینست که در هر موضعی که قایط او از
 بدیگری است تا قدم موضعی باشد از اندازه افق انوضع کو بدین او معادل
 ثبت و اس انوضع نکند که افق استواریه و منصفه و منصفه کو بدین و اگر
 قطب معادل النهار است از اس انوضع باشد از افق بدی کو بدین و قایط
 این دو افق ناید که کو بدین و در نقطه تقاطع معادل النهار یا جامع افق
 نقطه مشرق و مغرب کو بدین و نقطه که بدین قطب افق و در قطب معادل النهار
 از افق بدین نصف النهار خواند از جهت انصاف خارجه تا همین وصول افق است
 و این فوق الارض و اکثر ربع مشکون و نقطه که بدین قطب افق و در کوک
 نکند از افق بدین ارتفاع افق کو بدین و صفیره که از خط خطی بری کو کو بدین
 شود حرکت فلک کلی از اس انوضع کو بدین و از انبا معادل النهار از افق
 ناید تا این باشد تا خط بدین که در افق افق قطع کند از انبا از فوق الارض

و اینست که در هر موضعی که قایط او از
 بدیگری است تا قدم موضعی باشد از اندازه افق انوضع کو بدین او معادل
 ثبت و اس انوضع نکند که افق استواریه و منصفه و منصفه کو بدین و اگر
 قطب معادل النهار است از اس انوضع باشد از افق بدی کو بدین و قایط
 این دو افق ناید که کو بدین و در نقطه تقاطع معادل النهار یا جامع افق
 نقطه مشرق و مغرب کو بدین و نقطه که بدین قطب افق و در قطب معادل النهار
 از افق بدین نصف النهار خواند از جهت انصاف خارجه تا همین وصول افق است
 و این فوق الارض و اکثر ربع مشکون و نقطه که بدین قطب افق و در کوک
 نکند از افق بدین ارتفاع افق کو بدین و صفیره که از خط خطی بری کو کو بدین
 شود حرکت فلک کلی از اس انوضع کو بدین و از انبا معادل النهار از افق
 ناید تا این باشد تا خط بدین که در افق افق قطع کند از انبا از فوق الارض

و این بحال بهر ۱۴ روز در برج مشتری باشد و در هر دو اسد بود باشد
 یعنی در برج آبی به بزرگترین اختیار هیچ منته و در کئی دای شرکت و نزدیک

قوس النهار کوکب

انقش
 از ترسل لمار و از ترسل
 گویند و از ترسل النهار
 انقش و از ترسل النهار
 بهیچ انقش و از ترسل
 و از ترسل و از ترسل
 انقش و از ترسل و از ترسل
 گویند

بود قوس النهار انکوکب گویند و انچه تحت الاق بود قوس اللیل و انچه میان
 طرف خط تقوی کوکب و افق مشرق باشد از قوس النهار و افق غربی از قوس
 النهار و افق غربی از قوس اللیل از اذیر انکوکب گویند اما شبانه روز نزد
 عامه مجموع یکسب و یکروز است و بعد از آن نزد مشرق اول شب است چه ظلت
 اصل است و نور طاری و نزد اهل یوم و فارسی اول روز و نور و وجود است
 و ظلمت عدوی اما نزد اهل حساب از سپیدن افنا بکبت تقاطع مدار او با دای
 نصف النهار چه در این اصطلاح در جیب ساکن مقدار شبانه روزی مساوی
 بود و تقریباً انچه اصطلاحات دیگر که بحسب هر بقعه متفاوت است چنانکه بر
 عالم علم هشت پنجم نیست و معتبر نزد حکما و توان تقاطع اعلا است و نزد
 حکما خط او با غور تقاطع اسفل اما یکروز و دو روز و عرف اهل شرع از ابتداء
 طلوع صبح صادق است و بعد از شب بعد از استغای غروب افنا است و نزد
 اهل یوم و فارسی بکده روز از طلوع جرم افنا است و بعد از شب از غروب جرم
 او و این وضع طبیعی است چه وجود غار مشرق و طلوع شمس است و وجود
 لیل مشرق و غروب و روز و شب و روز و اجزاء آن که معتد و ضمن ابواب بیان
 خواهد کرد بر این اصطلاحات و نزد بعضی از ابراهیم هند ما بین ابتداء طلوع
 صبح صادق و طلوع افنا ب ما بین غروب افنا ب غروب شفق بمنزله فصل
 مشترک میان شب و روز داخل هیچ کدام نیست شبانه روزی را که عبارت از
 مجموع قوس النهار و قوس اللیل افنا است بیست و چهار قسم متساوی کنند
 زمان امریت نموده بحسب و هم استقراری دارد پس قول قیمت میکند و آن
 اقسام و ساعات مستوی و معتدله گویند از جهت دوام تساوی مقدار او
 نسبت جساغات معویه که عنقریب مذکور میشود و آن مقدار از معدن النهار
 که در هر ساعتی از ساعات معوج یا مستوی طلوع کند از اجزاء افنا است

تقریباً بر این است
 و در فلك الافک
 اگر مستوی است
 زمان شبانه روزی
 مستوی است
 و در فلك الافک
 و در فلك الافک

فی تحقیق اجزاء الساعه

ذوالابرج مقب مجوی پس مرغ و منظر ادوی یک دان و بدست نظر
 و بر زشتی منیر ایندلی کای کدک ایندلی کدک است از هر باب

این کتاب
 در علم
 نجوم
 است

دوا قاقا باطله معوره چون قطب شمالی مداریا القهار از افق مرتفع و قطب جنوبی
 منخفض است هر اینه افق همین منصف معدل القهار باشد و بر مساوی مداریا
 بتقاطع افق منقسم بدو قسم مختلف شوند چنانکه قیم ظاهر از مدارات شمالیه
 اعظم باشد از قیم خفی و لهذا از امدادات ثمالیه خوانند و اقسام مدارات جنوبیه
 که از امدادات منخفضه خوانند بکسر این بود بکل نوزدهم از ثانیه انکتاب بر چون
 انخاب و مدارات شمالیه بود یعنی در ماهین اول حمل و اول میزان و قوس القهار
 نهاده باشد از قوس اللیل و همچنین ساعات القهار از ساعات اللیل و چون
 مدارات جنوبیه بود یعنی در ماهین اول میزان و اول حمل بکسر این باشد و چون
 بر معدل القهار بود یعنی در اول حمل و میزان مساوی باشد و بکل جیم اوقعا
 مذکور هر مدار که از قطب شمالی معدل القهار باشد است اجزای قیم ظاهر او
 اقل است از اجزای قیم ظاهر بمداری که اقربت اجزاء قیم خفی بکسر هر مدار
 بقطب شمالی معدل القهار اقربت اجزاء قیم ظاهر او اقرب است از اجزای قیم
 ظاهر بمداری که بعد است و قیم خفی بکسر هر از وقت گذشتن افق از اول
 جنگ که مدار او بعد مدارات اجزاء بر وجبت از قطب شمالی نایسب از اول سرطان
 که مدار او اقرب بمداریا است باین قطب قوس القهار متزاید بود و همچنین ساعات
 القهار و قوس اللیل و ساعات اللیل متناقص و گذشتن افق از اول میزان
 تا اول جنگ قوس القهار و ساعات القهار متناقص و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید
 و از آنچه گفتیم معلوم شده که اطول انام و اقصر الیالی وقت وصول افق از اول
 سرطان و اقصر انام و اطول الیالی وقت وصول افق از اول جنگ و متقوی
 ساعات در قاقا بنویسوی هر روزی که از طلوع مرکز افق است تا غروب آن با زاویه
 روزیست بگذرد بعد از تقویم راس و در تقویم قری بعد از بگذرد
 ترکین بنویسند که بعد از این معلوم گردد بدو قسم یکی قیم ساعات و دیگری

این کتاب آفتاب

سوی مرغ پاشخ یار و درستی بودی انشد چون نظرسوی شتری پسند
 و درختی و اجد و بخت نیک باشد نظرسوی کویان و درختی سوی زمان بنکر

درستی بودی انشد
 و درختی و اجد و بخت
 نیک باشد نظرسوی
 کویان و درختی
 سوی زمان بنکر

قبل ازین بیان نمودیم و آن صغیر است موازی افق حقیقی که عاقل سطح آنرا
 از جانب فوق و قاعده نصب کردن مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار
 کند و بعد چنانکه اگر آب بر آن پهنند از همه جوانب برابر میلان کند چنانکه بعضی
 زمین را خفصر از بعضی بود آب از جانب خفصر میل کند چنانکه مقتضی طبع آب
 و از برای توبه زمین را باقی سازند مثلاً و مقایسه ای نشانند که اگر آنرا کوته
 و اگر آنرا بود که این حالت را از جانب سازند و باید که جوانب این دو ساق بوزن
 برابر باشد و الا مقصود حاصل نشود و بعضی فایده را در آن ظاهر سازند
 امتحان ذرات و اشیای غار و غیره و بر منصفه قاعده آن نشانند و در آن
 شاقول را در او پهنند و آن چنان بود که قبل مثل سرب که از طرف خطی او پهن باشد
 و سطح زمین را چنان سازند که این شک هر طرفی که بگردانند شاقول بر آن
 نشانده آید و چون چنین بود این سطح داخل افق حقیقی بود و موازی افق حقیقی
 چنان بود مستقیم و هر خطی که شکل و باید که قبل بود تا در موضع خود قائم بایستد
 و بعضی آنرا از جانب سازند و قاعده آنرا از منقبوب ساخته سرب را از نو در آن
 پهنند چنانکه درین زمین هموار یکسند و مقیاس را بر این پایه نصب کنند چنانکه
 که تمام مقیاس بر یک مرکز قرار گیرد و عود بود و بجهت امتحان در همه موضع مابین محیط
 و داس مقیاس اندازه گیرند اگر هر سه برابر باشد مقیاس عود بود بر این
 سطح مستوی که فی الحقیقه سطح افق است و سابه که در وقت غایت ارتفاع افق
 از مقیاس برین سطح افتد ظل نصف النهار بود و از افق ذوال خوانند و
 آن را حاله الاقصی می گویند که در آن زمان مقیاس محمول رسد و تقدیر ظل
 باقسام مقیاس کنند و مقیاس را گاهی بدو اندازه قسم کنند و گاهی بجهت قسم
 اگر مقیاس را بجهت بخش کنند آنرا که از ارتفاع حاصل شده باشد ظل افق
 گویند و اقسام بجهت آن گویند که عادت عوام بر آن جاری شده است که تقدیر

عمر حاصل مقصود
 درستی بودی انشد
 و درختی و اجد و بخت
 نیک باشد نظرسوی
 کویان و درختی
 سوی زمان بنکر

شده است که انشال
 به طبع ایند مرکز عادت
 چنانکه عود بود بر سطح افق
 بر راه خط شاقول بود
 شد که آن خط بود از داس
 مثل بر منصفه قاعده
 ز او بر منطبق بود بر این عود
 خواهد بود بر ز او بر شاقول
 بر راه شد بر آن زمین کرد
 بجهت خط شاقول از
 عود شد بر آن بر خط
 شاقول عود خواهد بود

بر سطح افق پس خط
 بجهت خط شاقول
 عود بود بر آن
 بر خط شاقول
 عود خواهد بود

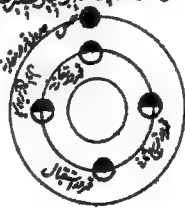
تا باشد ز شش زنده نظر و ز رستی بری بل کتاب
این نظر را با کرمی بنویس جز ثلث پاید و تدیس در بواس که آردت تصدیق

ظل بقات خود کند و قامت با اقدام نقلیه میکنند و غالباً فتنه که طول
قامت هر کس ساوی هفت قدم او باشد و بعضی پیش قدم و پنجمی میکنند
چه قامت بعضی مردم با اقدام او شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس را بدواز
قیمت کنند انظار را بخود از اعقاب و انظار اصابع خوانند و اصابع بجهت آن
گویند که اغلب آن بود که اشیاء را بشیر تغذیه کنند یا بجهت آنکه اکثر مقیاسی
از آن ظل گیرند شیری بود و شیر هر کس مقدار دوازده اصبع باشد از اصابع
او و هر قدر بوی دشت دقیقه قیمت شد و همچنین هر اصبعی را و در تقویم نام
در جدول آخر صفحه هجری زوال هر دو برابر با اصابع با اقدام با زوال و از
وضع کنند تا اگر کسی احتیاج بعضی فاعل افدا از توبه زمین درصفت مقیاس
و انظار رسیدن ظل بقات قصر و تغذیه بر آن فارغ باشد بدو رقم یکی رقم
اگر استیراج آن بحسب ظل اصابع کرده باشد یا قدم اگر بحسب اقدام کرده
باشد و دوم دقیقه از اصابع اقدام و گاه باشد که در جدول و در جدول
یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری بحسب اقدام یا به هفتم نظر و انظار
و جاسده و انتکات و جدول و عکس چون دو کوکب از کوکب سیاره در یکدیگر از
فلک البروج یعنی منطقه البروج جمع شود یا به هجری که یکضلع از هر دو متحد
باشد بقطبین بروج بطرف خط نفوی هر دو گذران است بحال کوکب مخالف
قرآن و نسبت بحال هر دو مقدار که گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر در انحال
خط نفوی هر دو یکدیگر منطبق باشند از امتزاج عرض حقیقی گویند و اگر دو
خط که از بصر خارج شود و بر کمره دو یکگذرد و در سطح یکضلع از هر دو متحد
بقطبین بروج باشند از امتزاج عرض خوانند و اگر خطین منطبق باشند از
مقارنه عرضی مری خوانند لیکن غیر نوع مقارنه حقیقی بدو تقویم ثبت کردن
متعارف نیست و چون شصت درجه یعنی سیدی از منطقه البروج باشد

دعوت باب هفتم

از منبر خدک و نریج بنافزارک اختیار بنا و نریج خواه
 که بود و نریج ۱۰ هم بنویسند و نریج که بود و نریج خاک مسترش

اینان یعنی موضعین این دو یک از آنها هر کویند و الاغاله یکی در نریج سیم دیگری
 باشد با دیر نریج باز دهم و اگر میان موضعین ایشان نود و دهمه نباشد که دیر
 منطقه البروج است از نریج کویند و الاغاله یکی در نریج چهارم دیگری باشد با دیر
 دهم باشد و اگر بود صد و بیست دهمه باشد که ثلث منطقه البروج است از انبث
 خوانند و الاغاله یکی در نریج پنجم دیگری باشد با دیر نریج هفده و هر یک از سه نوع در
 منطقه باشد این را دیر چه اگر کوکب تحتانی در این اوضاع بتوالی بیشتر از نریج
 باشد و اهل احکام کویند اتصال این را بر این در اثر تقواست و چون صد
 هشتاد دهمه که نصف منطقه البروج باشد از اقله خوانند و
 انبث موضع هر یک از کوکب مقابل موضع آن دیگر باشد یعنی در نریج هفت
 یکی دیگر باشند و اهل احکام این را دیر چه اگر کوکب تحتانی در این اوضاع بتوالی
 انظار خوانند بجهت عدم تأثیر اعتبار نکرده اند و بدایت نهایت این ابعاد اگر
 چه در نریج مختلف باشد در دهمه و اجزای آن متحد باشند و هر یک از این
 پنج نوع را که مقارنه و شکاف و تلیک و مقابله است نظراً اتصال و شکاف
 نظری کویند و بعضی مقارنه را اتصال هم خوانند و باقی نظر از اتصال
 بشعاع و موضع قوا و امواج شعل انظر کویند و کوکب تحتانی را در این اوضاع
 ناظر و متصل در این تدبیر کویند و آن دیگر را منظور آینه و متصل و مقابل
 پس قمر در این احوال دائماً متصل باشد و دخل دائماً متصل و و سایر کوکب
 متصرف و دو صفت تواند شد چنانکه بر این صبر ظاهر است و صورت انظار
 به تقسیم بر این
 قمر را با کوکب دیگر
 و امتزاجات کویند
 با سایر کوکب



کویه است و نظرات
 مزاجات و طایر جات
 بسبب کثره اتصال
 امیزش و ادون طایر جات

هر این دایره

این باشد اگر کوکب
 بتوالی بیشتر باشد
 ایست

مقارنه - انبث و نریج
 شکاف - رعد و برق

قوان و نهایت ابعاد
 مقبره در سایر نظرات
 شمع شعاع

نخ تدبیر

فلک

صباغ خردیدن در شامی غریب است بی هیچ غائی طلبی را می
نظر او کوچک سود ناسعدت بود او موجود و در میان نظر بود تجریش

اجتماع

بیکدیگر و قرآن نیز پیدا اجتماع خوانند بجهت آنکه احکامیان شخص را مذکور
کنند و در اموات و این وضع منزله ملاقات ایشان بود و شاید که این صراط
بنابر مناسبت کلام رب العزة باشد که **وَجَمْعُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَمُقَابِلَةُ** ایشان را
استقبال گویند پس آنکه قرآن شمس بود از مقابل در طلوع مبادت نماید
بهمی پیشی کرد و مع هذا و غیره و در متعارف او شود پس مستقبل از باشد چنانکه
قبل از این مقابله پس آنکه حکم این دو وضع مستند بر او بود و بجهت این مبادت
که او را در این حال بدزد گویند و بعضی گویند و در اخذ است از بدو عین که ملو
باشد از دنیا چنانکه حملو باشد از مع چون در این وقت صفحه قرآن نور پیشو
از انجمن است که بجهت استقبال از املا نیز گویند و قرآن افکار را با یکدیگر
تجیه آخر او انکوب گویند **بِسَبْقَةِ شَمْسٍ لَاقِ وَخَفَاءُ** کوکب تحت شمع او
با حیران و مقارنه یکی از کوکب باشد و با یکی از عقد بن قرع مجامده آنکو
گویند که بعضی ملاصقه است و بعضی از داخل نظراته دانند و غیر از مقارنه
نظر دیگر احکامیان با عقد بن اعتبار کنند چنانکه ایشان را نور و شعاع است
و اعتبار عقد بن قرع مجامده و در عقد بن کوکب بکرم بجهت آنکه
عقد بهام سبلی آفریند و خوف کوف که امر عظیمند و این دو عقد
میشود و سفلیت و با افکار غیر از اخراق صلا نظریه بکرم باشد زیرا که
مرکز جرم افکار دوم گردند و هر یک از سفلیت و اتماسات یکدیگر بکنند
تقریباً و از این جهت است که حرکت وسط ایشان را اصل حرکت و طش شمس گفته
انسانه غفل شود پس لاجرم چون آیند و کوکب بدو و حیض و تدبیر خود
و سند محرق گردند و چون از دور و حیض بر ابلت نمایند هر یک از دیگری
از وسط فراق باشد که از طرف صباغی طرف مساک گویند و هر یک از فراق
زبان و از آنجه مقضی نصف قطرند و برایشانست و در نشوند و غایت آن دور

اسم وضع بین که المیزان
حق الشی ان در اسم
چنان قال سمیت
لان الله ان لرجل من
جهت اسرید و کرد و لا
نظر او بر او فاد
ای میارده و قال
الی الشی و فاد و
ای میارده و فاد
من شای قانی و فاد
اسم وضع بین که المیزان
حق الشی ان در اسم
چنان قال سمیت
لان الله ان لرجل من
جهت اسرید و کرد و لا
نظر او بر او فاد
ای میارده و قال
الی الشی و فاد و
ای میارده و فاد
من شای قانی و فاد
اسم وضع بین که المیزان
حق الشی ان در اسم
چنان قال سمیت
لان الله ان لرجل من
جهت اسرید و کرد و لا
نظر او بر او فاد
ای میارده و قال
الی الشی و فاد و
ای میارده و فاد
من شای قانی و فاد

در حد

عج

لیک باید بدو علی نظرش صحت نشاندن درش فی دفت اند باغ
نظم تراری چه چراغ ۱۰ باید بیرون فلک در کوکب جدا بجاء فطره

[illegible]

کراچی:

کتابخانه

فَتَنَاظَرُوا فِيهَا
وَيَطْلُبُ

فخری که بتعلیم از آن در تعلیم می رسد و فخری که بتعلیم می رسد
جای در هیچ ناری می در بیاید و بیست و سی و سی کران

بل ان جزو دیگری مساوی بود چه هر دو می کنند و تناظر مطلوبی یعنی نوع
دوم از این دو نوع تناظر تناظر مطلوب است و از اتفاق قوت نیز خوانند و آن
بودن دو کوکب از دو طرف اول محل یعنی نقطه اعتدال در یکی بر وجهی که
بعد مخرج ایشان از انجا متساوی باشد و این بعد نیز در یک کوکب بر توالی
و در دیگری بر خلاف توالی بود مثلاً چون کوکبی در پنج درجه دلو بود و دیگری
در بیست و پنج درجه ثور هر یک به میان ایشان این تناظر واقع شود چه بعد
هر یک از این محل یکبرج و بیست و پنج درجه بود اول بر توالی و ثانی بر خلاف
توالی و این نوع را مطلوب حسابان گویند که چون معدل النهار و منطقه البروج
دو دایره متقاطعه هر یک به قوسی منطقه البروج که حرکت معدل متحرک باشند
متفاوته المدة طلوع کند و لا محاله اندک تفاوتی بود از معدل النهار که با
انقور از منطقه طلوع شود و از امطالع ان قوس منطقه خوانند و در کتب
هیئت می بین شده است که مطالع دو برج با دو جزو متساوی باشد و اول
حل که تناظر در آن محقق میشود متساوی بود و اتفاق قوت حسابان گویند
که مطالع هر یک از دو جزو مذکور چنانکه گفتیم متساوی مطالع ان دیگریست
بر قوت یکی مثل قوت اند دیگری باشد در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار
قوت و چون در حرکت مساوات بوده و قوت نیز مساوات باشد
کوکب متوجه نظر باشد تناظر کوکب دیگر با متوجه بجای که یکی از عقد این قوس شود
و پیش از رسیدن بحقیقت ان نظر باشد تناظر با بجای که حرکت یک کوکب از ان
کوکب فریب بعین اتصال با کوکب فریب بجای که اعتدال بعدین متغیر شود
باینکه بعد از استقامت با رجعت با سرعت با بطول راجع با مستقیم با بطول
یا سریع شود و بسبب یکی از این عوارض ان نظیر تناظر با بجای که باطل شود
و ان بطلان را انعکاس گویند و این معنی در نظرات میان قمر و سایر سیارات

نظرات بین اشیاء و مناظر
چون در هر یک از صورت اول و ثانی
و ثانی و ثانی و ثانی

دار فرخنده کن خوردن دارد و برود رایت اختیار می نویسد و بایت
 ماهر ایک شهر اریایی آذران دم بخانه آبی نظرش سوی زهره درام

از اندوخت

و در این زمان این بیشتر متعارف و مصطلح است و چون تناظر مطلق باشد
 بجهت تفریب بالایی علامت آن تناظر حریف نویسند و اگر بوی باشد لفظ آن
 نویسند و اگر ثبت یکی از این دو حرف التزام کنند هم مقصود حاصل شود
 و بعضی علامت تناظر زمانی که همان بوی باشد نظر نویسند و علامت تناظر
 مطالعی غم و در نظرات و تناظرات اول علامت نظیر یا تناظر ثبت کند پس علامت
 یک کوکب متصل نظیر یا تناظر که فلک است و تحت فلک کوکب بگویند یا ثبت کنند
 علامت آن کوکب بگویند که متصل به است پس علامت روز را اگر اتصال در روز باشد
 یا شب اگر اتصال در شب باشد پس علامت یکی از اینام اسابع ملحق به اول
 روز یا شب پس علامت ساعات و دقائق بگذشته از اول روز یا اول شب که در آن
 روز یا شب اتصال واقع شده باشد و اینها هر دو طریقت است که در محاذی رقی
 از وقت ثبت شود اگر ساعات صابج بوده باشد و الا نزد یک آن و در آخر اقامت
 خسته متعبر علامت شمس نویسند چون علامت اخراق شعیر است یا اینکه قرآن
 کوکب یا شمس است و در اخراق متصل به علامت کوکب محرق نویسند و در مجامد
 اول رقی مجامد نویسند و بعد از آن رقی کوکب مجامد و بعد از آن رقی عقد و
 باذن رقی که علامت مجامد مصر یا مصر باشد اول رقی کوکب نویسند و چون
 مجامد یعنی مصر یا مصر علامت روز یا شب اسابع و ساعات و دقائق
 بطریق مذکور ثبت نمایند یعنی بر تبقی که در نظرات و تناظرات مذکور شد
 نمایند و در انتکات بعد از کتابت لفظ انتکات و علامت آن هر کدام اختیار
 کرده باشد علامت نظر از انتکات نظری باشد یا تناظر اگر تناظر باشد یا مجامد
 اگر مجامد باشد نویسند پس علامت کوکب زمانی زد و کوکب که در اتصال ایضا
 انتکات واقع شده باشد پس علامت آن کوکب بگویند یا علامت یکی از عقد تین
 اگر انتکات در مجامد باشد بر انقباض کرد در نظرات و غیره مذکور شد و در

فصل در اجامت کردن در کنی ضد یا جات های آتشن برج به قرار جای
نظرش بعد از غروب است لیکن این همه نباشد بلکه اگر کسی در این حکام

در پانزدهم درجه سرطان و شرف برج در بیست و هشتم درجه جد و شرف
زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله
و در عقده بین قمر نیز اعتبار شرف کرده اند و گفته اند شرف دس در بیست و
چهار است و شرف ذنب در بیست و نهم و چنانکه اهل عربت اولی شرف و
استقرا کلام عرب کرده اند و در ثانی الحال بجهت ضبط قواعد صرف و نحو دلائل
استحسانی بر آید نموده همچنین اهل احکام بعد از تقریر و قیاس و دلائل و نکات
مستحسنه بجهت این معتبر است و مداخل خود مذکور ساخته اند و اعتبار
اعتراف بیوت طالع عام کنند و گویند سرطان طالع عام است و چون او را در
ان ذابیم که طالع و غاشر و سابیع و ذابیع است هر اینه بر وجهی متعلقند و از او را
افستکه شرف شمس و کوکب علویه که ابسطا سائر ستارند در این بر وجهی باشد
نام مقاومت آن انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب جات و بقا است لایق
افستکه در سرطان باشد که و در طالع عام است چون طالع متعلق بجهت
نفس است و شرف افنا که پادشاه کوکب است مناسب افستکه در محل باشد که بهت
عاشر است چون ظایر اعلامی و وقت و متعلق است بحکومت و دولت و شرف
زحل که کوکب هفت و فلاحت متعلق افستکه در میزان بوده باشد که
بهت ذابیع است چه ذابیع خانه ضیاع و عقار است و شرف برج که کوکب غایت
و عدالت قیام افستکه در جد باشد که بهت سابیع چون سابیع خانه اضداد
و خصومت و شرف قمر که خلیفه و معین افنا است اصل افستکه در جوا و شرف
او باشد پس نو که مجاور محل است شرف قمر بود و چون زهره است و کوکب
تفاوت و نزاهت و بهت مهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت باشد که خانه
هم که بر وجهی حوت شرف او باشد و شرف عطارد که کوکب عقل و عدل و فراست و
کیاستست و از او را افستکه در سنبله باشد که بر وجهی افعی است و چون

سفر کردگن و گزین اختیار سفر
یک با بروج خاکی یک در سعد و خوش کن تمیز

ثالث تعلقات علم وادب تعلیم و تعلم و چون موضع شرف هر یک از این علایق
ناظر است بطایع و عقد بین قریب و آک نیستند اولی آنست که شرف ایشان نزد
موضوعی باشد که از طایع ساقط باشد و بیوت ساقط دودش و همت و
دوازدهست پس از اینها بیست و دوازدهم را بجهت شرف و آسرا اختیار کرده اند که
جوز است بیست و چهار و تا و بنور که شرف قراست و چون ذنب مقابل راس است
باید که شرف و نیز مقابل شرف راس باشد بر قوسی که مقابل جوز است و از بیوت
ساقط است شرف و باشد و در معرفت طایع و سایر بیوت و منوبات هر یک
بعد از این بتفصیل معلوم گردد افشا الله تم و اهل این فن گویند که بودن
کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد که در ملک خود با حکومت با سلطنت باشد
و موضع بیوط هر یک از اینها یعنی از این کوکب زد که مقابل شرف ایشان
یعنی در برج هفتم همان درجه و محلی نماید که دو درجه متقابل در مقابل صد
یکدیگر کنند و همچنین در بیج چون اگر یکی از ان فوق الارض بود اندک یکی تحت الارض
باشد و اگر یکی طایع باشد اندک یکی غارب بود و اگر یکی در سمت الراس بود اندک یکی
در سمت التقدیم باشد و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع اندک یکی هابط باشد
در انحطاط پس مندی یکدیگر باشند و چون بیوط دنیا نیز صد شرف است باید که در
موضوعی باشد که مقابل موضع شرف بود بناً علی هذا بیوط شمس در نوزدهم درجه
میزانست و بیوط قمر در بیست و هجدهم و بیوط زحل در بیست و یکم و بیوط
مشتری در پانزدهم درجه و بیوط مریخ در بیست و هفتم درجه و بیوط
عطارد در پانزدهم درجه و بیوط زهره در بیست و هفتم درجه و بیوط
و بیوط راس در بیست و هجدهم و بیوط ذنب در بیست و هجدهم و بیوط
و بیوط خلاف جمهور کرده اند نوعی که سید الفضل امل الله انما منصوب
مواقع النجوم را در فرموده اند و میانه جمهور نیز خلافت در آنکه اطلاع شرف

بودن چنانکه در این صورت
که صاحب این احوال سبب
فراغت و بخت و دولت
مستحق است.

فِي مَقَامٍ لِكُلِّ كَائِدٍ
بَطْنُهُ الْقَيْنِ

طَلَمَا كُنَا
خَدِيزَةً وَرَتَّ وَرَتَّ

بطور

خجسته

مجلس شورای ملی
مجلس شورای عالی

ہو سکتا ہے۔

دیابہ

بر عطا شد و در وقت هجرت
در آن

چند قریب و دور

مجلس

چند روز پس از کسب
درجه دکترا

یک از غریبان باید دور و ز سعادت گرفته به عکس حرکت کردن
 و بر کسی گنبدی اندین کار و ایت جدی. تا بود و بهیچ نماند.

در شد درجه و چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه عترب و مخفی نماند که از اینجه
 مصطفی از پنج خاغانی نقل کرده تا آخر ما از پنج جلد استخراج کردیم با آنکه
 حرکت بین اوقاتین منظور داریم تفاوت بسیار میکند و الله اعلم بحقیقه الحال
 و هو خبر اوقاتین و اشیاء الحاسیه بین و اگر کسی اراده کند که در سالهای بعد از
 مواضع اوجات بداند بعد هر سال که ازین تاریخ گذشته باشد چنانچه او در این
 بر موضع اوج هر کوکب افزاید و بطریق اصل اید و از مواضع اوجات موضع اوج
 هر یک از خمس متجزه نیز استنباط توان نمود چنانکه پنج ربع از اوج هر یک در هر یک
 بهست و دود درجه از اوج مشتری و سه ربع و چهار درجه از اوج مریخ و سه ربع از
 اوج زهره نقصان کند و سه ربع اوج عطارد افزاید تا بقی حاصل موضع اوج
 هر یک از این کوکب باشد و در تقویم هر شرف و هبوط افق از خمس متجزه در این
 یعنی وقت وصول هر یک از اوج دوج در شرف در صفحه یعنی در میان اقصا الاکثر
 نویسند چنانکه اول علامت شرف هبوط نویسند بر علامت کوکب از اسفل و ثانی
 شرف هبوط بر علامت روز یا شب که در آن شرف هبوط واقع شده پس با بیع
 و ساعات و دقائق بطریق نظرات ثبت کنند و همچنین نویسند کوکب مذکوره
 یعنی اوقات متجزه را با اوجات و حقیقتا ایشان بمثل این طریق که مذکور شد در میان
 اقصا الاکثر یکله ثبت کنند بر طبایع مستقیمه مخفی نماند که اکثری از متجان و مشهور
 در این موضع خطائی واقع است بر فاضل و بیان آن چنانست که اهل صدق و
 و علو بین نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند و از ادب بجات ثبت کرده بنابر
 سهولت که در اعلا هر میشود و بیان آن اینجا ایا بقیست و اینجا است از بیضاغی
 بی حقیقت این امر نبوده اند وقت سهیلان این کوکب را با نقطه معقیده اند
 اوج استخرج کرده در تقویم ثبت میکنند و حال آنکه کوکب هوز با اوج حقیقی
 فاصل شده چه اوج حقیقی در شمس متاخر است از آن نقطه بدود درجه تقریباً و در

مجموعه

مجموعه

سیده

تقریباً پنج خط از کوکب
 که در جدول مذکور است

خالی از عرض و خارج از اراده ستور خیزیدن کند چون خری ستور از ده
 ده در ثوری یا پس در نیای بهمن و دو جمین نظر سه و او را درین

زحل هفت درجه و در شتری بدوازده درجه و آنچه در اوج کنیم در چنین
 نیز بیست و ارباب خط لا یخفی و برای الا لایا ظاهر است که اکثر اوج و حقیقت
 مترقیات نه بر اوج و حقیقت اعتبار و علامت شرف کوکب و تقویم و ثابت شد
 و از خط و از پسید کوکب اوج و از پسید او بجز خطی که حاضری و در اکثر
 نفاوم علامت شرف ایجه اندک مشته با حراق نشود و همچنین بطور ایتیهت
 محرت بالکون بکر غیر و ادنودینک و قدر در هر اجتماع و استقبالی در اوج باشد
 و در هر تپچی که او را با افنا باشد در حقیقت برار با فهم و قطب پوشید نماید
 که صانع این مضبوط طایفه بکار ازین چنان ساخت است که خط وسطی شمس را با
 مقارن مرکز مذکور و منطقه او جست با متوسط است میان ایشان و با اثر آنکه
 چون این هر سه با یکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلاً در اول محل جمع شوند هر سه
 نفی و مرکز مذکور که حرکت حامل حرکت است چهار مرتبه در دقیقه بتوالی
 از آن نقطه حرکت کند اوج حرکت ایا با جویز مقدار بازده درجه و در آن نقطه
 بخلاف بتوالی از آن نقطه فرایات نماید چون این هر دو فلک حرکت حاملند بقدر
 مذکور حرکت مرکز مذکور را در کنند پس بعد مرکز مذکور از خط وسطی شمس میرد
 درجه ده دقیقه مانند چون خط وسطی شمس میرد درجه ده دقیقه مانند
 و چون خط وسطی شمس نوزده دقیقه بتوالی حرکت کند که حاله بهین مقدار حرکت
 مذکور بدیگر و از اوج دور تر شود و ما بین او و هر یک از اوج و مرکز مذکور در
 درجه و بازده دقیقه شود و از اینجا است که حرکت حامل را با بعد مضاعف خوانند
 یعنی بعد مرکز مذکور از خط وسطی شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز مذکور از
 اوج حاصل اید و از آنچه کنیم لازم میاید که مرکز مذکور هر همیشه در اجتماع و استقبالی
 وسطی در اوج باشد و در تپچی که او را با خط وسطی شمس افتد و حقیقت و در بعضی که ما
 با افنا است و در این ستم موعود بود همین است پس مرکز مذکور در هر ماه و در

در هر تپچی که او را با افنا باشد در حقیقت برار با فهم و قطب پوشید نماید
 که صانع این مضبوط طایفه بکار ازین چنان ساخت است که خط وسطی شمس را با
 مقارن مرکز مذکور و منطقه او جست با متوسط است میان ایشان و با اثر آنکه
 چون این هر سه با یکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلاً در اول محل جمع شوند هر سه
 نفی و مرکز مذکور که حرکت حامل حرکت است چهار مرتبه در دقیقه بتوالی
 از آن نقطه حرکت کند اوج حرکت ایا با جویز مقدار بازده درجه و در آن نقطه
 بخلاف بتوالی از آن نقطه فرایات نماید چون این هر دو فلک حرکت حاملند بقدر
 مذکور حرکت مرکز مذکور را در کنند پس بعد مرکز مذکور از خط وسطی شمس میرد
 درجه ده دقیقه مانند چون خط وسطی شمس میرد درجه ده دقیقه مانند
 و چون خط وسطی شمس نوزده دقیقه بتوالی حرکت کند که حاله بهین مقدار حرکت
 مذکور بدیگر و از اوج دور تر شود و ما بین او و هر یک از اوج و مرکز مذکور در
 درجه و بازده دقیقه شود و از اینجا است که حرکت حامل را با بعد مضاعف خوانند
 یعنی بعد مرکز مذکور از خط وسطی شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز مذکور از
 اوج حاصل اید و از آنچه کنیم لازم میاید که مرکز مذکور هر همیشه در اجتماع و استقبالی
 وسطی در اوج باشد و در تپچی که او را با خط وسطی شمس افتد و حقیقت و در بعضی که ما
 با افنا است و در این ستم موعود بود همین است پس مرکز مذکور در هر ماه و در

در هر تپچی که او را با افنا باشد در حقیقت برار با فهم و قطب پوشید نماید
 که صانع این مضبوط طایفه بکار ازین چنان ساخت است که خط وسطی شمس را با
 مقارن مرکز مذکور و منطقه او جست با متوسط است میان ایشان و با اثر آنکه
 چون این هر سه با یکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلاً در اول محل جمع شوند هر سه
 نفی و مرکز مذکور که حرکت حامل حرکت است چهار مرتبه در دقیقه بتوالی
 از آن نقطه حرکت کند اوج حرکت ایا با جویز مقدار بازده درجه و در آن نقطه
 بخلاف بتوالی از آن نقطه فرایات نماید چون این هر دو فلک حرکت حاملند بقدر
 مذکور حرکت مرکز مذکور را در کنند پس بعد مرکز مذکور از خط وسطی شمس میرد
 درجه ده دقیقه مانند چون خط وسطی شمس میرد درجه ده دقیقه مانند
 و چون خط وسطی شمس نوزده دقیقه بتوالی حرکت کند که حاله بهین مقدار حرکت
 مذکور بدیگر و از اوج دور تر شود و ما بین او و هر یک از اوج و مرکز مذکور در
 درجه و بازده دقیقه شود و از اینجا است که حرکت حامل را با بعد مضاعف خوانند
 یعنی بعد مرکز مذکور از خط وسطی شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز مذکور از
 اوج حاصل اید و از آنچه کنیم لازم میاید که مرکز مذکور هر همیشه در اجتماع و استقبالی
 وسطی در اوج باشد و در تپچی که او را با خط وسطی شمس افتد و حقیقت و در بعضی که ما
 با افنا است و در این ستم موعود بود همین است پس مرکز مذکور در هر ماه و در

نیز بر قاضی الله دین بر کوهی از صفه بین بر پس و پس بر ام است
 اگر سر غوغی را نام بر سطحین آفتاب دلیل رنگ ندی هتران دلیل

الجزین فاشیت غمانند انخرید بکر معایه معلوم شود قبل از استقبال و ندود
 بود انخرید یعنی جزو استقبال موضع افتاب بود بجهت آنکه در این هنگام انخرید که موقع
 افتاب فوق افق باشد و در این وقت انخرید را در استقبال اعتبار کنند و اگر
 استقبال در شب بود موضع قبل از استقبال بود چه در این وقت انخرید که موضع قبل
 فوق افق باشد و اگر افتاب افتد که استقبال در واحد طریق جتیقی افتد که حد
 مداخالت جزو استقبال موضع ان تر بود که بر افق شرقی بود و در تقویم نام و قیسی
 طالع و طالع اجتماع و استقبال مفرد و انخرید و انخرید و انخرید و انخرید
 انحرافات کلیه بیانند باطلی که اول علامت اجتماع و استقبال ثبت کنند و علامت
 بعد از ثبت طالع یکی از انعام اسباب بر انعام شهر و حومه علامت بر انعام شهر و حومه
 و در قایم گذارنده افق اول در اول شب که در ان اجتماع یا استقبال واقع شد باشد
 بر طالع اجتماع و استقبال بسته رقم وضع کنند اول رقم برج دوم درجه و سیم
 و بر این قیاس یعنی بر قیاس طالع هر یک از طالع و جزو انخرید رقم ثبت کنند و چون
 طالع و طالع مثبت شود هر اینه سابع و سابع معایه معلوم کرد و چه سابع در
 مقابل طالع باشد و سابع مقابل طالع باشد و چون خواهند که ارقام کیت
 از انعام و طالع و طالع مثبت کنند اول علامت ایشان بنویسند و علامت انعام
 نه ساعت که طالع شرع طالع و لفظ جزو و امتحان ملحق باقی ثبت کنند و چون
 بین بعضی بسته رقم بر رقم بر رقم درجه و دقیقه که بعضی است و نگاه داشته
 بجهت مشاهده و تحقیق کتاب علامت در ان باشد ساعات و در ان اجتماع و استقبال
 در این جدول بنویسند و چون ان از صفحه بر بی معلوم میشود در ان که طالع و مقابل
 شمس که در صفحه در ان از آن هر دو واقع است عبارت از اجتماع و استقبال
 ان سابعی و بعضی بخان در ان اویم نامده چون خواهند که ان در تقویم ان بجهت
 هر اجتماع و استقبال طالع را بجهت وضع کنند یکی در اول صفحه یعنی در یکی

بزرگ و فوق افق

طالع
 اجتماع
 استقبال

که بعضی است

بر زمانه که گویا میاید و سه شصت و دو برنگهای سفید تیره بر جلد رنگهاست دلیل
بر پران و خوبان طیل بر او ایستاده و دلیل آید و رنگ سبزی از او بیفزاید

اقلی صفت بتری و گاه باشد که هر دو از اقلی صفت بتری و دفع کنند چون صفت
ظاهر و صفت خفی منطبقه آید برنج بدلتزه نصف انهار و داغ آب و غلات بدلتزه غلات
منقسم میشود لاجرم گاه بود که برنج که محب عدد طالع برنج طالع بود محب طالع طالع
نیاید بجهت آنکه بر اثر نصف انهار نباشد بلکه در طرف شرقی دائره نصف انهار
بود و در انحال داکتر معین برنج هم طالع طالع باشد با در طرف غربی و بود
و انحال را که برنج منقسم برنج باز هم طالع طالع باشد مثلاً در بلده فخره
صاف است لافان و انکشاف طالع که درجه دلو باشد طالع محب در برنج عقرب
اما محب عمل که درجه قوس باشد که برنج باز هم است هر دو این وقتان بدلتزه
نصف انهار است و برنج عقرب در طرف غربی و این هنگام بسبب این اختلاف قوس
دم را بجهت چنین نویسنده من طالع طالع برنج عقرب که محب عدد ان برنج قوس
فرد درجه است محب عمل دایره دلو باشد درجه دلو طالع باشد برنج طالع
محب عدد دلو بود اما محب عمل است درجه جد باشد که برنج هم است چون
در ابوقلان بر دائره نصف انهار است و برنج دلو در طرف شرقی و در این هنگام
چنین نویسنده من طالع طالع برنج که برنج دلو است محب عدد ان برنج جد است
درجه است محب عمل و این که مقابل طالع است نیز این نوع مختلف شود و مثل این
اختلافات که گفتم در مطالعاتی که غیر از طالع و سایر چیز واقع شود چون
توجه آید منطبقه آید برنج باقسام مختلف منقسم میشود هر آنکه گاه باشد که مرکز
دوم جوی در برنج سیم آن جوی واقع شود یا مرکز دویست در یکجای افتد و این
بعضی اگر بی اثر نیست محب عدد عمل بر طالع طالع باشد مثلاً چون همان جوی
و بجهت که دلو که مستند مثال آورده دلو طالع مذکور طالع باشد است طالع طالع
که محب عمل در قوس است محب عمل درجه جد واقع شود بر از او این هنگام چنین
باید نوشت من طالع و یکجای که محب عدد و طالع است محب عمل اول دلو که محل افتد

فصل در
در مطالعاتی که غیر از طالع و سایر چیز واقع شود
توجه آید منطبقه آید برنج باقسام مختلف منقسم میشود
هر آنکه گاه باشد که مرکز دوم جوی در برنج سیم آن جوی
واقع شود یا مرکز دویست در یکجای افتد و این بعضی اگر
بی اثر نیست محب عدد عمل بر طالع طالع باشد مثلاً چون
همان جوی و بجهت که دلو که مستند مثال آورده دلو طالع
مذکور طالع باشد است طالع طالع که محب عمل در قوس است
محب عمل درجه جد واقع شود بر از او این هنگام چنین
باید نوشت من طالع و یکجای که محب عدد و طالع است
محب عمل اول دلو که محل افتد

ایضا مالک باغ و غنای باغ و اراوند قرآن پسران آغاز کار را بخیر
طاعت و عبادت و خدمت اخیرین وقت هرگز و قصه نیست از صاحب از کین کردن

پس از ادوات چنین باید نوشت مامرا و بیوت ثانی که مجب است
مجب علی بنجد ربه کوفت و این چنین باید نوشت آمرا و بیوت نظایر اینها که
خامره نام و تاسیع است نیز بر این قیاس بود و چون نقطه طالع مبدی و تقبیح
دوا و اختلاف باشد و همچنین در سایرین چون مقابل او است **باب هفتم**
در معرفت نقاط گواکب سبعة و ظهور و خفای حشره و ذوقه افسله
او که باید دانست که در سخن طالع مرکز ظاهر موهوم و اکتفا بر آن حرکت
بیکد منطقه خارج مرکز خوانند و همچنین در سخن حامل مرکب ظاهر که مرکز
تدویر بر آن حرکت منطقه حامل آن کوکب کوئید و در سخن تدویر نیز ظاهر موهوم
که مرکز کوکب حرکت تدویر بر آن حرکت بیکد منطقه تدویر آن کوکب کوئید و اهل این
مناجات منطقه خارج مرکز اکتفا بر او همچنین منطقه حامل سایر کوکب منطقه
تدویر اکتفا بر اینها موهوم کرده اند و بعضی که قسم فوفانی که مساوی بنا عظم است از
قسم فوفانی که مساوی بنا و آن اقسام اخطافات خوانند اینست یعنی قول مضید
که هر یک از کوکب سبعة سیان و اذ و فلک اوج ایشان یعنی فلک خارج مرکز
چهارون طاق است که از اخطافات او میگویند و هر یک از حشره و ذوقه را که
ذویر را بپایند و فلک تدویر ایشان چهارون طاق دیگر است و از اخطافات تدویر
کوئید و فوفانی و منطقه سبک میگویند و بعضی گویند که منطقه اخضر است از
نطاق چون فوفانی و فلک هر چیزی را گویند که بر میان دیده شود و منطقه
میان دیده متعارف را گویند و عوالت تدویر بر اطلاق فوفانی بر این اقسام او قبل
اطلاق کل است بر خود و بعد از اخضر نماید که بعضی در تقسیم نقاط ابعاد
اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف و سبک را معتبران ابعاد گویند که مبدی و فوفانی
اول و دوم و فلک و در بین نقطه و از منطقه ایشان فوفانی فوفانی و
مبدی و فوفانی سیم نزد بکترین نقطه هم از منطقه ایشان فوفانی فوفانی و فوفانی

باب هفتم = نقاط

نقاط فوفانی و اخطافات

با که و از خود است و غیر از آن در بدن ایشان قیاد نظر هر چه خواهر یکن گزینت خلط
 و حوضه که پیش از حاجت در آن طلب الی بانی های باز ترجیح بر سیاست را

میسر گویند که میده نطق اول در هر دو فلک انجا بود که حرکت هر یک نسبت
 به مرکز عالم در کمال بطور بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدبیر قریب است باطل
 سرعت چنانکه در تدبیر غایت خجسته است و میده نطق سیم انجا بود که در کمال است
 بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدبیر قریب باطل و کمال بطور چنانکه در تدبیر
 خجسته خجسته است پس بیعت هر دو ای میده نطق اول و سیم در خارج مرکز اول
 و خجسته در تدبیر نزدیک و خجسته در تدبیر دور که لا ینفخ عن من که بدقی علم
 و میده نطق دوم و چهارم نزد معتبران ابعاد دو نقطه بعدا وسط باشد
 بحسب اوقات یعنی بعد که واسطه باشد میان بعدا بعد و بعدا و یک وان در خارج
 مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دایره موسوم به مرکز عالم بمقدار نصف
 قطر خارج مرکز و در تدبیر دو نقطه تقاطع محیط اوست با دایره موسوم به مرکز
 عالم بمقدار بعد مرکز تدبیر از مرکز عالم و نزد معتبران مسیر دو بعدا وسط باشد
 بحسب مسیری یعنی موضوعی که انجا حرکت نه مسیری باشد و نه بطریق وان در تدبیر دو نقطه
 تماس منطقه اوست با دو خط که از مرکز عالم انجا بنا واید و در خارج مرکز تماس
 عطاره و در طرف خطی است که از مرکز عالم عمود شود بر خط مار باوج و خجسته در
 حامل علویه و زفره و در طرف عمودیت که از مرکز خا میل خارج شود بر قطری که بر
 اوج و خجسته ایشان گذرد و در خا میل قمر و در طرف عمودیت که خا میل شود خط
 مار باوج و خجسته از آن نقطه بر همان خط که بعدا و از خط مرکز عالم و در طرف خجسته
 بمقدار دایره جو و فلشان جزویت بقدر با باخرا که نصف قطر فلک خا میل است
 باشد و بر همان هندسی بر اینها اقامت کرده اند لکن ایراد آن انجا مانع نیست
 نطق اول و چون بود که چون افتاب از مرکز تدبیر مایل بود که از اوج گذرد و در
 باشد و باقی بر توالی حرکت خارج مرکز و نطق اول تدبیری آنکه چون مرکز بود که
 از دو مری گذرد و دایره باشد و باقی بر توالی حرکت تدبیر و کوکب در فلان

در کمال
 است نسبت
 که در تدبیر
 و خجسته
 که در تدبیر
 که در تدبیر
 که در تدبیر
 که در تدبیر
 که در تدبیر
 که در تدبیر

ویدن عالمان است و در طباعت نیست یا سفر انبیین وقت گرگنی بهتر
و در قبر بر طرف این دو باشد این وقت غروب و در روز باز ترجیح وقت تعلیم است

یود که در برج حوت راجع باشد و عرض شمالی فزاید و اینجا قبل از استوائی وسط
در جهت نه منحنی شده باشد و در مغرب و بعد از آن آخر آن در ظاهر و در مشرق و از
انرا بر بیان ظاهر شد که قید غالب در ظهور و خفای وسط استقامت بجهت
تخلف احوال عطارد است و بر و در ظهور و خفای وسط در جهت بجهت مخالف
احوال زهره و عطارد هر دو قدرتی قیوم ظهور و خفای خاکستری و رادرس
میان اعضا کائنات کلی از او روزنه مفرغ که صبح یا شام انکو که با خفا یا ظهور
دست دهد ثبت کنند و علامت ظهور و خفا باشد و از خفا و علامت
کوکب منقوص ظاهر را ملحق بعلامت خفا و ظهور نویسند و در بعضی تقویم
هر دو را مشترک بنویسند و علامت کوکب را منفرد بر سر ظهور یا خفا مشرق
باشد یا کلاهی یا در قیاس حرف ق بنویسند و اگر مغرب باشد حرف ب بنویسند
و گاه باشد که بجای مشرق و مغرب فقط صاحب مساوی بنویسند و در بعضی تقویم
ظهور و خفای بعضی از ثوابت مشهور بنویسند بجهت آنکه اکثری از ملوانین را
بظهور و خفای بعضی از ثوابت مشهوره اختیاج است چه اهل اعداد و طالع
بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت ظهور یا خفای کوکبی یا خنجر اند که در خوا
موافق آن عمل نمایند و کیمیاگران هم در اعمال اکبر بظهور یکی از ثوابت معتقد
باشند و بعضی از دهاقین و اهل فلاحت نیز در ذرات حیوانات و غیره می بینند
اخبار و قطع اخصان و انمار ملاحظه وقت ظهور یا خفای ثوابت نمایند که
اعمال مذکور را در آنوقت انجام دهند و اول دانند و اطباء نیز در امور و فن ضعیف
مستعمل و غیرها باهم امور معتقد باشند و آن ثوابت مشهوره ظهور و خفای
و سبک را بدین ترتیب ثبت کنند چون بعضی از مردم در حال ظهور و خفای ثوابت
ملاحظه نمایند که قمر و کدام برج است از آن بر حوادث آینده عالم استدلال
کنند و بعضی دیگر اول و بعدی که بعد از ظهور و خفا واقع شود ملاحظه و شرح

در طباعت نیست یا سفر
انبیین وقت گرگنی بهتر

در طباعت نیست یا سفر
انبیین وقت گرگنی بهتر
در طباعت نیست یا سفر
انبیین وقت گرگنی بهتر

رعیت خوانند و این ماه در کما به تا آخر اقلیدس بر همان معلوم شده است
 و این در تمام مجامع اختلاف اجماع برین بعضی دیگر خلاف شوند و در وقت اجتماع
 قطعه ظل از ماه بجانب ارض بود و نورانی بجانب الغناب و در این حال اگر زمین
 یا منطبق باشد یکدیگر که با هم یکی قرار گیرند و چون اجتماع ظاهر شود هر یک
 هر دو دایره مقابل یکدیگر شوند و قطعه نورانی بجانب ارض منطبق کند
 و خط خطی تر از آن شود تا جایی که از یک جانب ماه که غامدی از آنجا است نمایان
 شود و آن هلال باشد و اصل این فن وقت رسیدن قمر را بعد از وقت طلوع
 موقوف بدو شرط دانند که یافت شود در دو بعد که یکی را بعد از طلوع
 گویند و حکم به بلند و پستی هلال و کثرت و قلت و فوق و لاغی ازان
 کنند و یکی بعد از غروب و روشنی و تاریکی هلال ازان قیاس کنند
 لیکن در این دو شرط خلاف کرده اند آنچه متعارف معتدل است این است
 که مصنف میفرماید که تجربه و امتحان چنان معلوم کرده اند که چون
 بعد از غروب غناب غرق نورانی از ارض باشد بقدر طولان ساعتی که مقدار
 ده درجه معدداً النهار است و آنرا بعد از معطل گویند یعنی مقدار یک
 قمر را بعد از اجتماع در فوق لان غناب از آنکه ده درجه باشد یا بیشتر
 یا کمتر بعد از معطل گویند بجز آن چه بعد از آنکه بجا آید معطل
 آنهار است و بفتح مال پس آنکه بعد از آنکه در آن نقصان معطل
 اقرب معدل شود چنانکه بر اصل عمل نمیست و ایضا چون در
 وقت غروب الغناب بعد از آن تقویم هر دو شرط که از آن بعد از معطل گویند یا بین
 ده درجه و ده و نه درجه باشد یا بیشتر هلال مرتفع شود یا بدین
 اگر بعد از آن فقط ظاهر باشد ده درجه کمتر باشد حکم بر وقت هلال توان کرد

و این در تمام مجامع اختلاف اجماع برین بعضی دیگر خلاف شوند و در وقت اجتماع
 قطعه ظل از ماه بجانب ارض بود و نورانی بجانب الغناب و در این حال اگر زمین
 یا منطبق باشد یکدیگر که با هم یکی قرار گیرند و چون اجتماع ظاهر شود هر یک
 هر دو دایره مقابل یکدیگر شوند و قطعه نورانی بجانب ارض منطبق کند
 و خط خطی تر از آن شود تا جایی که از یک جانب ماه که غامدی از آنجا است نمایان
 شود و آن هلال باشد و اصل این فن وقت رسیدن قمر را بعد از وقت طلوع
 موقوف بدو شرط دانند که یافت شود در دو بعد که یکی را بعد از طلوع
 گویند و حکم به بلند و پستی هلال و کثرت و قلت و فوق و لاغی ازان
 کنند و یکی بعد از غروب و روشنی و تاریکی هلال ازان قیاس کنند
 لیکن در این دو شرط خلاف کرده اند آنچه متعارف معتدل است این است
 که مصنف میفرماید که تجربه و امتحان چنان معلوم کرده اند که چون
 بعد از غروب غناب غرق نورانی از ارض باشد بقدر طولان ساعتی که مقدار
 ده درجه معدداً النهار است و آنرا بعد از معطل گویند یعنی مقدار یک
 قمر را بعد از اجتماع در فوق لان غناب از آنکه ده درجه باشد یا بیشتر
 یا کمتر بعد از معطل گویند بجز آن چه بعد از آنکه بجا آید معطل
 آنهار است و بفتح مال پس آنکه بعد از آنکه در آن نقصان معطل
 اقرب معدل شود چنانکه بر اصل عمل نمیست و ایضا چون در
 وقت غروب الغناب بعد از آن تقویم هر دو شرط که از آن بعد از معطل گویند یا بین
 ده درجه و ده و نه درجه باشد یا بیشتر هلال مرتفع شود یا بدین
 اگر بعد از آن فقط ظاهر باشد ده درجه کمتر باشد حکم بر وقت هلال توان کرد

کار به اینجاست بی تمییز وین پیر و غلام و دهقان یکسان و این دعوات به تان
و در بنا نظر بجز ترمیم نبود هیچ کاری بی تدبیر و در ترتیب یکند نظر

در بیان وقت و زمان ماه و روز
اقل و بزرگ اعداد و غیره

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

در بعضی اوقات نه ذاتها چنانکه بعضی گمان برده اند چون عرض کرد
شمالی بود در شمال مغرب یا غارب شود و چون جنوبی بود در جنوب
ان و چون این امر معلوم کرد در آن هلال برست هلال باشد
و محض نما که آنچه مضیق فرموده که بعد از آن و عرض فرمود در اول
هر ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکند و رسم بعضی است آنچه
در این زمان معروف و مشهور است آنستکه در وقت غروب روز
بهت و نیم اینها را استخراج کرده در جدول ثبت نمایند پس اگر
فرجه در وقت رسید باشد کیفیت هلال را از اندوشی و تار یکی
و غیره را یاد نمایند و آنرا غروب ماه دانند و اگر بعد از وقت رسید
باشد از بوی نویسد و آنرا سحری دانند و بیاورد آنست که آنچه در
این زمان در صفحه یمن تعویذ نامه ثبت نمایند آنستکه در این
ابواب مذکور شد و چون در این عصر از برای تقاضای اهل و دیگر کار
بهرم و با حقیمان و شاهان را بر بدین و شاع را بر تحقیق ترجیح داده
موتک استخراج تعویذ نام کمتر میشود و اما متعلقان صفحه یمن بکار
انزال یا قصد نوزده جلالتی با حق قصد جناب حفظه الله تعالی
عن لافات و آلیات یا ای که استخراج کرده با بعضی از نماز که
بعد ازین معلوم خواهد شد باین کتاب نقل کردیم تا اگر کسی در وقت
مطالعه و مشاهده این کتاب شود بجهت رسان
اجتناب تعویذ نام نباشد و باطل آنست
و علی الحلال فی سبیل اللہ و فی سبیل اللہ

باشد این وقت نیک حید و سفر
نظری در از مغالبت
اقتضای حال با مشتری
و در مقارن بیشترت فقر
که از او خبری بکام نیست
بسعادت بود قرار در صبر

[illegible]

اول در اقل و کثیر یکت با هفتاد و نه در چهل و نه
 و آن که وقت نماز است وقت تریج اگر چه بد و نه چهل و نه

الف		ب		ج		د		هـ		و		ز		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط		ث		ج		چ		ح		ط	
-----	--	---	--	---	--	---	--	----	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--	---	--

و در ستونگی دولت وی نیز که شایسته نژاد وی و در نهایت بکره صبی
 و در آنکه بر وی هیچ نا معنی خاصه آید از کبر و قیل و دین روی متران چیل

باب چهارم
 در بیان
 در بیان

باب چهارم در معرفت انتقال قمر و عارضات و حالات او چون معتدله
 بیان معرفت صفحه بهین فارغ شد شروع نمود در بیان تعاقبات صفحه
 پس میفرماید که در صفحه قمری دو جدول را یام اسامع و یام عربی هلالی افاده
 کنند بجهت تبیین وقت هر یک از شبانات این صفحه از غیر الفات و مجموع
 بصق بهین و سبب تخصیص هر یک هلالینه اشهرت است و این بنا بر
 دو دفتر جدا که مرقوم است از صفح او ضاع و احواز راست قمر جدول بکر
 بیاورده و اینجا انتقال قمر از برقی برقی باز او هر روزی که در دفتر روز باشد
 بعد از آن روز آن انتقال واقع باشد ثبت نمایند چهار رقم یکی رقم برج مشرق
 دوم رقم ساعت سیم رقم دقیقه از روز باشد بعد از آن روز که در آن انتقال
 دست داده باشد چهارم رقم او را از آن ثبت و گاه باشد که در قمر نام و
 اکثر وفات در قمر هم شخص و عالم در قمری رقم دقیقه نویسد بجهت
 شناخت و تعیین ساعت اخراج و کند و در بعضی مقام به جهت
 برج طالع و یا و زنده که چون انتقال قبل از نصف آنها واقع شود
 رقم برج منقل از آن را در از او از روز ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز
 بعد از آن و علامت روز در آن صفحه و باشد که عبارت از چهار است و این
 همان که علامت کبر است و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول دیگر بیاوردند
 بجهت نمازات قمر یک یک بکر و است و این کو اکیلا ملحقه هر یک که بعضی
 است در وقت طالع که در فوق جدول مذکور است بنویسند و آنرا بشمار که
 از آن مخیره تا برتر بهیلاک ابتدا از فضل بنویسند پس از آن هر روزی
 نظری که در آن روز باشد بعد از آن روز را با کو کبی باشد از نظرات
 آن کو که ضعیف کند چهار رقم باشد رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر همان
 قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم دوم علامت سیم علامت دقیقه و چهار

و در این باب که در دقیقه گفته شد باشد علامت سیم روزی باشد که در قرآن با کواکب
 اگر چه ناظر برین تحقیق شود لیکن ثبت آن در تقویم معروف نیست اما حال آنکه
 نزدیک و شش است مجامع آن را بر سر مجامع او یا ذنب رسیدن او بدین شهر
 و رسیدن بدین شهر و رسیدن او یا طریقه بین و انچه آمده در جبر بود که در ما بین
 درجه شرف افق درجه شرف قمر است و از اینجهت است که انرا طریقه نیزه
 خوانند و رسیدن او یا طریقه عمره و ان نیز چهارده درجه بود که در ما بین
 درجه شرف افق درجه شرف قمر است و از اینجهت است که درجه
 شرف داخل چهار درجه باشد برینج داخل و این درجاست این درجاست طریقه
 خوانند و درجاست معلوم که اگر بعد از این درجاست معلوم کرد و ان شاء الله
 و بعضی مجامع را با کبد و بعضی رسیدن قمر می باشد و درجاست طریقه
 میان تقویم او و تقویم انساب و نیزه درجه ماند و انرا مبداء طاق نیز گویند و انرا
 حالات قمر را نیز و بعد گویند و بعضی است که او را سپردت معلوم یعنی در حال اول
 و در صد و چهار سال شمسی در وقت تمام گذر و برینج در دوازده سال و درجه
 در صد و چهار سال شمسی در وقت تمام گذر و برینج در دوازده سال و درجه
 لهذا مولا قطب المذنب و الذین یقبلون فی درجته ان شاء الله و ان شاء الله
 فوق خط و انباء که در انست جای فلک فیروز و فلک فیروز و ان شاء الله
 لیکن در وقت اول که انرا در اهل احکام او را شرح نمایند چنانکه سلطان ملک
 و در بعضی تقویم نام و بعضی بر سر حجه بری تقویم او را در اوایل هر ماهی ان شاء الله
 جلای با و درجست چهارده اول برینج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این سالان
 که مذکور شد و انسانی مانع از انست که در عافای هر روزی که قمر در این حالات
 بعد از این بعد از ان روزی که شود در هر چند روزی که در انست که خالی
 برینج با و ان دیگر غیر سوالات برینج با و انست که در هر چند روزی که در انست که

و در این باب که در دقیقه گفته شد باشد علامت سیم روزی باشد که در قرآن با کواکب
 اگر چه ناظر برین تحقیق شود لیکن ثبت آن در تقویم معروف نیست اما حال آنکه
 نزدیک و شش است مجامع آن را بر سر مجامع او یا ذنب رسیدن او بدین شهر
 و رسیدن بدین شهر و رسیدن او یا طریقه بین و انچه آمده در جبر بود که در ما بین
 درجه شرف افق درجه شرف قمر است و از اینجهت است که انرا طریقه نیزه
 خوانند و رسیدن او یا طریقه عمره و ان نیز چهارده درجه بود که در ما بین
 درجه شرف افق درجه شرف قمر است و از اینجهت است که درجه
 شرف داخل چهار درجه باشد برینج داخل و این درجاست این درجاست طریقه
 خوانند و درجاست معلوم که اگر بعد از این درجاست معلوم کرد و ان شاء الله
 و بعضی مجامع را با کبد و بعضی رسیدن قمر می باشد و درجاست طریقه
 میان تقویم او و تقویم انساب و نیزه درجه ماند و انرا مبداء طاق نیز گویند و انرا
 حالات قمر را نیز و بعد گویند و بعضی است که او را سپردت معلوم یعنی در حال اول
 و در صد و چهار سال شمسی در وقت تمام گذر و برینج در دوازده سال و درجه
 در صد و چهار سال شمسی در وقت تمام گذر و برینج در دوازده سال و درجه
 لهذا مولا قطب المذنب و الذین یقبلون فی درجته ان شاء الله و ان شاء الله
 فوق خط و انباء که در انست جای فلک فیروز و فلک فیروز و ان شاء الله
 لیکن در وقت اول که انرا در اهل احکام او را شرح نمایند چنانکه سلطان ملک
 و در بعضی تقویم نام و بعضی بر سر حجه بری تقویم او را در اوایل هر ماهی ان شاء الله
 جلای با و درجست چهارده اول برینج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این سالان
 که مذکور شد و انسانی مانع از انست که در عافای هر روزی که قمر در این حالات
 بعد از این بعد از ان روزی که شود در هر چند روزی که در انست که خالی
 برینج با و ان دیگر غیر سوالات برینج با و انست که در هر چند روزی که در انست که

نیک میدان و خستواین
خاصه رفتن نزد اهل اسلام
نیک میدان و خستواین
خاصه رفتن نزد اهل اسلام

منازل بهمان صفتی که اعراب قرار داده اند اعتبار کند بواسطه انتقال کوکب
تغیر آن در گذشتن آنکه در پنج و آن بر سه تبار است شرطین منازل اول
بود و علامت آن دو ستاره است روشن بر دو شاخ حل از اوسط قدر آن یک
ایستادن از یکدیگر یکدفع بود و غیره با حدیث استاده است و این و بعضی از
انرا داخل دانند و هر سه را افراط خوانند ^{در بعضی} بر این بحث و شرط بضمین
همه و فتح و موهله دولت یعنی علامت خطین منزل دوم بود علامت آن سه
ستاره است از قدر اوسط قدر ذایع بر شکل مثلثی خورد بر اینصورت و کوکب
موقع بطین محل و شماره سه ستاره که برین لحوت لیکن چون اصغر است از بطن الحوت
انرا تغییر کرده و بطن را پدید آید شریا منزل سیم است و از اعوام برین و برین
و علامت آن شش ستاره است و شماره با اینصورت و و روایت کند که سبغرام هفت
شمرده اند از آنجمله چهار بر صود است یکی از قدر ذایع و یکی از قدر خایر و سلطان
دو پنج جله از قدر خایر شمرده اند و موقع این کوکب که همان خواست
که کان برده اند که دنبه حمل سهو کرده اند و از آنرا بجهت آن کوکب که بازای که در
طلوع او واقع شود اما از آنرا بی بود و سبب کثرت گیاه و آن تصبیر و رفیقتی
از ثروت یعنی کثرت مال و تصبیر بجهت تصبیر کوکب است و از آنرا عرب الخ و النجوم
انرا تا خوانند و بر این منزل چهارم بود و علامت آن شماره ایت و روشن از
اول به چهار کوکب که از آن نام دیگر همان در ذاک بر اینصورت و بعضی از
شبه کرده بصورت هفت از نام هنر و به و افشاره روشن که بر طرف او بود و
چشم جنوبی بود است و از آنجهت از این النور خوانند و آنکه بر طرف دیگر است
همان که چشم شمالی بود است و آنکه بر زاویه است بمنزله پهنی او و شبیه او و بدین
بجهت دور و شبیه او است و در آنرا و از آنجهت از ذایع الخ و ثانی الخ و ثانی
الخ بمنزله خوانند و از آنجا که برین کوکب و مجامع بضمیم و کبر او در لغت چنان

شَرِّطَيْنِ
فِي مَعْقِلِ كَاهِنِ
مَنَازِلِ الْفَقِيرِ
شَرِّطَيْنِ زَنْدِ مَرْدِ مَرْدِ

طَبِيبٌ

بہترین راہ میں مرد آید پر ہمارے
کے ہاتھ اچھا ان کو

五

مجلس

مجلس شورای اسلامی

و مقدار یک و دو

پانچویں درجہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دَمَان

چہ درین کتب و ناداری

بود در هر خود کن زند تیرا

تخت را به شخص اردو پرور

اندر آن وقت بکوه خسته وقت تریح در آن کوه است چاه برین و نخل و سفر
وقت نیت نزد اهل سپاه روتو طحیات غرض از ایشان لیک بی از صاحب نظر

هفتصد
من بفرستد که بکوه خسته

که دو شعبه داشته باشد هفتصد منزل نیم بود و علامت او سه کوه بود
ایک کوه که متصل مانده سه نقطه که برین منتهی باشد و دو کوه دیگر
خوانند و بطلوس هر سه دایره که کوه بخوابی گرفته است و چون بمنزله سر صوت
بجا دات از دایره ای که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
صغیر و سبید باشد و چاه سبیل بر او و احاطه بخل او و علامت کوه
داند هفتصد منزل ششم بود و صاحب و ضمه آنچنین کوه که علامت شد است
بر روی قوه خود بخوابد و در آن کوه بخوابد و بطلوس و نیم بود و هفتصد
بجای شما از آنکه شما از آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
قد دایره و کوه که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
کوه که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
بود و علامت آنکه شما از آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
و هر دو از آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
او و بطلوس و دایره که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
بجهت آن کوه که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
دو شانه مبطو که اول بر دایره ای که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
دایره ای که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
دو شانه است که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
اند و است و از آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
معلقات آن کوه که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
بجای و دایره که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
و غلط اینجا کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت
علامت آنکه شما از آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت

هفتصد
در کوه خسته

فصل
چهارم از آنکه در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت

نوشته
چهارم از آنکه در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت

طافه
کوه که در آن کوه بخوابی گرفته است و هفتصد و شصت و شصت

از سپاس کاراد بخند غزاین وقت نیزند ترک زاکرخش مؤثرت بزا .
تکفیکه اقبال نظرزد کوکبی هم کبودخان مقابل هم

۱۲۰

بود یکی که شمالی بود بر سر اسد بود و دیگری که از خارج سرطان بر زمین
از این یکم عرب است که بمنزله دو چشم اسد نام از این جهت طرفه گویند که چشم
منزل دهم بود علامت افشار که گویند که بر خط معوج بر کوه و پشته اسد
اینصورت :: و از این چهار کوه که بجنوب اسد است اعظم بود چون از قدر
اول است و قبال اسد ممکن است بود و آنکه در شمال اسد است آن ستاره که در
جنب کوه اعظم است هر دو از قدر ثانی اند و اندکی از قدر ثانی قدیم عرب
است که این چهار کوه بر پیشانی اسدند و در لجه که گویند فرج
منزل نهم بود و علامت آن دو ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر
ثانی که بر مؤخر صورت اسد و بیند بینما بقدره و در خارج بود و مختار بر اینصورت
آنکه دو ستاره است از ظاهر اسد که گویند و در میان دو ستاره بمنزله زین
اسد است یکی میان دو کف او و صرف منزل دهم بود و علامت او
ستاره است و در شان آنگاه وسطه قبال او از افغان ذیل است خوانند و چون
نزد ایشان بمنزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله و طای قضیب و از این جهت
قضیب است خوانند و صرفه این جهت گویند که در وقت طلوع او هوا از
حرارت منصرف شود و برودت در وقت سقوط او از اجزای مجاریت عوا
منزل یزد دهم بود و علامت آن پنج ستاره است که از قدر و طای و باقی از قدر ثانی
بر خارج چپ علامت هر یکی که بر طای و میان مکتوب است و اسد از این و از این و از این
در هر طری بنویسند که از این و در هر طری شمال است و از این و مانند او بر بد
شود و آن کوه که بر لبه بود و از این و از این و از این و از این و از این
گویند که از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این
عوا گویند که از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این
از طوی که در هوا است و در هر یک که در میان است منزل چهار دهم است و علامت او

جہیز

تو در جبهه گزوی کرد این کار
که فرماش پشمانی د به

۱۱
نہج

بود در زبانه پیوسته غنچه
الی و مقر و قرقرش ساعت

1539

بود عواید محسوس و ادب
سماکش به ثبات بار و دلداری
قبیله اسد و

३५

اگر شب بود در هر دو نیکو
و اگر بت یار که زشت است و بی

مَحَلِّ

[illegible]

از قفس نظرسوای کند نامان شمع با بکند وقت سر او بدو دم باشد
 و این از برای زخم باشد و کند با قلاب زخم یا نیز خنجر بکند و ببرد

۱۰
 غفر
 چای و غفر و منبت
 در وقت پشاور پیش و غیرت

۱۱
 نرانا
 ز آب کوبیده و ز آب گار
 با گلین سفید و غفر و آب
 اکلیل
 بقره اگر چه نیاچار
 بر آید بود با هر درد و آزار

قلب
 اگر وقت پشاور و غفر
 بود شکر و نبات و غفر

۱۲
 شولک
 نعیم کرم و شکر و کول
 نعائین

بک ستاره است از صفر و کند اول بر کف دست چرخد از انرا سماء تا آخر خوانند
 و دست او قبل از این مذکور و شد اینجا حاجت بکار اینست غفر منیر با نرانا و غفر
 و علامت افشته ستاره است بر خطی مقوس همه از او کسب و قد و اربع بر دامن او
 از بر سما که از بر این صورت و صاف یک خطه المجهنم گویند که او را غفر ازین
 گویند که نزدیک است از نای عرق بر کوه یا پویشاید و در کابل غلاب المظروف است
 است که او را یا بجهت غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نظارت و افعال او
 انظار برینان و پویشید کرد که قبا نانا منیر با نرانا بود و علامت او و ستاره
 بود و گفته منیران هر دو را یک بر قدر یک یکی که بر طرف جنوب است گفته المجهنم
 گویند و آن دیگر را گفته المظروف گفته انما لیه و صورتش است که در دست
 و عرق گویند که ایند کوب بر نای عرق و فاشد بعضی در وقت اکلیل
 منیر غفر و علامت این ستاره است از جنوب تا شمال کشید و بر خطی المجله
 منیر هر ستاره قدر یک بر صورت و چون پیشانی عرق و اقصا از اینجهت
 اکلیل خوانند چنانکه اکلیل در وقت صافه را گویند و نیز بجای او که بر پیشانی بکند
 قلب منیر میباید بود و علامت این ستاره است بر خطی منیر و اند و ستاره
 دیگر که از جنوب تا یک بر او بود هر دو از قدر یک بر خطی مقوس و تحت اکلیل
 اینصورت و در وقت یک بر خطی منیر گویند که بر خطی مقوس و اند و ستاره
 او را انیا خوانند یعنی اول شولک منیر و غفر بود علامت این دو ستاره
 که نامان این یک بر بود و نیز عرق هر دو از قدر یک بر خطی منیر و در وقت
 در وقت چنانکه گویند که مرقع شده باشد در دم ذوات الاذ ناب چون دم بر فاشد
 و لهذا عرق را شوله نیز گویند یعنی برانند تعایین منیر میباید بود و علامت
 ان هشت ستاره متفرقت بر حیز و حوالی ان از صورت را چو اینصورت و در وقت
 و عرق فاشه کرده اند مجرة و انظر ابوابین هشت گویند که این هشت شتر مرغ که بر خطی

یا این دو بی غیور کرد
و این نظر دلیل بر کائنات
و آن که وقت شستن سر است
در خانه ای که شب

3. 11

دیکھو کہ یہ کون سا حلقہ ہے

بلکہ

که هرگز از آن دیگر شواهر نگیرد

خج

بہروز و پنجشنبہ از سال فاج
کہ اندازہ غافل بخش واضح

I

۲۳
اگر تو در قعر مغرب کز منی

زبیااری در ہم فیض منی

بقول انکار در علم سنی

نباید اینقدر پانیده گفت

سعودی

۲۴
سورۃ النحل

کہ فاسد کرد و دفرقت کریند

٢٥

اجبی

پیشہ اخیر زوجہ نکوت

یکن مفر عیش و فرح و پرت

امده باشند و انچه را که در انچه جره اندازند قدر انکه شک نماند و اوردند خوانند
 ما بهنوعی که درین ابر خود نند و انچه را دیگر و انعام صادرین بهنوعی خود نند
 و منزلت نبوده اند بلکه منزلت یک بود و علامت ان قضایست ما بهنوعی
 و ذایع که در او هیچ منزلت نیست و برسان اینجهت نشسته که که اند بیلده انکه بلی
 خوابگاه و یا چه دانما انزیه در بالا از چهره حصار عالی میدارند و از منزل
 بیست و دو بود و علامت اند به شان است هر دوازده صفر در ثانی و در شایع
 و بعد بهنوعی که می باشد و در انجا اند و کوکب طالع بقوی ستاره باشد از اصفه
 و صورت ایشان در این کج است و در کوکب و کدر اشاء اند و بوح خوانند و
 دو کوکبه که کوپا در فوج اویند سکا اند از اجم خوانند و منزلت بیست و شش بود
 ان دو ستاره است بر دست چپ و در شاکی الماء یکی که مایل بر شمال بود و اگر قدر
 را بیست و اند یکری از او وسط قدر صادرین ستاره دیگر از اصفه و در خامس
 میان ایشان باشد بر اینجاست و بر و در بافتار میانه و در ابلج کوپند و ان
 دو ستاره که بر و طرف او در داند که کوپا او در او خواهد بود سکا بلع و
 بعضی گفته اند که در وجه حقیه ابن منزل بلع است که در وقت قضیه یا از امر ابلج
 مایلان قدر و این منزل بود و صحرای منزل بیست و چهار بود و علامت او دو
 ستاره است از جنوب تا شمال بمقدار یک دراع از یکدیگر دور یکی که شمالی تر است و
 اصفه قدر ثانی بر منکب چپ شاکی الماء است و اند یکری از او وسط قدر خامس است
 در پهنل و در این صوره و اندو شان و در وجه سکا است و کوپند بیست و اند نیم
 ایشان سکا در شان اگر است چه در حالت طلوع او بر ما بیست و دو و ابلج
 انچه که منزل بیست و نیم بود و علامت ان چهار ستاره است بر دست راست
 شاکی الماء و از اصفه که در اند بلیط انکه شمالی تر است از اکر قدر و ابلج بود
 و ابلج از اصفه قدر ثانی بر اینجهت بیست و سه و در میان این دو سکا خوانند و دیگران

پس هر علم غیبی بخیر بخدای
 خاهاهی که از کتب حق و حقیقت! بهرام
 قوس حوت است شیراز رام
 نور و زبان به نمانده کار
 مرز حرات جوی الواسم

الکتاب

این کتاب در بیان غیبی است
 و در بیان حقایق است
 و در بیان اسرار است
 و در بیان معجزات است
 و در بیان احوال است
 و در بیان سیرت است
 و در بیان اخلاق است
 و در بیان فروع است
 و در بیان اصول است
 و در بیان مبانی است
 و در بیان مقدمات است
 و در بیان احوال است
 و در بیان سیرت است
 و در بیان اخلاق است
 و در بیان فروع است
 و در بیان اصول است
 و در بیان مبانی است
 و در بیان مقدمات است

منزل از طرف شرقی و غربی مدلول ماه بهمان بعد و حقن طایفه اند و بدین نحو
 که مرقوم شده و چون منازل شناخته شود بروج را اسان توان شلخت و
 بروج شناخته شود سایر ضوابط بجهت بروج ادا و انکوان کرد و قمر هر
 منزل را از این منازل بهت و هشنگانه در یک شبانه روز تقریباً قطع کند و
 تقریب بمرعت و بطور حرکت قمر است چنانچه غیر بظاهر شود و در تقویم بعد
 از جداول مائجات قمر جدولی بیان دهد و در آنها یا نراه هر روزی صریح نام منزل
 نویسد که در نصف النهار از روز قدر در آن منزل باشد ام از آنکه پیش از نصف
 النهار در آن منزل منقل شده باشد یا شب قبل از آن باشد از نصف النهار و سابق
 و چون قمر پس از آنکه بود کاه باشد که در یک نصف النهار در آخر منزل باشد
 و در یک نصف النهار روزی دیگر بمنزل می رسد باشد و کمتر از میان می شود یا
 بسیاریم منزل مطوی و جدولی که نویسد و در بعضی توابعها از منزل را بلوغ
 دیگر در میان منزل اول و سیم نویسد و اگر یکی از آن بود کاه باشد که در یک
 النهار در اول منزل باشد و در نصف النهار دیگر هنوز در آخر همان منزل بود
 یا برنا بسیاریم آن که منزل در آن جدول مکرر شود و در بعضی تقاویم فاقه چون
 خواهند که مزایه تدقیق کنند استقال قمر از منزل منزل را از هر روزی که در آن
 بعد باشد بعد از آن روز واقع باشد بیان در هر یک استقال از بعضی بر بعضی
 اولیم منزل منقول است که نویسد بر رقم سلف بر رقم و قمر بر رقم و قمر باشد
 این هنگام منازل هم مطور شود و هیچ مکرر نشود لیکن کاه باشد که چون سابق بر
 بود در عذای یکروزه و منزل که نویسد و در اینجا که در اول روز یکی از منازل
 در او بود و در آخر شب بعد از آن روز از آن منزل آمده بمنزل دیگر آمده باشد
 و کاه باشد که چون یکی از آن بود در عذای یکروزه هیچ نوشته نشود و هیچ آن
 مانند بسیار که در او از شهری یکی از منازل را بدو در اوایل روز دوم منزل دیگر

نیز جز او خوشه در سر جان ماز امانبشیه عام
 مشترکات خوشه در جزا خانه ای دانا سلطان و سده و بان حل

نفل کند و چون آفتاب غریبی تا طلوع کند مواد از منزل اینجا علامت نه اقامت
 چون آفتاب از علامت غریبی مغایرت کند هر اینه ان منزل که همان علامت غریبی
 از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر گردد و ان ظهور و زوال چون ظهور باقی ثواب طلوع
 گویند و طلوع هر غریبی که در موسم مطرب و عید یا نوه گویند و طلوع ان باقی را
 طایع و طلوع هر غریبی سقوط یا نزد هم انتمز باشد که از این غریبی یا نزد هم غریبی
 اگر بخیم و قبل از غریبی گویند همچنانکه هیچ هفت هر برج را نظیر ان برج دیگر غریبی
 نماید که تحقیق یا نزد هم هر غریبی لازم نمی آید که ساطع شود و در ان علامت
 بر نفس منطقه نیستند و ایضا مسافت میان به علامت هر دو منزل متراقی متناوب
 نیست بلکه گاه باشد که فاصلت نزد هم و گاه بود که مقدم ساطع شود و ایضا غریبی نا
 که اینجا طلوع اگر چه بعضی ان ظهور است که قبل از ان مذکور شد اما سقوط بعضی
 انضا نباشد بلکه سقوط هر غریبی عبارت از غریبی که او را باشد رخات
 رفیع و غیره بلکه در غریب و غیره سابق از غریبی نور آفتاب غریبی نبوده باشد
 و در تقویم نام طلوع منازل را در صفحه هجری در میان انضالات کلیه ثبت
 چنانکه در عادی و غریبی که یکی از منازل را در صباح ان روز ظهور و دست
 دهد علامت طلوع که خوف غیبت است ثبت کنند بر اسم انتمز بر علامت قبل
 یکی از ایام اسباب و بعضی علامت صباح که ضا اوست اینجا علامت قبل یکی از
 ایام اسباب نبیند و ان طلوع هر غریبی تا غریبی نزد هم و غریبی بود یکی چون بماند
 و ساطع غریبی بعد از چهارده روز باشد و طلوع دیگر منازل هم نیز زده باشد
 و در سال کبسه بعد از طلوع و شام طلوع غریبی چهارده روز بود اما
 ساعات ثبت چنانست که حکای هند و دوری ملوه اند که به هفت بخش میگردد
 و هر بخشی را یکی گاه اند و انرا ساعت نکو نامیده اند و مدت هر بخشی را یک
 ساعت زمانست بر مائة و دوهشتاد و چهار ساعت زمان باشد و اینداری

نیز جز او خوشه در سر جان ماز امانبشیه عام
 مشترکات خوشه در جزا خانه ای دانا سلطان و سده و بان حل

نیز جز او خوشه در سر جان ماز امانبشیه عام
 مشترکات خوشه در جزا خانه ای دانا سلطان و سده و بان حل

نیز جز او خوشه در سر جان ماز امانبشیه عام
 مشترکات خوشه در جزا خانه ای دانا سلطان و سده و بان حل

سَمَاءُ

از زمان اجتماع حقیقی که زمان بدوازده ساعت زمان منسوب بافتاب در روز
بعد از آن دوازده ساعت دیگر بر هر دو هجده و نیم ساعت از آن دوازده و نیم
دیگر منسوب بطاورد باشد و دوازده ساعت بعد از آن منسوب بر هر دو و نیم
قرن از شود ابتدا از فصل که زمانه آن کویت هجده و نیم ساعت بعد از آن بطریق مذکور که
تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کویت که باشد باطل گردد و نوبت
ابتدا شود و هرگاه نوبت بافتاب شد از احتیاج نوبت مطلق گویند و نوبت
سپهر است کافی انعام و سایر ساعات محرم خوانند و در اختیارات مذکور
چنانکه فی الذین باری و در اختیارات علامه از و ابی حکیم نقل کرده که در زمان
حال هر که در عهد خود است و در اختیارات گذشت از ساعات نیست و ملک اول
از این دوازده ساعت در لیل نقصان میافتد و آنست که در واد لیل نقصان مال
و ملک سیم و اول و لیل خالی و لیل ملک اول و لیل ملک سیم که در واد است و نوبت
و در ملک آخر نیست و ترجیح که در واد است و نوبت ملک اول و لیل ملک سیم
انجم میماند و در واد است که در واد است و نوبت ملک اول و لیل ملک سیم
بعد از جدول شماره جدول دیگر بیاورد و در واد است که در واد است و نوبت
ابتدای نوبت بافتاب باشد از واد است که در واد است و نوبت ملک اول و لیل ملک سیم
از واد است که در واد است و نوبت ملک اول و لیل ملک سیم که در واد است
که در واد است و نوبت ملک اول و لیل ملک سیم که در واد است و نوبت ملک اول
و در واد است که در واد است و نوبت ملک اول و لیل ملک سیم که در واد است
تذقیق نمایند از این ابتدای نوبت بافتاب منسوب بیاورند و در واد است
تا به و در جدول بیاورند که ابتدای نوبت بافتاب منسوب بیاورند و در واد است
ساعت منسوب و در بعضی که در واد است که در واد است و نوبت ملک اول
بیاورند و در واد است که در واد است و نوبت ملک اول و لیل ملک سیم که در واد است

فصل فی بیان
وقت نماز

نام نماز
وقت نماز

آن گویند که چون بپوشد
باختیاریت محض آن گزیده
که از نور آفتاب نیست چنانکه
صفتی بودی یا صفتی که پیوسته
باقی که اقرب باقی بودی
اما ذی سرمان بجهت
وقت و استطاعت
اهمیت اندازد
مستطیل گویند
مدرسه

وقت پیشین
وقت بعد از آن

در معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله از علم نجوم و آنچه دافعی بن و اجل است
معرفت اوقات صلوات و معرفت قبله است لیکن محققان ندانند که مستطال اوقات صلوات
اعتقاداً اوست و معتقد طائفة سنیة بیان نموده و ما اثر ابدون حالت ظل الله
اخری خواص با بون شاه و اوقاف و مدبر جلالت اعتدال امامیه ذکر انشای شرح همراه نامیم
تا خواند بطریق یاد کننده طالبان تحقیق را مفید باشد ان شاء الله العزیز و جل جلاله
دافعی و غافل بالغ را که اول وقت نماز را بداند انگاه است که صبح میآید و قیامت
طلوع کند قیامت صادق بجهت اخراج صبح که از اربع اول و غیر مستطیل است
سیرتان نیز گویند و آن اول با صبح بود که از جانب مشرق بعد از طلوع قیامت بداند
منفصل از اوقاف و در اوقات فرض نماز را بداند که در وقت با اتفاق جمیع فرق جائز باشد
که قول آنی حتی آنکه طایفه و آله لا یفرقون اذان و اذان و لا اذان و اذان و لا اذان و اذان
بعد از آن چون نویز بعضی و مبسوط ظاهر کرد و بنوعی که اوقاف روشن کرد و با صبح
اول مضحی کرد و هرگاه ابتدای طلوع صبح صادق و اول وقت نماز را بداند بود
و آخر وقت نماز را بداند و حق بود که اذان طلوع میکند و قضیلت وقت نیز در قی
ناجیه امامیه اثر اول طلوع است ظاهر و بعضی از جانب مشرق اما اعتدال
ادای صلوات بوجه اول وقت گفته اول الوقت یضوان الله و انرا اوقاف
عظمت الله و اول وقت نماز پیشین با اتفاق جمیع فرق انگاه است که ابتدای
شدن ظل مقیاس را شد بر فی زوال و اگر فی زوال در آن زمان موجود باشد
یا ابتدای غروب ظل اگر در آن زمان فی زوال موجود نباشد و این در وضعی
صورت باشد که آفتاب بجهت الی اس انموضع تواند رسید و اول وقت نماز بداند
انوقت که ظل مقیاس در بدنه مقیاس شود سوائی فی زوال یعنی وقتی که ظل مقیاس
سوائی مجموع ضعیف مقیاس فی زوال شود و اگر فی زوال موجود باشد یا
که سوائی ضعیف مقیاس شود پس اگر موجود نباشد و این بر احوال و بعضی از این

خط سمت قبله گویند چنانچه افق میان ظهر و صدقوس از آنجا که کواکب باشد
 میان مرکز افق و قطب باشد که از پنج نژاد نیا شد ارتفاع سمت قبله بود و در وقت
 دوران قوس مقیاس مرکز افق هر دو داخل در سطح این طایفه اندک تا اندازه
 خط مقیاس نیز داخل در سطح بود کما بین فی جداول عمل اصول و نیز خط سمت قبله
 و خط مقیاس هر یک یکدیگر منطبق باشند و همو المثل لوب و در تقویم نام پیدا کرد
 جدول ساعات جهت جدولی بیاورند و در آنجا با زاویه هر روزی ساعات
 مقدم بر آن روز و ساعات شفق بعد از آن روز که تقریباً متساوی باشد از آنجا که
 ثبت کنند بعد از هر یک ساعت دوم دقیقه و مراد ساعات هر زمان باشد
 جسم صادق طلوع مرکز افق و مراد ساعات و شفق زمان ما بین غروب
 مرکز افق و غروب شفق که اینجا عیار وقت از باختر عصر و نصف و غروب
 و بعد از آن جدولی بکریا آورند و در آنجا با زاویه هر روزی ارتفاع بود
 اول نماز یک عصر یعنی و آنکه مخالف قول محمد ابو یوسف است بیاورند بعد
 دوم یک درجه و یک ربع دقیقه و ما از باختر وقت غیبت عصر تعیین کنیم و
 بعد از آن جدولی بیاورند و در آنجا ساعات عصر حق یعنی زمان ما بین اول
 وقت نماز یک عصر که مخالف قول محمد ابو یوسف است و غروب مرکز افق است
 کند بعد از هر یک ساعت دوم دقیقه و نگاه باشد که در جدولی بکریا آورند و در
 یک ارتفاع عصر شافعی ثبت کنند آن نیز بعد از هر یک ارتفاع و ساعات عصر
 خفی و ما از باختر وقت غیبت تعیین کنیم و بعد از آن جدولی بکریا آورند
 و در آنجا با زاویه هر روزی ارتفاع سمت قبله در آن وقت ثبت کنند بعد از هر یک دوم
 دقیقه و شناختن وقت رسیدن افق از ارتفاع سمت قبله و موقوف بر سطح طایفه
 چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد کنند اول طایفه ارتفاع بر او تقابل دهند
 که در عدد و جهت موافق ارتفاع سمت قبله بود و از آن وقت که علامت بر دست کشند

و در هر روزی که اراده این مقصد کنند
 اول طایفه ارتفاع بر او تقابل دهند
 که در عدد و جهت موافق ارتفاع
 سمت قبله بود و از آن وقت که
 علامت بر دست کشند

که در پنج ساعت مستودت و نصیب هر یکی می باشد و می بیند
 پیر و چار را به کمال حاجت علی بن که در حساب و ابتدای شبانه روز چنانکه
 سبق ذکر کردیم از نیم شب بیدار و در اوقات از چای و نان و کیکو بکشد و گذشت
 باشد بعد از آن پوست چای بکشد و تا چون نصف روز شود از چای و نان
 و بوند گذشت باشد و نیم مانده و اول روز در وقت قضا و شب و روز در نیمه
 چای و نان و طوطیان باشد اول شب و نیمه چای بود و طوطیان بکشد و بکشد
 قضا و شب و روز در نیمه چای و نان و نیمه شب که هرگز بهتر نبود و ب
 اینکه می باشد شبانه از نصف چای اول که کیکو است کفند انداختن از کیکو چنان
 چای معلوم نیست و مقصود ما این است که از کیکو اول از چای اول بکشد و نصف
 در شام پنج ساعت از صبح کیکو مطابق نقل نموده که در این لغت از این
 نظر بیان نموده باشد که چون شبانه نصف است و انداختن می باشد شبانه و در
 خواسته اند که چای اول نیز نصف بود و نیمه همان غرض از این است حاصل شود و کما
 این تاریخ شمس حقیقی باشد که از این لغت بیان بگو خوانند و این عبارت را
 سید و شمس و پنج روز و چای و نان و نیمه شب که در چای و نان و نیمه شب است
 و این زیاد است بر سال شمس حقیقی و چای و نان و نیمه شب که در چای و نان و نیمه شب
 دو مانده و یک سال از نگاه گیرند که از این را و این را و این را و این را و این را و این را
 سال از نصف حقیقی و کیکو بکشد و این را و این را و این را و این را و این را و این را
 فایده است و عبارت را و این را و این را و این را و این را و این را و این را
 اینجا انتقال کرده است و در این زمان در هضم و این را و این را و این را و این را و این را و این را
 گفته است و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را
 بنصف و کما و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را
 در نمودار و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را

و یکینه مانده

[illegible]

مجلس شورای اسلامی

آء

رنجیائی

از سه ماه متوالی پی گیرند و زیاده از دو ماه متوالی نیست نه کم از آن و در میان
خلال و ظاهر نیست چنانچه در وضع معین است و اول ارام ای که مبدء ساز قمر است
و از آن کان کوه کلبش خوانند و شرف طشت تا بنکه در مابین مدینه و ابراهیم که قسم لغز است
از سال سابق و مدخل و شقی که قسم دوم است از سال آخر یعنی در والی مبدء
البحر بود مقدم بر آن با موخر از آن اگر چه مابین اول ارام ای و دو سه از مبدء
ماخضه سال زیاده بود مبدء ارام ای مقدم باشد بر مبدء بحر و اگر کمتر باشد
موخر و چون چنین باشد و با تمام هر ماهی از این ماههای قمری مبدء قسم زوج
از اقسام سال شمسی واقع شود که اذان قسم ضعیف عدد انماه باشد مثلاً در ماه
اول مبدء قسم دوم مبدء قسم چهارم و در ماه سیم مبدء قسم ششم و طریقی
القباس نام ماه دوازدهم که در او مبدء قسم بیست و چهارم واقع شود و اگر در
ماهی از این ماهها چنان اتفاق افتد که مبدء هیچ کدام از اقسام زوج واقع نشود
انماه از ماههای هجده گانه نماند بلکه انماه با صطلح ایشان باشد
و از آنکه بی شون ای و بخشانی شون ده گویند و بسبب این کبر باشد که چون مدت
دور افتاب که چهارده سال شمسی حقیقی زیاده از سال قمریت بدو روز
کری هر این به دو هر دو سال باشد سال یکماه زیاده اید پس از شون ای گفته
کبر کنند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول ارام ای در حوالی مبدء بحر
باشد و شرط ایشان نیستی نبود و چون شون ای تمام شود بعد از انماهی در آید
که بواسطه بعد از انماه سابق شون ای باشد بهمان ترتیب که مذکور شد و لا محاله
دو انماه که بعد از آن باشد باز چنان شود که مبدء قسم زوج از اقسام سال شمسی
واقع شود که عدد آن قسم ضعیف عدد انماه باشد و همچنین میگردد تا باز که بعد از
دو سال باشد سال احتیاج کبر شود شون ای بهمان ماهها در آید بعد از آن
براز همان از کجا مخفی نماید که چون زمان امتداد است و همی بر اقسام آن ممکن

واقع شده در
سال دومین

باشد با جزاء و چون جزوی از اجزاء زمان را بحد سازند و از آنجا بعضی مطالب
 متساویه از اجزاء زمان فرزند چنانکه هر بعضی از آن گفته و فرض بکند مقبول
 باعتبار اجزای متساویه آن بعضی اهل نجوم هر بعضی از آن عدد گویند و بگویند آنکه
 انتقال از هر بعضی بعضی شبیه است به بعضی اقل واد واری که اهل نجوم
 اعتبار نموده اند بسیار است از جمله اول و مغیره چند روز است که مخصوص حقا
 خنای و تر کثافت و از آن جمله اینها را یکد و است که بدوازده میگردد و اینها
 هر یک اسامی اقسام شبانه روز باشد یعنی اسامی چاغها که بخلاف یک سبب و در
 یافنه و از آنجهان ما دور و شاناعری گویند و هم چنان که چاغها و بدان میباشند
 و سالها و روزها و ماه بدان میباشند و دیگر هر سالی ناد و مستی یکی از آن اسامی
 هم بلفظ ایشان باشد که خنایانند و هم بلفظ ترکی و خطا یا از آن دور دیگر است
 که برده میگردد و همین سالها و روزها و بدان شمارند و اسامی آن ده بلفظ خنایی
 اینست اکاتی بنه بنه ووه کبی زنه شبنم طوم کوی و خطای
 این دور را باد و افش عری ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که بر شصت میگردد
 و از آن دور شصتین میگویند و سالها و روزها و بدان میباشند و گویند این دور دور
 شمردن روزها اینها از بجای هفتده است و مصنف در شرح پنج او ووه که
 مناسب است که خطایان دور عری را افش عری بجای هفتده بگردانند و شصتین
 بجای ماه و ترکیب این دور در تحصیل دور شصتین این جهت فاضل آگاهان
 پیچیده بینیم بن ماه ووه ووه و کبی زن و زن ووه شبنم طوم کوی ووه
 کوی ووه ما کاشبوه بخنای بن ووه ووه بین ووه دور ووه کوی ووه ووه
 شبنم طوم کوی ووه کوی ووه کاشن که بود ووه بین ووه کوی ووه
 ووه کوی ووه کوی ووه کاشن که بود ووه کاشن که بود ووه کاشن که بود
 ووه کوی ووه کوی ووه کاشن که بود ووه کاشن که بود ووه کاشن که بود

هانه

تو کوی ووه

ما کاجن مته فی خرجه بین دومد بین وی مته وید شز مویکتی یوزن کرک شو
 تحه شبن خای مطر دم ژنه ت کوی چو ناکام ت بی ما و تچ بین بین تدی بن خونه
 تو کوی ی تزن کن شنج شنبه یوزن دم شیوس کو خای و چون خایان لھا
 بدو سینی شمارند و دورها را مقید کند بسته نام دور اول را دور شاکون
 گویند و دور دوم را جاکون و دور سیم را خاون و این دورها هر چند سال
 اما مضطلم شده است که دور اول را اعظم و دورانی را دور واسطه و دورانی
 دور اصغر گویند و دور ایام سپین این دور را احتیاج نکند پس سالها را مقید
 کند باین دورها مثلا گویند که این سال پنجم است از دور شاکون یا سال
 دوازدهم است از دور جاکون و علی هذا و ابتدای دور شاکون در
 هشتصد و پانزده بزرجری بوده و مرد از این قید داشت که اگر کسی خواهد
 که در سال بعد از این تاریخ بداند که ایشا داخل در کدام دور است و سال
 چند است از آن دور هشتصد و پانزده را از تاریخ بزرجری ایشا الی پیر
 رود و آنچه بماند بر شصت قیمت کند باقی انصفت سالها باشد گذشته از
 سالهای یکی از این سه دور پس خارج قیمت راسته طرح کند اگر هیچ نماند
 سالها از دور شاکون باشد و اگر یکی بماند از دور جاکون و اگر دو بماند
 از دور خاون مثالش خواستیم که در سال هشتصد و شصت شش بزرجری که در
 غیر این تاریخ معلوم کنیم که کدام دور است و چند سال است از آن دور تفاوت
 میان این دو تاریخ بزرجری بود صد و پنجاه و سه بر شصت قیمت کردیم باقی ماند
 سی و سه سال و خارج قیمت بود دو و سی معلوم شد که سی و سه سال تفاوت
 گذشته از دور خاون و سال مذکور سی و چهار است و اختیار تاریخ بزرجری
 دهرین قید سایر تواریخ بنا بر عدم کسرا و است و ایشا از این یعنی خایان را
 دوری بکر است که برده و از رده میگردد همین روزها بدین میشد از رده و از

دور اختیار و دور ذابح گویند و در اختیارات بر آن اعتماد تمام کنند
انسانی آن دوازده بلف خنثائی اینست آکن - جوه من - بن و جهرق
یوح و یط حین - شیوا خای نه - و بعضی روزها از این دور بقایات
گیرند و آن دور روز بود که از انجمنائی هون گویند یکی اخیر که بقایاتی خاک
رنگ گویند و آن روز بودی باشد و بعضی بقایات سعدا گیرند و آن نیز دوز
بود که از انجمنائی به گویند یعنی سفید و آن روز جن و خالی باشد و بعضی
مخود گیرند یعنی مایل بعد و انچههار روز بود که از انجمنائی چونک گویند
یعنی درد و آن روز جود تر - وجه و دی باشد و بعضی مدوم گیرند یعنی تیر
بخت و آن نیز چهار بود که از انجمنائی می گویند یعنی سیاه و آن روز کن و بن
و شبو باشد و علامت اینها اینست سه علامت سعدت علامت محرة علامت
مخودم علامت مدوم و بعضی بختان این الفاظ را معنی در اوراق تقاویر
درازای هر روز نویسند و بعضی دیگر بجهت اختصار مقطعاتی از آن موا
لون هر روز دهند و چون نوبت این دور بمبداء اقسام طاق رسد از اقسام
پیت و چهار گانه سال مانند قسم لیج که اولست و کجه که سیم است و شنگ
مینک که پنجم است - روز مبداء آن قسم و روز مقدم بر آن در این دور یکی
شمرند بعضی آنچه در روز مقدم است نوبت باور سپیده باشد و در روز
مبداء انقسم مکرر شود و باقی بوترتیب باشد پس بگذرد و دوازده باشد
و بگذرد سه زده روز و معلوم نشده است بجهت این که در این تکرار
مرز و خنثائی آن چیت و بعضی گفته اند که سبب اشتکاف فرق میان این دور
و دور اثنی عشری و پنجین این دور اولی افسته اند چه تغییر دور اثنی عشری
مستلزم تغییر دور ستینی بود و دور عشریت و سبب آنکه تکرار مخصوص
با وایل اقسام طاق نموده اند افسته مبداء سال لیج است و آن از اقسام

طاق است و غرق مذکور خواسته اند که در اول سال شود و در باقی اقسام غرق
 هم بطبیعت لیکن مکرر ساختند و باز همان ادکبا محقق نماید که اهل خاک که سالها
 باد و اولاد و مقتید میسازند چون خواهند که بقید زبانه کنند سالها را مقید
 سازند یا بشکافند افرینش عالم و بزعم ایشان مدت بقای عالم سیصد هزار است
 و حکیم فاضل محی الدین مغربی در بیج ادوار الا نوار آورده که سیصد و شصت هزار
 و نشت و بعضی از ابراهیم زبانه بر این مقدار گفته اند و اینها از خرافات و امور
 مستعجله و باین دلیل نیست و مقررین با اصطلاح ایشان ده هزار سال است
 در سال هشتصد و چهل و نهم نزد جرگه گذشته از افرینش عالم بزعم این طایفه
 هشت هزار و شصت و سه و نشت و نصد و پنجاه و چهار سال بود و این سال که
 هصد و شصت و شش بود در بیت از ابتدای افرینش عالم هشت هزار و شصت و
 چهار و نشت و هفتاد و یک سال تمام گذشته باشد اما آنرا که در شمر سالها
 بر دو دانی عری اقتضای نماید طایفه پنجات گفته اند که ما را بقید تاریخ ایشان
 معلوم نیست که ایشان چه حادثه را مبدا تاریخ ساخته اند و سالهای بعد از
 آنرا مانده است بیکند و در میان هم نیز ایند و در متعلل خصوصاً در میان اهل
 پهنای محاسبات مالک و در فاتر خود بران نهادند و اصل تاریخ دیگر نزد
 ایشان منظور نیست و چون مصنف اجزای ادوار و تبعه همچنین اقسام
 سده و شهورد و زده گانه قری که ما در شرح از کتب نقل کردیم ذکر میکنیم
 نیاورده الحال اشاره باین معنی نموده میفرماید که هر قبی از اقسام سال
 بلیت ایشان نامیت و همچنین هر ماه از اقسامهای قری و هر روزی و سال از
 دودها و سالها و در پیشینی و دودانی عری و ایضا هر روزی از دود و این
 نامیت بلیت ایشان و آن در پنجات مسطور است و در تعویج نام تاریخ خطاب
 در آخر جدول صححه قری و شمر جدول میاوردند و جدول اول را قلم کرد

ببینی مقلوب

۱۲	۶۴	۱۰۱	۱۰۱
۲۵	۲۸	۲۱۰	۲۱۰
۰۹	۸۸	۳۰	۳۰
۹۷	۵۰	۱۳۲	۱۳۲
۸۵	۱۴	۳۵۰	۳۵۰
۱۹	۷۲	۶۰	۶۰
۰۷	۳۵	۱۷۰	۱۷۰
۹۵	۰۰	۳۳۸	۳۳۸
۳۹	۵۸	۹۵	۹۵
۲۷	۲۲	۲۴۰	۲۴۰
۵۱	۸۰	۱۰۱	۱۰۱
۴۹	۲۴	۱۳۰	۱۳۰
۳۷	۲۸	۱۴۰	۱۴۰
۷۱	۵۵	۲۰۰	۲۰۰
۵۹	۳۰	۱۵۵	۱۵۵
۴۸	۸۴	۲۵۰	۲۵۰
۸۱	۳۲	۷۰	۷۰
۶۹	۰۵	۱۸۰	۱۸۰
۰۳	۵۴	۲۱۵	۲۱۵
۹۱	۲۸	۱۰۵	۱۰۵
۷۸	۹۲	۲۱۰	۲۱۰
۱۳	۵۰	۳۰	۳۰
۰۱	۱۴	۳۵۰	۳۵۰
۸۸	۷۸	۲۳۰	۲۳۰
۲۳	۳۵	۰	۰

سیمین و در دویم ارقام ایام دورانی عشری و در سیم ارقام ایام دورانی
 و در چهارم حالات اختیارات بحروف یا نقاط ملونه یا با نقاط معصوم و در
 پنجم ارقام ایام اقسام سنه و در ششم ارقام ایام ماه قمری بنامند و اسماء
 اقسام سال و همچنین اسماء مشهور قمری در حاشیه در حادی روز میانه
 کنند پوشیده نمائند که ایام دورانی عشری دور عشری از دور سیمین میانه
 معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشته دور سیمین دوازده دوازده طرح
 کنند آنچه باقی بماند ایام گذشته باشد از دورانی عشری کوه ده طرح کند
 ایام گذشته باشد از دورانی عشری لهذا در بعضی تقویم دورانی عشری
 دور عشری متروک باشد لیکن چون اهتمام ایشان دورانی عشری بیشتر است
 از دور عشری و ایضا طرح ده ده اسانتر است از طرح دوازده دوازده
 در اکثر تقویم موافق آنچه مصنف فرموده دورانی عشری را برادر نمایند
 و دور عشری را ترک نمایند و بعضی همچنان اسماء ایام دور سیمین و دورانی
 عشری هر دو را در دوابع همه را مطرح در جدول بعد از جدول ارقام هر یک
 و گاه باشد که در بعضی تقویم نامه ملاخل مشهور قمری حقیقی و ملاخل اقسام
 سنه را در میان یکدیگر بترتیب ملاخل در شش جدول بیاورند و در ورق
 مقدم بر اوراق دوازده گانه و در جدول اول ایام اعداد اقسام و اعداد
 مشهور هر یک بلونی ثبت کنند بارقام هندسی با جلی و در جدول دوم اسماء
 اقسام سالی با اسماء مشهور و در جدول سیم علامه هر یک از مشهور نامه ایام
 نامه بر ذریه که موافق اول انقسم یا اول انماه باشد و در جدول چهارم
 ایام نامه و دور سیمین که متصل است بروز ملاخل هر یک و در جدول پنجم
 و در جدول ششم فکات که بر ایام نامه دور سیمین زیاد باشد و در جدول
 ششم ایام نامه دور اختیارات و در بعضی جدول یک بعد از آن بیاورند و در

اینجا ایام ناقصه دودستینی که مداخل اقسام شهور باشد ثبت نمایند و بطریق
 وضع فنکات چنانست که چون فنکات منصف شود از آن یکی گیرند و شروع مری
 خوانند و بین مرفوع مری شصت شود از آن یکی گیرند و مرفوع مری پنجاه اصطلاح
 مقدم باشد بر مرتبه مرفوع مری و مرتبه مرفوع مری مقدم باشد بر مرتبه فنکات
 و اگر با هکات نامه کشور باشد از آن بعد از فنکات در همان جدول وضع کنند
 و کشور با اعتبار تجربه فنکات باشد بشت جز بعضی مری و مری از کشور شصت یک فنک
 باشد و در بعضی از تفاوتیم فنکات از وضع نکند و همه را با رقم هندی بیشت کند
 و بعد از آن بگویم بعد از جدول فنکات بیارند و در اینجا کشور بیشت کند چنانکه هر
 از آن سلسله بیشتی باشد و در این ورق بعضی ورق مقدم بر اوراق و از ده گانه
 در صفحه بیست و شش از آنچه در اوراق ده گانه رسم کنند و در ده گانه نام سالی از
 دودستینی عشری بلنسم و شان بعضی بلیت ترکان و خانیان نوینند و این زمان
 بلیت ترکی نوینند و نام افشا که موافق سال مرفوع باشد و ده گانه وسط و قافی
 از آنچه ثبت کنیم در این ورق تاریخ سال مرفوع و مداخل بعضی مداخل این احکام
 افشا که در این اهل خاناتها و در چنانکه اول تعیین کنند که سال مرفوع داخل
 در کدام دور است از او و از آنکه و چندم سال است از آن دور و اینجا آنچه تعیین نمایند
 که مبداء سال کدام روز است از دودستینی و چند جایی و که فنکات گذشته از آن روز
 نامیده و نیز کدام روز است از دودستینی و سالی مریان نوینند و اینجا ابراد نام
 که از مداخل جغرافیای از اماهای قبری که مداخل بعضی در آن واقع شده تا آن مداخل
 مدت گذشته از آن روز نیز عالم بزم اهل خانات سال مرفوع چند روز و چند سال گذشت
 و سال مرفوع چند است نگاه باشد که در جدول این مذکور است تاریخ سال و مداخل از آن
 بنوایح از بعضی بنا و از ساعت دقیقه گذشته از او از آن روز یا الف که مداخل سال از
 آن روز باشد بنویسند بعد از آنجا احکام سال بزم حکای خطا و این بنویسند

و پادشاهان خاندان
 هم فرموده اند که ضرورت
 صورت آنچه در آن
 جلاله در سه در آنجا
 کنند تا بر هر کس
 کمال کدام چه در آن
 است

و اما مثل هر یک را در دو وقت مقدم صفحه پنجمی بیاوریم و تصور آن بر مقدم
 باشد باینکه از هر یک در معرفت فواید که در تقویم بیاورند چون
 از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ شد شروع نمود در بیان فواید که بر او آور
 تقویم مصطلح و معاشرت پس بفرمایند که در صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه
 تا پنج سال مفروض که مبدء آن وقت وصول فنا بست بقطره اول محل و مدخل
 انشائی تواریخ اربعه مشهوره و تا پنج خنثا ثبوتی و در چنانکه در تواریخ
 اول تعیین ساعت و اجزای آن کنند پس تعیین روز باشد داخل محاسبه هر یک از
 تواریخ اربعه بر ترقیب و تا پنج خنثا اول تعیین نمایند که مبدء سال مفروض کدام
 خاک و که چنانچه است و روز مدخل کدام روز است از ايام دور هشتین و همچنین
 از ايام دور و پنج و نیز تحقیق نمایند که مدخل جتقی ماهی از ماهها هر یک مبدء سال
 در انعام و اقصای مبدء سال چند مدت گذشته و همچنین از قسمی از اقسام سنه
 که مبدء سال در ان و اقصای و نیز تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام
 دولت است از اول و ثانی و چندم سال است از آن دور و همچنین چند سال از آن
 ابتدای انقضای هر یک از اهل خنثا و نگاه باشد که در بعضی تقاویم نامه بعد از این مذکور
 مؤامره طالع سال یعنی بیان استخراج آن بطریق غلطه بیان کنند و در این موضع
 در جمیع تقاویم اسم هر شهر که در طالع سال با عنوان شهر استخراج کرده باشند مذکور
 سازند و باشد که در بعضی تقاویم نامه درجه طالع سال با فاق غلطه استخراج کرده
 در همین صفحه نویسند و مثل هر یک از اینها عقرب معلوم کرده اند و اما
 و در تقویم غیر نام تعیین مدخل سال تا پنج خنثا متروک باشد و یا ضایع از استخراج
 وقت بخوبی از انساب باول محل در تحت آن صفحه بیاورند و آن طریق که در این استخراج
 استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت با جاده نیست و مواضع که در این موضع
 عقیدن قرار در وقت خوب مذکور و در آن را بجهت کنند و بطریق که هر یک از آن که

این کتاب از
 کتابخانه
 مجلس شورای
 ملی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۰۰
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۰

سبعة وعقدین در هر برج که باشند از در خانه ثبت کنند از خانه های دوازده گانه
 و آنچه که نام آن برج مصرع در خانه مسطور باشد قد مصرع محقق است که
 باشد که اسم در هر برج در یک خانه مسطور بود یکی محقق و دیگری محقق علی خاچه
 سبق در یافت و مصطلح شده است که برج محاسب عدد مصرع و برج محاسب
 نوینند و ثبت موضع کوکب محاسب مصرع باشد و در حیات و در قاتل که از او
 آن برج کوکب حرکت توالی قطع کرده باشد با در حیات و در قاتل که عقد قر
 بخلاف توالی آن واصل شده باشد ابتدا از اول برج نیز ثبت کند و سهام زاین
 در آن را بجز سهام دوازده چیزهاست از احوال پادشاهان و درگاهان
 و تغییرات هوا و تغییرات و وقوع امن و آشوب و چگونگی حصول اتفاقات که
 از مواضع دال بر آن چیزها و درجه طالع با جری و بکرا و فلک البروج متنا
 امر مطلوب بود که در بیان استخراج اوقات تعلق بکسب عمل دارد و اما طریقی
 افاد در آنچه بر قیاس وضع کوکب است یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشند از
 با در حیات و در قاتل در آن خانه ثبت کنند که اسم آن برج مصرع در آن خاست
 باشد و از سهام بجز اقسام استخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقویم مسطور
 سهم انتقاد و سهم التی که یکی از اقسام و سهام و شهادت و دیگری برای وین
 و عباد و استخراج این مرد و از موضع شمس و در وجه طالع نمایند و گاه باشد
 که از برای احکام هر یک از فصول اربعه را بجز وضع کنند و در صورتی که چنانکه
 تحویل اوقات بجهت احکام فصل چهار باشد و از اربعه طالع وقت تحویل اوقات
 بجهت احکام فصل پانزدهم و از اربعه طالع وقت تحویل اوقات احکام فصل شان و
 از اربعه طالع وقت تحویل اوقات بجهت احکام فصل شان و از اربعه طالع وقت تحویل اوقات
 و قیاس این عمل جای آوردند که طالع وقت تحویل اوقات بجهت احکام فصل شان و
 طالع برج ثابت باشد و حکم تمام سال از آنچه آن طالع کند و از اربعه طالع فصل

کواکب
 در وقت تحویل اوقات
 از جهت احوال آن برج
 در وقت تحویل اوقات
 در وقت تحویل اوقات

بجهت احوال آن برج

در وقت
 در وقت

دیگر استخراج نکند و اگر بروج در همدین باشد زایچه طالع وقت تحویل آفتاب
 بمنزله استخراج کند و حکم بقیمه الخسای از آن کند و حکم بقیمه از مال آن طالع
 وقت تحویل آفتاب بجل و معرفت هر یک از بروج منقلب و ثابته و ذوات الحکماء
 بعد ازین در باب شانزدهم بنایدانشاء الله تم و در اکثر تقاویم زایچه طالع از
 دست خصال مقدم بر مال یا حاصل نیز وضع کنند و از ادعای کام بسیار معتبرند
 و بعضی از منجمان در تقاویم نامته بجهت طالع تحویل آفتاب هر یک از بروج در تقویم
 همین زایچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی حقیقی از آن کنند و از جمله امور که در
 احوال در تقویم نام پیارند ایام مشهوره از تواریخ مشهوره که در میان اقسام
 کلی باشد و بعد از این که قبل از انصاف الالات کلی باشد از روز نویند چون ایام مشهوره
 بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت کنند و مطلع و متعارف اهل ابرمان نیست
 و آنچه متعارف است سبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست و واجب نبود که ایام مشهوره
 هر یک از تواریخ مشهوره و الا آنچه سبب شهرت آن شده در این کتاب یادیم
 تا ناظر تقویم را مفید باشد و بابت التوفیق بملک الکبائر و دیگر امور مشهوره
 عرب غره سیال عرب غره ماه محرم و در ذی قعدة عرب در این روز نوروز کند
 و بعضی طریقه و نشاط مشغول باشند ایام معدود از اصحاب نجات گویند
 روز اول محرم اما اگر تعیین ایام معدود از ایام رمضان نصب کرده اند
 بعضی ایام روزه که در ابتدا اسلام فرض بوده و بعد از حضرت رمضان منسوخ
 و از روز عاشورا است و سه روز در هر ماهی و آنچه در باب کرمیه قاذف الاقرب
 ایام معدود ذات واقع شده مفسران از ایام تشریق که در این خواهد آمد
 نصب کرده اند و وجه تمیز آن بمعدود ذات جهت طاعت عاشورا در محرم است
 عشور نیز گویند بخلاف الف و از روز را گویند که قبل از این محرم بوده و در اینجا
 آمده که کثیر تواریخ در این روز با تمام رسید و نور و صبر خست معقول در این روز

این کتاب در
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است

این کتاب در
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است

عاشورا
 قمری و شمسی
 ۱۴۰۰
 در این روز
 ۱۱۵
 صفر

و شب قدر را فرمود که ای آنکه ان شاء الله فی هذا اللیل لکن شب بارات را ظاهر می باشد
 و شب قدر را محرم می فرمود و لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در ماه رمضان
 است یا در غیر رمضان و بر تقدیری که مدعی رمضان باشد اختلاف کرده اند که در
 اول یا در عشر وسط یا در عشر آخر و بر تقدیری که در عشر آخر باشد اختلاف کرده
 اند که در کدام شب است و مشهور است که مذکور شد و بعضی گفته اند شرف و عزت
 باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی گفته اند که بعضی
 تقدیر است چه تعیین هر امر و در احوال و تقویر از بملکی در این شب واقع میشود
 عید فطر غرة شهر شوال است و عید ماخوذ است از عود بجهت آنکه هر سال
 مردم عود میکنند و چون محرم را بجهت آنکه حضرت آدم از اجین عود میکند
 بمحضرت پندکان در این روز شوال الفکر شب نبرد هم شوال است و این مختصر
 غاتم البقیه است که در حضور و کفار و غیر این شبانه مبارک خود دانست
 ظاهر ادویم فرمودند و قصه این قضیه مشهور است یا مرموع و معلوم است
 اصل است و اگر قصه است که در دنیا اول ذبح است و بعضی از فقها گفته اند
 که ایام غرامت که غریب معلوم شود بومرا لثوی که مشتمل ذوالحج است
 و توبه در انتخاب اوست و فکر کردن و توبه از توبه توبه بعضی گفته اند
 بجهت آنکه حجاج در این روز مشرو و سایر چهار پا را از آب میدهند و آب
 میدادند و بعضی گفته اند بجهت آنکه خوابی که حضرت خلیل در این زمان
 کردن حضرت اسمعیل دیده بود و تمام روز متفکر بود که چه کار کند تا آنکه
 آخر الامر ذبح حضرت اسمعیل و در روز عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد
 بومرا لثوی هم ذبح است و عرفه و وفات ائمه و بعضی است در مکه معتکف
 و از عرفه بجهت آن گویند که ملاقات خضر آدم و خواب بعد از مفارقت دینی
 انموضع واقع شده و یکدیگر را شناختند یا بجهت آنکه هر شیء انموضع

عید فطر

شوال الفکر

ایام مرموع

بومرا لثوی

بومرا لثوی

عید
ایام التبرق

عید
و افضل المثلث

یوم المبدأ هلند
بیت چدرم و غیره
تصدق انکسری
مهرتایر المومنین
بناور و دروم و غیره
یوم المصفا و کما
الایام و المومنین و غیره
ایام التبرق

و جواد و
بیت و غیره و الله اعلم

بهان کوزه بود و چون حضرت خلیل با موضع رسید از ایشان آفت و این
روز را عرفه بسمان گویند که حاجت در این روز با موضع می باید رفت و نماز
توفیق کند و بعضی گویند که چون در این روز حضرت ابراهیم قیصر خواب خود
شناختند این سبب این روز را عرفه گویند عید اضحی دهم ذوالحجه است و
اضحی جمع ضحاة است و آن کو میفند بر او گویند که در این روز قربان کند و بر حسب
این روز را اضحی گویند ایام التبرق روز باز دهم و دوازدهم و پیر دهم
ذوالحجه و دوازدهم و روز غر خوانند و باز دهم و دوازدهم و شروع التبرق
و پیر دهم و التبرق تھا و بعضی گفته اند که تبرق نماز عید است و آنرا در وقت
اشراق یکصد آوند و باقی ایام را بقیعت آن تبرق گویند و بعضی گفته اند که
تبرق خشک کردن گوشت است و آنجا چه مناکین حرم در این روزها گوشت
قربانی خشک میکنند و بعضی گفته اند تبرق مقام کردنت و آنجا چه حاجت
بجهت ادای مناسک است در این ایام توقف میکنند و آنجا بعضی گفته اند
تبرق بیابان شرق و غرب است چه اگر حاجت بعد از ادای مناسک بی جانب شرق
متوجه شوند عید علی پر خم میخوردیم ذوالحجه است بخوار نمائید که چون
پیغمبر ما خضر حاتم النبیین حبیب المومنین صلی الله علیه و آله از حجه الوداع
مراجعت نموده در موضعی که از اخدر پر خم گویند نزول اجلال فرمودند پس
فرمودند تا بعضی منبر چهار شترها بالا می برد بگردانند و خدا و بیایا ای تبر
افزود بر آمد و دست مبارک حضرت سلطان اول اعلی مرتضی گرفته آن
حضرت را با خود صوفی فرموده و در حضور محابه حضرت شاه مردان خلیفه
و وصی خود با مرانزد تم ساخت بعد از نزول ابر پر خم یا ابها آیتین بلغ ما
انزل الی اخره این امر واقع شد و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و شد
من کنت مولاه در این روز معروف و مشهور است ایام التبرق و دوازدهم

[Handwritten signature]

اسمہ علیہ السلام
ابن ابی نعیم
القاسم غلام
ابن ابی نعیم
اسمہ علیہ السلام

[illegible]

رجله و دم و پا و زدم است از هر ماه یعنی اتمام و قیامی جز است چه در شبهای
این ایام از اول تا آخر منافی شد و از حضرت شاه او بیاطلاع فیضه و انشا
و ایست که چون لحظه لغزشت بیرون و ایام هیچ سقوی و دیواری و پوش
در دنیا نبود افتاب و اعضای مبارک وی از گرد سپاه و ناک شده این
سبب آنحضرت وادانگی روی نمود بدوگاه بین باز آغاز تضرع و زاری کرد
دو حال چهره بل و باطل چیل نزول جلال نموده گفت ای آدم اگر خواهی این
سپاهی بشک و این شام غم بصبغ شادی بمل کرد دست و زوزه دل
پر آدم بعد از ادای شکر باری تم و زوال ایام ایض قصد صوم نمود چون
شب در آمد علی از بد ن مبارک وی بید شد چون روز دگر و زوزه کرد
نک و بگویم و زعمام اندام آنحضرت از اول طلب بیرون آمد این ایام
مشهوره تاریخ عرب و بعضی از سخنان روز ولادت و در حد حضرت است که
صلی الله علیه و آله و عا بعد که در زمان جو آنحضرت روی داده و همچنین
و کلام و عوفا و مرگ و زنده و علی این روز داخل ایام مشهور
دافته در تمام بیت نماید و لهذا گویم که کلام حضرت زبات تمام مرقه دا
میان دویم و ششم و ششم و بیستم و بیع اول و انتقال آنحضرت در دو
بیع اول دست داده و فتح بیت و ششم صفات و کلام حضرت زبات
پیروم در یک بوده و حضرت زبات آنحضرت صحابا خودم ماه رمضان و انتقال
ان خود بیت اباالین بیت یک ماه رمضان و کلام حضرت زبات و بیع جلدی
و انتقال آنحضرت هفتم صفر و در کفص مذکور است که انتقال آنحضرت ماطناک
ماه جمادی الاخر بوده و لهذا که و کلام حضرت زبات و جلدی پا و زدم
و رمضان و جماد الاخر و بیع جلد الا و اخیانکه و انتقال آنحضرت در سابع شهر
بوده و کلام حضرت زبات امام حسین بیع شعبان و اخیان و کلام حضرت زبات و کلام

و در روز بکر بکرانه رفته گرفتند کمال از سایان در اینست نغمه و بطریق
 سنت دارند سحایان روز کشته چهل و هفتم صوم گیر باشند و گویند
 که در این روز عیسی بر دوازده کوهی سوار شده بیست مقدس خواند و مردم را
 بفرمود عورت مشرق ساخت فصیح بپوشید چهل و ششم صوم گیر باشند و فصیح
 و سنگار و نمانده در این روز بود که قوم از حواریان استغاث نمودند که از حضرت
 عیسی القاسم زول مانند کنند و آن خوابی بود که از طاری اجرو یافت چهل و هفتم
 که در آن روز بود بر آن ناخ عدد و عقیقه و عذری سر که رنگ و سپید و در آن روز
 گفتند که حواریان دوازده تن بوده اند که در بادی بیست و شش صوم گیر باشند
 مشرق شده که در خدمت انصاری بر میان جان فتنه بودند و از کعبه اخبار روایت کرد
 اند که خبر که سوار شست و از آن بیعتی بنظر است چون این جماعت بشمار آنکه پیش از
 ملاقات حضرت عیسی بنامها بنشیند ملقب شد مومنون جو و تن شدند و اسامی
 ایشان اینست آسمون، یحیی، تومانی، یوفنا، مریم، فاطمه، بن عیسی
 یعقوب، انداقر، قلین، یعقوب، سرخس، جهم، الصلوات جمع چهل هفتم
 صوم گیر باشند و صاری گویند که عیسی را جووان الخروز و پشینه بکر بکر بکر
 جمع بردار کرد و از اجعه الصلوات خواند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از
 چهارده روز از قبر برآمد و صلات این سخن را دروغ گویند زیرا که در قرآن مجید
 میفرماید که و قولکم انا قلنا السلام من قول الله و ما قتلوه و ما صلبوه
 و لکن شبهه لهم و با آنهم میمانند که و ما قتلوه یقینا بل بغیر الله انیر و شبیه
 بود که چون انصاری را پای دزدان آوردند و در اثنای حال اقامت نکشف شد
 خلعت چنان استیلا نمود که در پاهای از دوش باز ماند در آن حال چنانچه ملائکه را
 ارمال نمود تا عیسی را از بند خلاص نمودند و بود که باعث گرفتاری انصاری بود
 بجای او معرفی کردند و انصاری را امامان بودند چون ظالم روشن گشت

فصل
 در بیان
 در بیان
 در بیان

عید چنگ بست و دو مرتبه پیاپی از او باشد استاد ابو یحییان بیرون دو گانه رفت
 و صاحب ریخته انجمن آورده اند که چنگ پادشاهی بود که دختران مردم را بر مرد کشید
 و از آنکه بکار وادان کردی بعد از آن رخت شوه را دی و در آن ماه هشت برادر
 بودند و پادشاه را نشاندند ملک خواهر پنهان طبع کرد برادر دختر از غلبه حنف خود
 بدست از آن بیاز است و عوض خواهر بمضجع پادشاه درآمد و چون ملالت خوانست که
 دست باورساند بر جت و اقس شهور ملک با باب خیر فروشانید و بیت القدر را
 از شر آن تا پاکت بال ساخت بر مردم شادها کردند و انور و العید ساختند
 عید چنگ بست و اول کانون اول باشد نصاری گویند که در این روز بود که روح
 بصورت جانی خورشید و در وقت غروب ظاهر شد و مردم را و محبت شد گفت ای
 آهو دلاور من کیست یقینا پس روح القدس را در بریم جمیده او را بوجود روح
 بشاری داد و صنعت و شرح روح سلطان آورده از حکم مغرب نقل نموده که
 بشارت مریم بوجود عیسی در بطن او است و نیم از زوایا واقع شد قاصم کولی
 ۲۰ قنبر با اولاد است لکن با امیال از بعضی نبوی که ولادت عیسی در آن شب ظهور یافته
 شب بیست و نیم کانون اول بوده و غنچه نما ناد که در شب ولادت عیسی بخلاف
 بیاز است شهور دانسته مذکور شد و صاحب کشف الحقایق گویند که بعضی گفته اند که
 از کانون اول که در فرقه قریب به المقدس که از انامه الخلیل گویند و
 از انجمن ترنایا از انصاف گویند عید چنگ بست و اول کانون اول از او باشد بعضی
 و بعضی فلقد اس گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشانست و حکم مغرب
 که این روز او سال رویا داشت و رخ شمشیر کانون اول از او خارج نموده است
 بدل از همه و نون و حاء مهمله خیمه که در ماند و صاحب کشف الحقایق گفته است که
 معنی رخ طلوع است و مراد طلوع علی است از هر روز که مردی در سنوات طاعت
 انجمن گویند که یکی از کانون عیسی را بانام شست و بعضی دیگر گویند که مریم حضرت

عید چنگ بست
 یکم ایام

عید چنگ بست

رخ

[illegible]

باب هجدهم در بیان دشت و چون ز آب برین آمدند فتح القدس صورت کوثری
و برپوش و استاد ابورحمان در کتاب تفسیر آورده که ذکر نام هر صبی ز آب کوثر
دشت بماند است که ترسانان فرزندان خود را چون سولد شوند بان عمل دهند
چون کسی بدین صبی زاید چون اول او را بان آب خوشید نصاری شود عید کس
دویم شیطان وان روزی که صبی بکشد از آمد و میل نام معبد نصاری سقوط
چون آنگاه که غم شیطان با غد سقوط چرخ درونی بخارودم شیطان با شد سقوط چرخ
سپید است و یک شیطان با شد در جانب چپ شد و در شش با شد بعد از آن افکار شیطانی
شود و در دستان و جبهه در دست افکار قرار گویند و غم ایشان چنانست که در این
ایام شد جبر از جانب بالا چنانها سفل اول بود و صاحب محل التوریم و صاحب
کوثرید بره اول در دهن افکند و جبر دوم در آب مختلف در سطح پنج عکس
آورده یعنی جبر اول آب گرم گردد و جبر دوم زهری و جبر سیم با غلظت در افکار
افکند و قوت با عکس در آید استاد ابورحمان گویند که زمینان گفته اند که با این
شکم زهری کم شود و از وی غایب است اما خدا این غوری که در علم خود آورده
نفاک آورده در تهریف جبار یعنی فرموده که مصداق این قولست و ان الله یست
مع من بر آورده فروخته و تفریق هر خانه بکشد فروخته زبانه و اعراب گویند که
بر اثر طایفه این نام از سقوط بعضی از انوار فرات و در این ایام و مضطرب گویند که
سقوط چرخ اسرار افادت و هر چه که باقی و کوفه در میان تاریخ زهری و تابان چرخ
شیمی جبهه است تعاقب پیدا می شود پس ظاهر است که در سقوط چرخ از این ایام
شد اول ایام محجوب نیست و ششم شیطان وان هفت بعد بود و در این روزها
مولای از تنبری نباشد هر خواند در روضه الصفا آورده که ایام همچو که نهان
خبرستان بخار ویم بیت میکند بخار تا از ایام است که قوم غدا بدعا و مؤد
لاک شدند و مقیم این اوقات با ایام محجوبان شد که در حال محجوبی طایع پس زهری

[illegible]

از آن قوم بر زمین دهنه قرار گرفت و در عهد و ان توحه میگرد و دهنه ششم با دهنه
 صعب دو انجا و دیده او را بیاد آن ساقی لا حق ساخت و بعضی گویند از سر ما برد
 و لهذا بر او الجوز بن کوبند و در زمان عید مذکور است که آن هفت شعبه هفت
 بوده و در حجاج جوهری ان بعضی امر انست نقل کرده که نزد عربین و زوات و استاد
 ریجان گفته که ایام جوزیت بلکه ایام عجرات یعنی اخر زبلا که این روزها اخر
 است و یعقوب بن اسحق الککبی و عبد بن علی الحاسب که شهرت به این نام گفته اند
 که سبب تغییر مواد این ایام است که افکار این را بر تو و هر سراج خودی بر دهنه
 محبت پس براد همان مستقیمه یعنی نماز که این وقتی درست باشد که اوج در او اخر
 جوز باشد میل از جوجا بیت و نیم نیاں بود چکم مغربی در پنج صفر
 آورده که بیت و چهارم خرافت و ابو ریحان در تنهیم آورده که جوجا یعنی بیت
 و ظاهر است که جوجا نیز از حضرت میگوید بکر بوده است که ثلث بن جویی نمود
 آنکه احباب ریحان ملا حضرت جوجا علی حذره ذکر کنند مستوفان قول اول ریاح
 بول ریح محرم امارات و ان چهل روز است و در پنج چکم مغربی بیت امارات
 و بول جمع بارح است و در حجاج آورده که بارح مادر است و این روز و نقل کرده است
 که ابو ریح السما الکاثر من اول الصیف صاحب عمل التوفیق که عرب از طلوع
 ثیابا طلوع حق زمان ریاح بولج دانند و ان قریب چهار ماه است و این ریاحوا
 این سبب بولج خوانند که منافذ که ایدان زالمو ابطولج ان منقو یا اختاریدان
 مشرق شمال طلوع میکند و طرف شمال را بخا و بولج خوانند میل از جوجا
 است و یکم خبر ان باشد که ان هر تو ما سیم تموز بود معتد در شرح نوح سلطان
 ان صاحب کشف الخفا نقی نقل کرده که ذکر ان جمعی مذکور است و این است که شخصی
 اورا فضاقت تمام بود و باشد روزی که منسوب او بود و او را معابد خود در آن روز
 ذکر میکند و همچنین بود و در آن زمان تا وقتی که نوبت بزرگ شمری بکر شد و او

و این
 است که

و این
 است که
 اول ریاح
 بولج

و این
 است که
 اول ریاح
 بولج

ذکر ان سرقا

از اول ماه محرم

و هر موی که در آمدت تولد شود بنام الفصحی کند که نوبت ذکر آن بود و بر تنه
ذکر آن فرو تراست از تنه عید اول یا آخر یا حقی نوزدهم نوزدهم بود و از هفت
بود که در آن آغاز شکستن گونا بود و بعضی ایام با خون گویند و بعضی از حیوان
لغت گفته اند که معنی این لغت شدت حار است و صیف و از اشعار حکیم اخوی
این معنی نیز مفهوم میشود و بعضی گویند با خون لغت است و نانی یعنی روزگار
از موده و از احوال این ایام است که لبر هوای باقی مال کشد استاد ابو یحیی که
که ایام با خون هفت نوبت است و این ایام ما خود است از بخت و بخت معنی حکم
نیز که صاحب تجربه از آن روزها حکم کند بر احوال ماههای خزان و زمستان و
اول روز از آن دلیل قهرین الوقت و دوم دلیل قهرین الاخر تا آخر میرد و
روزی حادث شود از منبع و باران و باد انما مهابت همچنان بود و بعضی گفته اند که
روز اول و دوم ماه اسد است و روز دوم دلیل ماه سنبله و همچنین تا روز هشتم
که دلیل ماه حوت و مناجات القوم آورده که اگر در اول این هفت روز باد و
باشد زمستان آفتاب سرد بود و باران و نم باشد و اگر خشک گذرد و اگر در
آخر این هفت روز باد و آفتاب شد زمستان آفتاب اول خشک گذرد و آخر سرد و
یاسد و اگر در تمام هفت روز باد و آفتاب شد زمستان سرد گذرد و ایام بود
و گویند که مصریان در ایام با خون را حکم کنند بر احوال زراعت و چگونه محصولات
صومرا و دستهای اول و آخر و از احوال صوم سیده نیز گویند بهر مازت و
سیده است و سید طبر گویند عید و فصلی ششم این بود و گویند که در این روز و
تجلی کرد بر جوانان و نهان بر روی طباخ و ظاهر کرد و در پنج مغرب آورده
تخلی عید و حضور موی طایر با او در طوبی بنیاد بود فطر طاعت عمر که از هر
ای بود پس مدت صوم ملوک و عید چهارده روز بود اقول جستن با در صوم و
خریدن باشد عید نوروز بدن با در صوم بخار بود و عید شکستن کر شاه ایلول

از اول ماه محرم
تا آخر ماه محرم
تا آخر ماه محرم
تا آخر ماه محرم

باب یازدهم و حق سبحانه تعالی را شکر گوید و فرمود تا هر سال چنین کنند و تا
سبب این بود که آن روز و روز ملک و نور روز خاصه و نور روزی را نام نهادند
نور روز اول و نور روز خانه گویند کابر از نور روز اول تا نور روز ویم حاجهای
مردم را میدهند و نور روز ویم زندانیان را با طلاق فرمائند و ندی
بر طواف عفو گردانند و بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدند ایا نکاه
روز دهم فرود نیامده بود و نام روز دهم را بخت فرس نام گویند چنانکه بعد
از این مذکور شد و گویند که این فرشته ایست که بر باب موکل است پس اگر در
روز دهم باران یا آنگاه مرده باشد پس مردان و عذاب در آیند و اگر باران نیاید
یا آنگاه زمان باشد و زنان ببار در آیند و انعام را بر خود شکون دانند
این یزدان پیر و هم پیر نامه بود و حق عز و جل همین روز است و وجه
او است که گویند چند سال باران نیامد و در این روز جماعت دعا کردند و در
وقت باری باران فرستاد و همان سبب مردم فشا و شادی کردند و آب بر
دینش و هر سال که بدان محل بسکاب بر یکدیگر ریختند و شادی کردند
و الحال در بعضی شهرهای عراق و فارس این رسم می دارند لیکن در شهر
نیرماه جلای وانه روز دهم فرستاد و پیران نیز خوانند و گویند و این روز ویم
یا افراسیاب صلح کرد بشما آنکه افراسیاب یکسر پرتاب از ملک جویش بوی دهنش
حکام بر عتق از اودییه برگرداند و در وقت طلوع آفتاب دشمنان را از جبال
پیرکان خاده بطرف شرق انداخت و حرارت آفتاب از او منهدم کرده و در حد فلات
و سایر و شاعرین باب گویند نظم از آن خوانند در کاف که از امل
بر و انداخت و پیر الکمد علی الزور و الله یست بعد فضل این قضیه تا اول
کرده اند مهرگان عامه شازده مهرماه بود فارسینان این روز را تعظیم کند
بجهت آنکه مخالف طایع بود و شاد میگرد و خلافت از او در عذاب بود ندی

ایا نکاه

نور روز دهم

دندان مولود

عظیم

نور روز دهم

نور روز دهم

نور روز دهم

نور روز دهم

نور روز دهم

نور روز دهم

در این روز فریدین اورا بگرفت و در نهین یا بل بند کرد و بگوید دعا و نذر فرستاد
 دلش نهمه بشکر مشغول شد تا بعد از آن باو سیان هر سال در این روز نذر می کند
 و بوقت طعام و شراب تا به تمام زندان سخن می گفت و همه روز بشکر مشغول
 بودند **مهرگان** **خامنه** ۱۲ ماهه بود و این روز نذر نیز تقسیم کند بر قیاس نوروز
 و خاصه در کوی بیخ اول از ماه بود صاحب روضه الحین و همچنین صاحب
 الخواجه و سبب شده تا این روز خسته اندند بر منحل و اینهاست که حکایت کنند
 که با دشتا هان هم در این روز از دکان کین ولایت خود هر سال بطریق خراج یکدم
 میستاند تا آنکه شخصی کوشه کوچکی بر چارپای بنشسته باغچه مردان غلامان
 پادشاه که تابع او بوده اند و کوبند در آن محل کوسه کلانگی در دست گرفته و چون
 در دست بگردد خود را بدان مروحه باد زدی باز هر کانی یکدم باین روش
 ستانید و همچنین یکم بودی که اگر مازان در نزد آن یک ساعت عمل می
 نمودند کوسه حکم بغارت دکان ایشان میکرد و از صبح تا نماز پیشین هیچ
 جمع میشد تعلق و بکار پادشاه میداشته و از اوقات تا نماز دیگر حق التعمیر
 کوسه و غلامان بحصول هر سیده اما اگر کوسه بعد از نماز دیگر کو نظر
 مازان باز در آنجا افتد که توانست بروی زدن و طواری بگوید هیچ کس
 باز خواست نکود تا چون هر سال در این روز این واقع میشد این روز کو بیخ
 شهرت یافته بجهت این دویم همه آن باشد فرسیان در این روز سپید باشد بخود
 تا حفظ بهر اید و بعضی بلاد همسان کنند بخوردنی که در وی جیع خوابان
 باشد شب سنگ سپید و دوم بهمن ماه باشد سده باغ ایشان اقش باشد
 گویند و چنین آورده اند که چون فریدین در خطا از خطیر یافت مردم او را قتی حقست
 و سیاست هر چه مستر جیان بود بیکروا از آنجمله خطا که خطای بود اما نایل تا
 که در زمان او مردم کشتی و مغروران خطا از خطا آنکه شهور است پند

صحن
 مهرگان
 کو بیخ

در این روز فریدین اورا بگرفت و در نهین یا بل بند کرد و بگوید دعا و نذر فرستاد
 دلش نهمه بشکر مشغول شد تا بعد از آن باو سیان هر سال در این روز نذر می کند
 و بوقت طعام و شراب تا به تمام زندان سخن می گفت و همه روز بشکر مشغول
 بودند **مهرگان** **خامنه** ۱۲ ماهه بود و این روز نذر نیز تقسیم کند بر قیاس نوروز
 و خاصه در کوی بیخ اول از ماه بود صاحب روضه الحین و همچنین صاحب
 الخواجه و سبب شده تا این روز خسته اندند بر منحل و اینهاست که حکایت کنند
 که با دشتا هان هم در این روز از دکان کین ولایت خود هر سال بطریق خراج یکدم
 میستاند تا آنکه شخصی کوشه کوچکی بر چارپای بنشسته باغچه مردان غلامان
 پادشاه که تابع او بوده اند و کوبند در آن محل کوسه کلانگی در دست گرفته و چون
 در دست بگردد خود را بدان مروحه باد زدی باز هر کانی یکدم باین روش
 ستانید و همچنین یکم بودی که اگر مازان در نزد آن یک ساعت عمل می
 نمودند کوسه حکم بغارت دکان ایشان میکرد و از صبح تا نماز پیشین هیچ
 جمع میشد تعلق و بکار پادشاه میداشته و از اوقات تا نماز دیگر حق التعمیر
 کوسه و غلامان بحصول هر سیده اما اگر کوسه بعد از نماز دیگر کو نظر
 مازان باز در آنجا افتد که توانست بروی زدن و طواری بگوید هیچ کس
 باز خواست نکود تا چون هر سال در این روز این واقع میشد این روز کو بیخ
 شهرت یافته بجهت این دویم همه آن باشد فرسیان در این روز سپید باشد بخود
 تا حفظ بهر اید و بعضی بلاد همسان کنند بخوردنی که در وی جیع خوابان
 باشد شب سنگ سپید و دوم بهمن ماه باشد سده باغ ایشان اقش باشد
 گویند و چنین آورده اند که چون فریدین در خطا از خطیر یافت مردم او را قتی حقست
 و سیاست هر چه مستر جیان بود بیکروا از آنجمله خطا که خطای بود اما نایل تا
 که در زمان او مردم کشتی و مغروران خطا از خطا آنکه شهور است پند

در این روز فریدین اورا بگرفت و در نهین یا بل بند کرد و بگوید دعا و نذر فرستاد

کردی و از فریدن بگرفت و خواست که او را بقتولتی که بدتر از آن نباشد
 طباخ گفت ای بادشاه جوان بخت در زمان ضلالت هر دو زبان کن از دو کمر کن
 میداده اند که کشم از او بیکره ام تو باید که باین سکی که کرده ام بر عمل نمائی و
 صدق این سخن را انکس از مردم بنام بکوه دعا و ندب ماند فریدون با نکر سوار شد
 متوجه کوه شده تا انگرود را بفرمان آورد و چون مقصد نزدیک رسید شب
 آمد و راه را که کرد ندیش بفرمود تا افسار را فروختد و مردم که پیته چون آتش
 بدین متوجه شدند و خلقی عظیم از آزاد کردگان طباخ جمع کردند و فریدون در شب
 شاد بجا کرده چنی فرمود طباخ را و همگان نام کرد یعنی نزدیک کبر ان و دیگر
 سال فرسیان در این شب آتش را فروختد و حال او بعضی بلاد ایران قاعده مرغی
 لیکن دردم هم بمناه جلالی و نقل کرد و این باب آتش که هوشنگ که او را چرخان
 آدم چنی دانند و کوه اصل طبرستان را باید بدو چون هر که او را ندیده بود
 متوجه شد کتب جمیع طاقولان تابع ما می اند ما که این جانور دشمن ما است که
 از خطا طاعت ما کپیده است و سکی برداشته صد انما کرد و او کبر ان شد
 و دیگر غرض نهان شد و چون سنگ بجانب او انداخت سنگ خطاشده بر سنگ
 آمد و ملاقات چرخین آتش جنبه بران خطا افتاد و مار و بخت چون آتش علم زد
 هوشنگ چون هر که آتش ندیده بود از هوش برفت و بعد از افاق کف هانا این
 نور خداست که دشمن ما را اهلک کرد پس از آن قسیمی دانسته بر سر کوه اصل
 از آن عصر تا بر شش عشر زاد در میان فرسیان شیوع یافت و از بخت چرخین
 و آتش بسته نام داد و شعر ملک الکلام فردوسی طوسی بر این مقال شالیت
 شب امیر از هفت آتش بوه همان شاه دو کرده شان انکوه یکی چن کرد آتش
 باده خود سه نام انجش فرزند کرد هوشنگ مانند این سه باد کار بوفاد
 چون او در شهر بار و صاحب حل القوم کو ملک انشایان همت سه کو بند که بنام

چنان که در این کتاب از این طایفه از انکس است

چنی از این طایفه است که در این کتاب از این طایفه از انکس است

این کتاب در این طایفه از انکس است

شب پنجاه روز بنویسد باشد با این بر ۲۲ ماه باشد گویند هفت سال و در آن
 باد نیامد و این روز شبانی پیش کسی مدد گفت که دوش اعتقاد باد آمد که موی درشت
 کوفسندان بچسبند پس در آن روز خطاط و خوشی کردند و آن روز باد بره شهرت کرد
 که هفتاد و نه در کتب مملو می مذکور است و در قرآن مجید حق سبحانه عالم را پیش
 آفرید بخوس از کار نی که منسوب برود شست حکمت است نقل کند که خدای تعالی عالم را
 پیشگاه آفرید اول گاه اول یا زدم دی بود اول گاه دوم یا زدم اسفند و پنجاه
 و اول گاه سیم یا زدم ششماه بود و اول گاه چهارم یا زدم خرداد ماه و اول گاه پنجم
 یا زدم شهریور ماه و اول گاه ششم یا زدم آبان ماه که اول خشت مستقر باشد و هر گاه پیش
 باشد در دشت در کباب خود چنین گفته است که در کباب اول خداوند است اسماء از اول
 و دوم بر او و سیم نهین ماه و چهارم بنات را و پنجم بهایم را و ششم افشار را
 و هفتم از اهل فارس و هشتم از بزرگان کند و خاها آراسته کند و با هو و طریقه تمام
 نمایند و بعد از این تمام بر تقدیر است که خف در آغل آگاه باشد و تعیین گاه هفتاد و نه
 از پنج اهل خانقاه منقول است و گوشتیاری جلی و پنج جامع آورده که اول گاه اول و دوم
 بهشت ماه و اول گاه دوم بهشت ماه و اول گاه سیم یا زدم شهریور ماه و اول گاه چهارم
 یا زدم مهر ماه و اول گاه پنجم یا زدم آبان ماه و اول گاه ششم یا زدم آذر ماه و اول گاه هفتم
 یا زدم دی ماه و اول گاه هشتم یا زدم بهمن ماه و اول گاه نهم یا زدم اسفند ماه و اول گاه
 و چنانکه عقیده مسلمانان بر اینست که روز جمعه زان شب تا صبح خود نمودن
 همچنین اعتقاد فارسیان چنان بود که در این ده روز نیت و دعا کردن بهتر است
 و گویند در این مردگان خیر یابند و مؤمنان در بهشتان و کرامت با هم مجاورت مردگان
 خوانند و شستن و قهقهه کردن در نیمه اهل فارسیان پنج اسفند ماه باشد و در کباب
 الخلوفا آورده که در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب فارسیان سه روزه
 نویسند از برای دفع مضرت همام و از برای سه و در او زمانه حسابند و چهارم که خداوند

در این روز شبانی پیش کسی مدد گفت که دوش اعتقاد باد آمد که موی درشت
 کوفسندان بچسبند پس در آن روز خطاط و خوشی کردند و آن روز باد بره شهرت کرد
 که هفتاد و نه در کتب مملو می مذکور است و در قرآن مجید حق سبحانه عالم را پیش
 آفرید بخوس از کار نی که منسوب برود شست حکمت است نقل کند که خدای تعالی عالم را
 پیشگاه آفرید اول گاه اول یا زدم دی بود اول گاه دوم یا زدم اسفند و پنجاه
 و اول گاه سیم یا زدم ششماه بود و اول گاه چهارم یا زدم خرداد ماه و اول گاه پنجم
 یا زدم شهریور ماه و اول گاه ششم یا زدم آبان ماه که اول خشت مستقر باشد و هر گاه پیش
 باشد در دشت در کباب خود چنین گفته است که در کباب اول خداوند است اسماء از اول
 و دوم بر او و سیم نهین ماه و چهارم بنات را و پنجم بهایم را و ششم افشار را
 و هفتم از اهل فارس و هشتم از بزرگان کند و خاها آراسته کند و با هو و طریقه تمام
 نمایند و بعد از این تمام بر تقدیر است که خف در آغل آگاه باشد و تعیین گاه هفتاد و نه
 از پنج اهل خانقاه منقول است و گوشتیاری جلی و پنج جامع آورده که اول گاه اول و دوم
 بهشت ماه و اول گاه دوم بهشت ماه و اول گاه سیم یا زدم شهریور ماه و اول گاه چهارم
 یا زدم مهر ماه و اول گاه پنجم یا زدم آبان ماه و اول گاه ششم یا زدم آذر ماه و اول گاه هفتم
 یا زدم دی ماه و اول گاه هشتم یا زدم بهمن ماه و اول گاه نهم یا زدم اسفند ماه و اول گاه
 و چنانکه عقیده مسلمانان بر اینست که روز جمعه زان شب تا صبح خود نمودن
 همچنین اعتقاد فارسیان چنان بود که در این ده روز نیت و دعا کردن بهتر است
 و گویند در این مردگان خیر یابند و مؤمنان در بهشتان و کرامت با هم مجاورت مردگان
 خوانند و شستن و قهقهه کردن در نیمه اهل فارسیان پنج اسفند ماه باشد و در کباب
 الخلوفا آورده که در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب فارسیان سه روزه
 نویسند از برای دفع مضرت همام و از برای سه و در او زمانه حسابند و چهارم که خداوند

در این روز شبانی پیش کسی مدد گفت که دوش اعتقاد باد آمد که موی درشت
 کوفسندان بچسبند پس در آن روز خطاط و خوشی کردند و آن روز باد بره شهرت کرد
 که هفتاد و نه در کتب مملو می مذکور است و در قرآن مجید حق سبحانه عالم را پیش
 آفرید بخوس از کار نی که منسوب برود شست حکمت است نقل کند که خدای تعالی عالم را
 پیشگاه آفرید اول گاه اول یا زدم دی بود اول گاه دوم یا زدم اسفند و پنجاه
 و اول گاه سیم یا زدم ششماه بود و اول گاه چهارم یا زدم خرداد ماه و اول گاه پنجم
 یا زدم شهریور ماه و اول گاه ششم یا زدم آبان ماه که اول خشت مستقر باشد و هر گاه پیش
 باشد در دشت در کباب خود چنین گفته است که در کباب اول خداوند است اسماء از اول
 و دوم بر او و سیم نهین ماه و چهارم بنات را و پنجم بهایم را و ششم افشار را
 و هفتم از اهل فارس و هشتم از بزرگان کند و خاها آراسته کند و با هو و طریقه تمام
 نمایند و بعد از این تمام بر تقدیر است که خف در آغل آگاه باشد و تعیین گاه هفتاد و نه
 از پنج اهل خانقاه منقول است و گوشتیاری جلی و پنج جامع آورده که اول گاه اول و دوم
 بهشت ماه و اول گاه دوم بهشت ماه و اول گاه سیم یا زدم شهریور ماه و اول گاه چهارم
 یا زدم مهر ماه و اول گاه پنجم یا زدم آبان ماه و اول گاه ششم یا زدم آذر ماه و اول گاه هفتم
 یا زدم دی ماه و اول گاه هشتم یا زدم بهمن ماه و اول گاه نهم یا زدم اسفند ماه و اول گاه
 و چنانکه عقیده مسلمانان بر اینست که روز جمعه زان شب تا صبح خود نمودن
 همچنین اعتقاد فارسیان چنان بود که در این ده روز نیت و دعا کردن بهتر است
 و گویند در این مردگان خیر یابند و مؤمنان در بهشتان و کرامت با هم مجاورت مردگان
 خوانند و شستن و قهقهه کردن در نیمه اهل فارسیان پنج اسفند ماه باشد و در کباب
 الخلوفا آورده که در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب فارسیان سه روزه
 نویسند از برای دفع مضرت همام و از برای سه و در او زمانه حسابند و چهارم که خداوند

مرفق چنانچه تواند
ایام ماه جلال ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی
محمد و آله الطیبین
الطاهرات
و علیهم السلام
و بعد

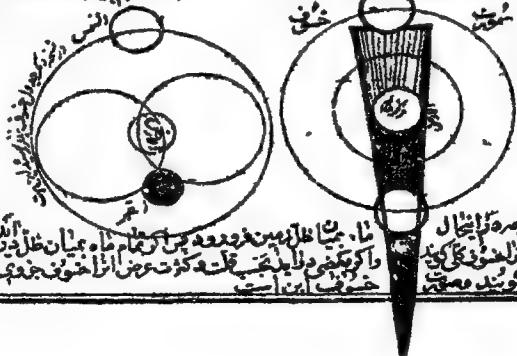
بود خالی گذارند و بعضی گفتند آنکه نوشتن مقدمه کرم و رسم فارسیان نیست بلکه
پنج بیت حدیث که عوام بکار می دارند و آن بر این وجه است هیچ قرنه قرنه عمری لحا
قرمه و بعضی گویند که او بدین در این روز طلما افروزد و سوم جوانان را ببینی و تو
ای که مقدمه نوشتن از پیش از این بدوشت آنکه فارسیان در این مقدمه بنویسند که بنام
و بلام بنی امیر من و عرب در این مقدمه بنویسند که سلام علی نوح فی العالمین
و جمعی هم از بدین رانج خوانند و بعضی از اهل فرس این روز داور دیگران گویند
بسی آنکه زبان دایره زنده و هر آن قسطنطنیه و ندو مطالبها میگردند ذکر
ایام شریفی که مبینی که موضع افنا است خود گذر سلطانی و بعضی
که افنا به نصف النهار و از افنا به دجه اول بعد از طلوع آنکه در طالع
مقد دایره شود و نوبت خواهد شد برای اول از زود که افنا به روز
شرف بود غایت بی هیچ و او بود اول ایام مطهر و سید شمس است
۲۱ دجه عقب از آخر طوره و زود بود آغاز کارهای خوب و از این
فصل کن و از این زود و همچنین سله و نوبت بخواند چنانکه ایشان اول
بود غایت قوت که با به اسد بود اول فصل خزان اول بهمن باشد اول
چهارم تان اول یک بود شب یک آن به شمس باشد یک بود و بعضی گویند از
قول است و از بیاید خمرات غایت قوت و نوبت دلو بود نوشتن مقدمه کرم
هم اهل اندیشم حقیقت بود و هندوان دایره زنده کرم نویند و گویند که
پنج بیت حدیث دارد و اهل عراق اول بهمن هر یک از این را بنویسند و اهل
دایره و تقویم نویند و دیگر از جمله اهل هند که گفتگو بر میان و مؤامره
خسوف و کسوف است چون خادش خوف و کوف دایره بنویسند و هر که را تحقیق
از غایت یافتن این نوبت تحقیق هر یک از سبیل اختصار و توضیح اما خوف
چون قرنه فیه و حست که در غلط چنانکه قبل از این درایه هم مذکور شد

و بعضی گویند که
در این روز
بسی آنکه زبان
دایره زنده و
هر آن قسطنطنیه
و ندو مطالبها
میگردند ذکر
ایام شریفی
که مبینی که
موضع افنا است
خود گذر سلطانی
و بعضی
که افنا به
نصف النهار و
از افنا به
دجه اول بعد
از طلوع آنکه
در طالع
مقد دایره
شود و نوبت
خواهد شد برای
اول از زود که
افنا به روز
شرف بود
غایت بی هیچ
و او بود
اول ایام
مطهر و سید
شمس است
۲۱ دجه
عقب از آخر
طوره و زود
بود آغاز
کارهای خوب
و از این
فصل کن و از
این زود و
همچنین
سله و نوبت
بخواند
چنانکه
ایشان
اول
بود
غایت
قوت که
با به
اسد بود
اول
فصل
خزان
اول
بهمن
باشد
اول
چهارم
تان
اول
یک بود
شب
یک آن
به
شمس
باشد
یک
بود
و بعضی
گویند
از
قول
است
و از
بیاید
خمرات
غایت
قوت
و نوبت
دلو
بود
نوشتن
مقدمه
کرم
هم
اهل
اندیشم
حقیقت
بود
و هندوان
دایره
زنده
کرم
نویند
و گویند
که
پنج
بیت
حدیث
دارد
و اهل
عراق
اول
بهمن
هر
یک
از
این
را
بنویسند
و اهل
دایره
و تقویم
نویند
و دیگر
از
جمله
اهل
هند
که
گفتگو
بر
میان
و مؤامره
خسوف
و کسوف
است
چون
خادش
خوف
و کوف
دایره
بنویسند
و هر
که
را
تحقیق
از
غایت
یافتن
این
نوبت
تحقیق
هر
یک
از
سبیل
اختصار
و توضیح
اما
خوف
چون
قرنه
فیه
و حست
که
در
غلط
چنانکه
قبل
از
این
درایه
هم
مذکور
شد

و بعضی گویند که
در این روز
بسی آنکه زبان
دایره زنده و
هر آن قسطنطنیه
و ندو مطالبها
میگردند ذکر
ایام شریفی
که مبینی که
موضع افنا است
خود گذر سلطانی
و بعضی
که افنا به
نصف النهار و
از افنا به
دجه اول بعد
از طلوع آنکه
در طالع
مقد دایره
شود و نوبت
خواهد شد برای
اول از زود که
افنا به روز
شرف بود
غایت بی هیچ
و او بود
اول ایام
مطهر و سید
شمس است
۲۱ دجه
عقب از آخر
طوره و زود
بود آغاز
کارهای خوب
و از این
فصل کن و از
این زود و
همچنین
سله و نوبت
بخواند
چنانکه
ایشان
اول
بود
غایت
قوت که
با به
اسد بود
اول
فصل
خزان
اول
بهمن
باشد
اول
چهارم
تان
اول
یک بود
شب
یک آن
به
شمس
باشد
یک
بود
و بعضی
گویند
از
قول
است
و از
بیاید
خمرات
غایت
قوت
و نوبت
دلو
بود
نوشتن
مقدمه
کرم
هم
اهل
اندیشم
حقیقت
بود
و هندوان
دایره
زنده
کرم
نویند
و گویند
که
پنج
بیت
حدیث
دارد
و اهل
عراق
اول
بهمن
هر
یک
از
این
را
بنویسند
و اهل
دایره
و تقویم
نویند
و دیگر
از
جمله
اهل
هند
که
گفتگو
بر
میان
و مؤامره
خسوف
و کسوف
است
چون
خادش
خوف
و کوف
دایره
بنویسند
و هر
که
را
تحقیق
از
غایت
یافتن
این
نوبت
تحقیق
هر
یک
از
سبیل
اختصار
و توضیح
اما
خوف
چون
قرنه
فیه
و حست
که
در
غلط
چنانکه
قبل
از
این
درایه
هم
مذکور
شد

و بعضی گویند که
در این روز
بسی آنکه زبان
دایره زنده و
هر آن قسطنطنیه
و ندو مطالبها
میگردند ذکر
ایام شریفی
که مبینی که
موضع افنا است
خود گذر سلطانی
و بعضی
که افنا به
نصف النهار و
از افنا به
دجه اول بعد
از طلوع آنکه
در طالع
مقد دایره
شود و نوبت
خواهد شد برای
اول از زود که
افنا به روز
شرف بود
غایت بی هیچ
و او بود
اول ایام
مطهر و سید
شمس است
۲۱ دجه
عقب از آخر
طوره و زود
بود آغاز
کارهای خوب
و از این
فصل کن و از
این زود و
همچنین
سله و نوبت
بخواند
چنانکه
ایشان
اول
بود
غایت
قوت که
با به
اسد بود
اول
فصل
خزان
اول
بهمن
باشد
اول
چهارم
تان
اول
یک بود
شب
یک آن
به
شمس
باشد
یک
بود
و بعضی
گویند
از
قول
است
و از
بیاید
خمرات
غایت
قوت
و نوبت
دلو
بود
نوشتن
مقدمه
کرم
هم
اهل
اندیشم
حقیقت
بود
و هندوان
دایره
زنده
کرم
نویند
و گویند
که
پنج
بیت
حدیث
دارد
و اهل
عراق
اول
بهمن
هر
یک
از
این
را
بنویسند
و اهل
دایره
و تقویم
نویند
و دیگر
از
جمله
اهل
هند
که
گفتگو
بر
میان
و مؤامره
خسوف
و کسوف
است
چون
خادش
خوف
و کوف
دایره
بنویسند
و هر
که
را
تحقیق
از
غایت
یافتن
این
نوبت
تحقیق
هر
یک
از
سبیل
اختصار
و توضیح
اما
خوف
چون
قرنه
فیه
و حست
که
در
غلط
چنانکه
قبل
از
این
درایه
هم
مذکور
شد

کثیر عیقل است و کاسب خود را غنای هر آینه بیست شعلای آفتاب کبریا
افندد و من نماید و چون که او هر پیر کیفت است که عالمه او را عملی و حلالی
بجهت آفتاب برافراشته شود و چون جمیع آفتاب از جرم او را عظم است چنانکه
در ابعاد و اجزاء مبین شده لاجرم قتل او را محرومی افکند باشد و بر صد حیثیات
معاصر گردیده اند که دامن قتل آفتاب زهر و سید است چهره و فلک قمر او را
و بیست تمام باشد و اما آنرا که در مقابل آفتاب حرکت نماید چنانکه اگر آفتاب
فوق او را بر دوش خود خطی تحت او را باشد و اگر آفتاب تحت او را بر دوش خود خطی
از او می باشد و چون هر که از آفتاب آفتاب می باشد و در هر دو جهت
در هر دو جهت هر آینه هم حرکت نماید و در هر دو جهت آفتاب باشد چنانکه خط
پایه بر افشاده است خطی است که در هر دو جهت آفتاب باشد و در هر دو جهت آفتاب
الزم بود و چون در هر دو جهت آفتاب باشد و در هر دو جهت آفتاب باشد
در هر دو جهت آفتاب باشد و در هر دو جهت آفتاب باشد و در هر دو جهت آفتاب
بر هر دو جهت آفتاب باشد و در هر دو جهت آفتاب باشد و در هر دو جهت آفتاب
خود نماید و اینها را خود می گویند ما خود را خود می گویند ما خود را خود می گویند



تیسویں

خسوف و کسوف کی ایک سیخ است آید و ابتدا مکہ و وسط و ابتدا انجلا
 تمام انجلا پس چون اخبار وقوع خسوف یا کسوف کنند ساعات گذشتہ از اول
 یا اول شبی کہ در آن خسوف و کسوف واقع شود تا زمان هر یک از احوال آنکہ با خورشید
 و همچنین مقدار مخفف و منکسف چنانکہ اگر کسوف یا شد قد تمام جرم نمایند و اگر
 جزو باشد مقدار از ابدال آن واضح و طوی و شیر مذکور ساعات چند اهل حساب
 صفہ جرم هر یک از تریک یا شش دانق فرض کنند و هر دانق دو اصبع و هر اصبع دو
 طوق و هر طبعی چهار شیر و مقدار مخفف و منکسف از این مفروضات تعیین
 کنند چنانکہ باشد کہ در بعضی تقاویم لون ماه ذکر زمان وسط خسوف تعیین
 چنانکہ اگر عرض قدر و از زمان کمتر از دہ دقیقه باشد گویند لون ماه بغایت سیاه
 و اگر بین دہ دقیقه و بیست دقیقه باشد گویند سیاه مایل بخیمری بود و
 اگر میان بیست و سی باشد گویند سیاه مایل بخیمری بود و اگر میان سی و چهل
 باشد گویند سیاه مایل بزرگی بود و اگر میان چهل و پنجاه باشد گویند سیاه
 و اگر میان پنجاه و شصت باشد گویند سیاه بک بود و اگر میان شصت و هشتاد
 زمان وسط خسوف و کسوف با جزو آن بیاورند و ابو نصر قوی کہ یکی از علمای
 احکامست طالع و عشر بدو را پنجای وسط اختیار کرده است و در بعضی تقویمها
 مد بطالع و مد بخروج را کہ مراد کوکبست و یکی بپایند و موضوع بر او نمایند چنانکہ
 احکام خسوف و کسوف بر اینست و بعضی متنبی بعد از این در باب مقدم معلوم کرد
 انشاء الله تع و احکام خسوف و کسوف را در ذیل این تعینات کہ مذکور شد بیان
 و مؤثر خسوف و کسوف اگر جمیع حالات آن در تحت الارض باشد و تقویم ننهند
 بہ جہود اهل احکام برینند کہ انرا اثری نیست و احکام طالع یکی کل سال از
 احوال اصناف الناس و چون کی حصول اتفاقات و اتفاقی احوال از قسط و خص
 و اشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال و ایات علی سبیل الایمان در وقت

و بعضی از علمای احکام
 در این موضوع متنبی
 کرده اند و بعضی دیگر
 در این موضوع متنبی
 نکرده اند

مانند
تدریجاً
بر پس دادن
و بر دادن
و تدریجاً
نیست
۵۹ دقیقه ۸ ثانیه ۱۰

چاره نیست اخاف از جهل اعمال احکام یافت و آن تصور کردن حرکت متعطل
از منطقه البروج در صورت طالع بر نوازی هر چند فی الحقیقه با حرکت متحرک بنا
و اهل احکام گویند که انصاف وقت از دین اول دلیل ثانوی از اول
دلیل است که یکی از حوادث است که حاصل شود و نزد ایشان در برات هیچ نوع
از انچه در پیش می آید که در بعضی طالع محو یا موضع کوکبی که در صورت طالع
هر شبانه روز پنجگاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت کند
و بعد دلیل از دلیل اصلی که در صد حکم بر شش از حوادث نمایند و مراد از دلیل اول
مراکز بیست و شش خورشید و اربعه و شش ساعات هر یک از کوکب میان و مواضع هر یک
انصاف بین قمر و سهام مستعمل است در صورت طالع و بین درجه طالع و بین
درجه مربع و از تقویم خاص بواسطه استدلال برین و اثبات عمل کنند چنانکه
در هر وقت که شب مربع مجری زحل یا شمس مربع و مقابل او که در صورت طالع
و سابقاً بود اگر از او در طالع حکم کنند بر آنکه در آن وقت فتنه رخ نماید خاصه
که در صورت طالع با قمر میان مقابل با مربع محسب واقع شده باشد اگر کوکب
مشترب یا شمس یا زحل و در بدین اوضاع صد حکم تخفیف فتنه و فساد و آشوب کنند
در تقویم بعد از جدول سمت قبل جدول یا و در جدول یا و در جدول یا و در جدول یا
بازاه هر روزی ثبت کنند به رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه و جدول
دو کوکب یا و در جدول یا و در جدول یا و در جدول یا و در جدول یا و در جدول یا
چه از این در احکام مدخل است و بعد از آن جدول یا و در جدول یا و در جدول یا
مربع و دلیل او بر تدریس کوکب سازند از آنکه در هفت کوکب هستند که اهل
احکام ایشان را توقیر کرده اند غیر از حرکت معکوس بطریق که در جدول یا
و بعضی گویند که این کوکب در تحت فلک قمر در که انقباض شده ایشان را خلفاً
و ثواب کوکب سحر اند و لهذا ایشان را توانی نجوم نبر خوانند و بطریق هم

کوکب
مشترب
مشترب

کے بعض کثرت و منفی
نیزاد و اجار غاب مادر سیم
زود نزدیک گوشت

خط بی بی درویش و بی بی
نخستین نفس صدای فریاد
کوبیده در حال مستی و غیور خاکی از کوبیده

عسر میں نفع ہے
مراہم و ماہر از
غلام یعنی ضابط و کھڑا
دوستانہ

و کتابی که از انشاء باغبی اشارت نموده و این فرمان طبری در مدخل خود درج نموده و اسامی هر یک از این کوکبا بقوم ایشان که در ۲۰ مرداد سنه ۵۸۰ هجری
بر پدر که استخراج شده این است اکدم عظیمه غمیه قمری و
الایه ذوق و ابته حجابی و در تقویم اسامی تقویم ایشان در اول
از ماههای اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دو
وقت مقارنه قرار ما این کوکبا استخراج کرده و بطریق حالات در میان نظرات تو
و در اختیار ان ترا از جمله عز و عزت ما ندانیم که بهر روز از اینجمله یک و دو حالت
هر یک بر پنجشنبه است یک طمع عظیمه غمیه قمری و سه طمع عظیمه غمیه قمری
سه طمع عظیمه غمیه قمری و سه طمع عظیمه غمیه قمری و سه طمع عظیمه غمیه قمری
از انست عقیده است چنانکه سابقه گرفت مگر هر یک که غلام است تا يوم ابعاد
کوکبا از هر یک غلام غلام شود و سلطان مغفور در هیچ چند بهرین مشرف
طریق استخراج بعد از این که غلام شده است و بر ظاهر انست از ابعاد کوکبا
مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمسی از هر یک غلام با از هر یک غلام
حدود اهل او بود نماید و ابعاد او در حدی که بعد از حدی که او در حدی که
دو سه دوم دقیقه و هجری ثانیه که این درجات در شمسی با او است که نصف قط
خارج مرکز او با ان جزء شصت که بر مندر و در با ان است که نصف قط مایل او
و ناظر تقویم را اگر منفرجه باشد اهل قیم بوده باشد و در حدی که
ثانیه و هجری ثانیه در حدی که ثانیه ضرب کند بعد از هر یک خاصه ابعاد
که نصف قط ارض و حدی که باشد از ان جزء و چون هر یک از این دو حاصل ضرب
در منفرجه یک که او در حدی که هفتاد و دو و فرجه و نیم که عدد انسخ نصف قط را
است و افاضات است که با سه ضرب کند و منفرجه حاصل را از منفرجه
مقدار یک از این که از هر یک غلام و منفرجه معلوم کرد و افاضات منفرجه

تَاخِي

مراکز بحر ان

و بیست و هشت روز
نیمه هر این دو
اول و دوم
هفتم تمام کند



و علامت ان اسماء یا ادرار با عرق باشد مرا نیز بر آوا و اگر مغلوب شود حال بیمار
بشرایح آمد و چون قمر در ۲۷ روز و کبری تمام کند و بیست و هفت روز و کبر
هر این دو ربع اول و دوم و هفتم تمام کند و ربع دوم را در دو روز چهاردهم و یازدهم
و نهم ساعت بحران از ان روزها خارج نباشد تا تمام شدن ربع سیم میان
بیستم و بیست یکم باشد از این سبب بقدم در بیستم افتد و بنا بر در بیست یکم
در سیدان و باز موضع اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از ان باید یک روز
از سر گرفته شود و این ایام را ایام بحران قوی خوانند و گویند که وقت طبعیت
باعث دوران ایام هنر باشد چنانکه دلیل عالم کون و فساد است و از ان وقت
بنظر علامت که تهریج و مقابله است بموضع اصل ناظر باشد و چون موضع اصل
که در ابتدا مرض فراغ بوده افشای مرض کرده باشد و واضع که خلف ان موضع
بود افشای نقصان و ضعف ان علت کند و قوت طبعیت و حال نگا و وقت در
انوقت میل بصلح بیشتر کند چه حضم را در حال ضعف اسباب قهر توان کرد و در
هر ربعی از اربع مذکوره بدو قسم کند و در هر یک از این ربع یک مرکز
چنانکه همه فلک هشت قسم شود و مبادی این اقسام از منطقه البروج و از
ثمانیه خوانند و هر روزی که قمر بیکر رسد که ما بین یکده و دو ربع فضا و در
انروز و انداز خوانند یعنی انداز کنند بحرفی که در یکده ربع مستقبل افتد
و از روز چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم باشد چنانکه چهارم افتد
کند هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم به بیستم با بیست یکم و بیست و چهارم
به بیست و هشتم و اهل احکام از طول کوکب در موضع هر یک از این اقسام
برای سجدت و خوف هلاک هر مرض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سجدت باشد
گویند زایل شود و اگر بحر باشد با قمر و انوقت مخور باشد گویند علت سوز
کرد و مکر و قنی که تاثیر خشنود تاثیر علت باشد که اهر مقتضی حجت شود بشرط

وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ أَفَتُفْهِمُونَ

آنکه آن شخص محو و الاحوال بود اما اهل حق و بجزای پیوسته که از آن
تغیر و انحراف ندارد و احوالی و محالی و دقیقه اجتماع را بجای بده بیاری که بداند
انها ابتدا کرده بجهت شغول فطرت البروج را بهشت قسم متساوی کند و
فرا پای ثانیه و از انبره این اقسام اعتبار کند و مواضعی که پیش و پس از خود
اجتماع و نظیر او باشد بدو داده و در صغیر داخل نواتج صیران مانند و اهازار با
زوا یا ثانیه که مجموع داده باشد تا بیست و نواست و پس مواضع اول از مواضع
بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن درجه و دوازدهم آن پس در صغیر چهل و پنجم پس
نودم پس صد و سی و پنجم پس صد و شصت و هشتم پس صد و هشتاد و پنجم پس صد و
دویم پس دویست و پنجم پس دویست و هشتاد و پنجم پس سیصد و پانزدهم پس سیصد
چهل و هشتم پس سیصد و شصت و پنجم پس در اجتماع دوازده ثانیه و اهل احکام خصوصاً
رومان کویند که جزو تابعی و بی و طایفه شود و بعد در آن جزو متصل شود
بگویند طبعاً از خانه عطار در ابرو باران و با و انکیز و بجهت بیان و مکان و اگر
در احوال عطار متصل بر مهر باشد تا یکبار میگردانند و نماید و شتر خاها که
در باب شانزدهم مکارو کرد انشاء الله تم و در تقویم فوق هر یک از صفحه نمود
یعنی سه جدول در عرض صفحه بالا روند و مجموع را بدو داده قسم کنند شش قسم در
صفحه پنجم و شش قسم در صفحه دهم و جدول فوق اسامی هر یک از زوا یا
ثانیه نویسند و در جدول دهم در جانب راست با رقم هشتاد و در جدول
با رقم چهل و یک در جانب چپ جدول بیروج دفع کنند بشرط آنکه مکرر آن
امثال اول باشد اناسی از بیروج مقرر احکام بحکم این سهم و اجماع حاکمان
بدست آورده اند چنانکه تقویم افلاک از تقویم قمر نقصان کند و مواضع را بر
تقویم زحل افزایند حاصل مواضع سهم الحوادث باشد تا لا محاله دایم در وقت
اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقنا مقابل او کویند و نخست

[illegible]

ما فیہ من اشیاء لا یغنی عنکم فی الدنیا ولا الاخرۃ واولئک الذین یسرفون

در بیان همنه عوا غش ذایج سعود و در ریاض پنج دوهنمه بلع و در ریاض
 ششم دو سماک. آ و کوئند این ریاضات در منازل غیره مثل ثاقب که در
 برنج چه هر ریاض حله است از برنج لیکن جلالت برنج مشا و بیت و جلالت
 منازل است و نیست و کوئند منازل هر ریاضی ناظرند بیکدیگر چنانکه برنج منزل
 و از این جهت کوئند از ریاض اثر نظر است چنانکه عقیده ایشان باشد که مرگ
 غیر در منزل بود از ریاضی و کوکی و منزلی بگر باشد هم از آن ریاض بیکدیگر ناظر
 باشند و از حلال و قمر و سایر کواکب و منازل که در هر ریاض و بلع طبع باشند
 استدلال بر احوال هوا کنند و از رطوبت و پیوست چنانکه کوئند که چون قمر
 منزلی طبع باشد از ریاضی و شمس و منزلی بگر و طبع هم از آن ریاض دلیل باز
 باشد در وقتش و اگر در منازل یا چه باشد از بگر ریاض دلیل پیوست هوا و
 منازل ریاضی بازده شده اند در آن ذراع جهت صرفه غرض یا ناظر شود
 ذایج مقدم مؤخر و منازل باقیه هشت بطین همنه طریقه اکیل بلع سعود
 اجیه رشا و منازل میانهمه وانه شرطین نیز با همنه نوره زبره خوانند
 نغایم بلع و در تقویم بعد از جدول منازل بعد از جهت ریاضات ایشان
 بیاورند و مراتب ملک از یکی تا شش یا رقم حلی یا از او هر منزلی که داخل آن
 بود ایراد نمایند و بعد از این بگر بعد از آن جهت طبع هر منزلی از رطوبت و پیوست
 و میانهمه بیاورند و علامت رطوبت و از پیوسته و از میانهمه آثار را
 حدود و وجوه موضع کواکب جهت نمایند و از این تفصیل معلوم کرد
 و علامت حدود وجه موضع هر کوکی متصل به علامت صاحبان حدود وجه
 انشای تقویم آن کوکی ثبت کنند و بعد از هر جدول نیز بنویسند و علامت جدول
 و علامت وجهه با اعتبار صورت وجهه و صورت نیز کوئند اینست که نام
 در معرفت تقویم نام بعد از این مصنف عقید بود و طایفه ای اند که مقصد

اصلی است پیغمبر باید اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در اختیارات
و غیرها بکار آید برادر کرده میشود و اگر در احوال باخبر رود و فرصت نهجیل
بوده باشد این بی بضاعت نیز بقدر استطاعت و امکان در شرح این
سعی و اهتمام بنقذیم و ساند انشاء الله تعالی و میثال مثبتات و فی
مقدمه بر اعدای دوازده گانه و متعلقات صحیح بری

با بعضی از ذرایات اینست که در او ذاری

اینک ثبت افکاره و الله الموفق

إِلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ

الْمَرْحُومِ

الاعتراف المشهور في جلاله العالمين مؤلفه استخر اجابا بالظرف

بنوع خاتمان پنجاه فنك وثلثان فني الاكبري گذشته از كيه پنجم از جلاله بازدم كه
 از ابلت اهل خاشه و ملكت از ايت كوهند و فقا و انا نام دور پستيفي كه از انا
 بخاني كازه و بتركي چيخان خوانند و از دورايع كه در اختياران معتبر است و فقا
 كه از انجاني خاني خوانند و ان به باشد يعني سفيد و ان دوا اختياران بغياب است
 گذشته از مدخل حقيقي ايكنگ ايتد و دور و هزار و چهار صد هشتاد فنك كه از فقا
 ايتد انا نام دور و فقا ۱۰۴۲ و از مدخل قيمي كه از انا كچه كوهند و از دوه و فقا
 صد و شش و شش و فني ۱۰۴۲ فنك كه از فقا ايتد انا نام ۱۲۰۴ فنك ۱۰۴۲ اسد انا و ان
 قسم ايتد از اقام بيت و چهارده سال سي چهارم از دور و فقا كه از انجاني قين
 بود و بتركي دافوق خوانند گذشته از افرينش عالم نوع اهل خاشه ۱۰۴۲ و ان و ان
 ناقص هفتاد و يك سال تمام و سال مذكور هفتاد و دويم است اعتراف طالع
 باق قصبه جانا به حفظها الله تعالى عن البليات الى الابد بحاسبه في محله رصده
 الخ بلك بدو طريقي طريقي اول بعت شمس نطره بعد ما خوج ۱۰۴۲ بعد متقبل
 لطخه كه ساعت بعد ما خوج ۱۰۴۲ رموله ساعت بعد متقبل به ۱۰۴۲ ساعت
 بعد نصف النهار و ۱۰۴۲ ساعت تحويل رموله الذاير لامطخه ۱۰۴۲ مطالع نظير خوه
 شمس و ۱۰۴۲ مطالع طالع و ۱۰۴۲ مطالع و كوما ريج طر خوج و ۱۰۴۲ وقت
 من ۱۰۴۲ مركز تعديل ۱۰۴۲ نونه تعديل ۱۰۴۲ قامة لوط مركز حادث ۱۰۴۲ كمالو تعديل
 ناك نيب مركز حاصل ۱۰۴۲ كه فضل مركز تعديل بين ۱۰۴۲ مركز حادث دوم ۱۰۴۲ كمالو
 لوط تعديل ۱۰۴۲ ناك نيب مركز حاصل دوم ۱۰۴۲ ناك نيب مركز تعديل
 ۱۰۴۲ مركز حادث سيم ۱۰۴۲ كمالو تعديل ۱۰۴۲ ناك نيب مركز حاصل سيم ۱۰۴۲ نونه
 و چون اين بعينه مركز تعديل و مركز حادث سيم مركز تحويل باشد مركز نصف النهار
 مقدمه تعديل تعديل الايام ۱۰۴۲ الاله تفاضل ميان اين و مركز تحويل ۱۰۴۲
 ۱۰۴۲ الذاير فكه نوع مطالع تقويم شمس بلك مستقيم در نصف النهار مقدمه
 قط مالو مطالع طالع و ۱۰۴۲ مطالع و كوما ريج ۱۰۴۲ و الله اعلم

[illegible]

طالع افعی

السیارین السبع الثامن											
۵	۲۲	۵	۲	۵	۱	۳	۸	۳	۲	۰	
۲	۴	۸	۳	۱	۵	۲	۵	۲	۲	۵	
اجتماع			طالع			طالع			طالع		
اجتماع روز جمعه کت شهر رمضان ۳ - الحزین: که ط قریبه از انفراف											
تبدیس مرغ و لاک کند و افق اعلی بر نقصان ذرات از دور و هر کار به حدیث مش											
و در قمر لک و صالحه سلاطین و قوت حال لشکر این و ترکان و راه زنان											
و افق اعلی و لایق و لایق											
جدول نایب خطاشان											
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸
۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴
۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶
۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸
۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲
۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴
۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶
۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰
۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲
۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴
۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶
۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸
۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰
۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲
۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴
۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶
۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸
۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰
۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲
۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴
۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶
۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸
۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰
۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲
۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴
۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶
۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸
۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰
۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲
۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴
۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶
۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸
۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰
۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲
۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴
۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶
۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸
۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰
۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲
۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴
۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶
۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸
۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰
۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲
۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴
۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶
۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸
۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰
۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲
۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴
۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶
۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸
۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰
۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲
۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴
۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶
۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸
۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰
۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲
۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸						

نادر دلی مصطوفی قیا صدق خامطوبی جزایا

باب ششم در معرفت احوال بروج و ارباب مشقات فاضل کو که در این
مباحث چون مصنف اند و مناف و ادبی که اصول و فروع تعظیم در آن اوزان
و سطوح و بیش و کم کثرت شروع نمود از احوال بروج و کو که از خواص کیفیات
مشقات مرکب که محتاج آید تا طریقی تعظیم است پس ابتدا با احوال بروج که محل کو که
نموده میفرماید که محل و ثور و جوزا و برج چهارم زیرا که مدت مکش اقباب رابن
برج فصل بخار بود در معظم معروف و سرطان است و سنبله بروج صیفی اند چرا
که مدت مکش اقباب رابن سه برج فصل تابستان بود و اکثر بروج مسکون این
هر شش برج که مذکور شد بروج غمائی اند چه در شمال معتدل النهار واقعند و
پیشان و عقرب و قوس بروج خریفی اند بجهت آنکه مدت مکش اقباب رابن سه
فصل خزان بود در اکثر معروف و جد و کوس و حوت بروج شتوی اند
بجهت آنکه مدت مکش اقباب رابن سه برج فصل زمستان بود و اکثر معروف
و این هر شش برج جنوبی اند چه در جنوب معتدل النهار واقعند و رابنیکه
اسم بعضی از فصول بخار بی و بعضی بر می مذکور نموده اند فی ساهله است
از این بروج و وارده گانه شش برجی که صیفی اند و خریفی بتعظیم اطلاق
و ان شش دیگر که شتوی و بعضی اند معروف اطلاق و بروج اوایل فصلی که ان
عبارت از محل و سرطان است و جد و عقرب و جوزا و حوت و قوس و کوس و جد
نحوه کند از طبیعت هوای تابان یک کیفیت ملک شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت
هوای فصل لاحق و بروج او اسط فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و جد و کوس
تابسته اند از اینجهت که اقباب چون در این بروج باشد هوای فصل طبیعت
ثابت بود و بروج او آخر فصول که مقصود جد و سنبله و قوس و حوت است
ذوات جسدین اند زیرا که ملام که اقباب در فصل اول این بروج بود هوا بر
طبیعت همان فصل کند و چون بصف احوال انتقال نماید طبیعت هوای فصل

و در این ایام تقی
که گوشت گراز
را بجای مرغ خرید
گرمز او را بدیدار آن
نقاط ارباب مشفق
شود از دهم و دو
وازه تراید حاضر
سر برافشان

مشاخر هوای انفصل غلوط و مزوج گردد و لهذا ان اوقات را امتزاج فصلین
 خوانند و بیاید دانست که از بروج اشش ثمریه هر سه بروج را که میانه اول هر
 ازان سه بروج و اول دیگری ثلثی از فلك مابین باشد مثله گویند چه هر یک
 بر ذروه مثلی متساوی الاضلاع واقعند که مرسوم باشد از خطوط موازی
 که موازی هر یک از این بروج نکه با اول دیگری حاصل شده باشد پس تمامی بروج
 منقسم شوند به چهار مثله و اهل احکام گویند که هر مثله بر طبعی بود از طبایع
 اربعه و چون از این چهار طبیعت دو کیفیت که حرارت و برودت و دیگر از طبیعت
 گویند که تا هم نیامیزند زیرا که متضاد اند بر ترتیب بر چهار خاد گویند و بر یکی را
 بارد و آخر و ابتدا از حرارت بجهت علو مرتبه او است نسبت برودت و دو کیفیت
 دیگر را که بیوست و در طوبیت هر یک را انفعالیته گویند یعنی منع بواجتماع
 ایشان یا یکدیگر لیکن اجتماع هر یک با آن دو که قوه فاعله دارند ممکن است
 لا محرم از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعلی یا کیفیت فاعلی و بروج یابین
 گرفته اند و در بروج قطب ابتدا بیوست و بجهت علو مرتبه او است نسبت
 بر طوبیت و گویند هر مثله را از این مثلثات دو وقت یعنی دو کوبه که پاک
 ستیان که ایشان را با آن مثله نسبتی بوده باشد از این جهت که بهت باشد
 ایشان در آن مثله بود و در طوابع تفاوت از آن دو کوبه هر کدام را که
 حظ در آن مثله بیش تر بود مقدم دارند لیکن در طوابع اعلی آن کوبه را
 که تاالی او بوده باشد مقدم دارند و تا ثلثی را هر یک از دو کوبه که تاالی
 در روز و خواه در شب نباشد هیچ الحمله که میانه اند و کوبه بوده باشد
 پس از این که گفتیم ظاهر کردیم معنی این مقولات که محل واسد و قوس گردد
 خشکند و این سه بروج را مثله ناری گویند چرا که بر طبیعت ناری دارند از غنی
 و از اخلاط بر طبیعت صفراوند و از یابین مثله در طوابع تفاوت شده است

مثله ناری

و ز جلد پذیرا که شمر را در این مثله بیت و شرف است و مشتری را بیست خط
 و تقدیم شمر بخت باقی خط او است در این مثله بر مشتری و فعل نیز یک
 با این هر دو بنا بر ضا است بلکه در در طوابع لیلیه مشتری و مقدم باشد
 بر شمر که قوت مشتری و شب از شمر بیشتر بود و چون شمر یکت باشد
 و در مؤخر باشد از هر دو و نور و سنله و جد سرد و خشکند و این هر سه هیچ
 مثلاً از حی گویند زیرا که بر طبیعت از ضد از عناصر و از اخلاط بر طبیعت
 سودا اند و از باب این مثله در طالعهای روز زهره و قمر و غیره تجدید تقدیم
 بر قمر بواسطه آنکه خداوند بت است در این مثله و قمر خداوند شرف خط
 اقوی است از خط شرف چنانکه در باب مقدم معلوم کرد و شرک ترجیح با این بود
 جهت که صاحب بخت در این مثله در طالعهای شب مقدم باشد از زهره چه
 تا پیش از و در شب اظهر است و همین سبب تا ترجیح از قمر شده و اولاً در خط بر این
 وجود و میزان و دو کوم و قمر و این سه بر جراثیم هوای گویند چرا که بر
 طبیعت هوا انداز عناصر و از اخلاط بر طبیعت خونسند و از باب این مثله در
 طالعهای روز و جل و عطارد و مشتری بند اما از جل و این که هم صاحب بت است
 این مثله و هم صاحب قی اما عطارد و این که صاحب بت است و شرک مشتری
 با این هر دو و سبب که است چه عطارد و آنکه متزجت و پیش از آنکه جل و این
 مذکور اجزاء کند و در طالعهای شب عطارد مقدم باشد بر جل چه عطارد
 در طالعهای روز و ثانی فعل است و نیز گاهی باشد که عطارد در شب قوی تر باشد
 از روز و سبب از ترجیح طبیعت بخلاف فعل که دائماً قوت او در روز و نیا باشد
 از شب و سرطان و عقرب قوت سرد و ترند و این سه بر جراثیم مائی گویند
 چرا که بر طبیعت مائ انداز عناصر و از اخلاط بر طبیعت بلغم و از باب این مثله
 در طالعهای روز زهره و ترجیح و قمرند محقق نمایند که تقیاً سابق باقی که

مثله از حی

رت

مثله هوا

مثله مائی

که اول مزنج بودی که صاحب بیت است در این مسئله و کرم و خشک است
 موافق طبیعت روزی بر هر که او نیز صاحب بیت است در هر که صاحب ترک
 و کوشیار بر این دفته است لیکن جهنم را اهل احکام بکنند که مصنف فرموده
 و صاحب روضه المنجین گوید که سبب مزنج از هر بنا بر مخالفت طبیعت
 مزنج است یا طبیعت این مسئله و سبب مزنج از مزنج انحطاط فلک است
 از فلک مزنج چه مقدار این طایفه که هر دو کوکب که در وقت برابر باشد علوی و
 تقضی بر سفلی دهند و تفصیل بیوت کوکب و همچنین تذکر و تائید و
 روزی شبی بودن ایشان که اینجا محلاست قریب مذکور شد غریب و جز
 تقریر و غیره در آید و در طالعها شب مزنج مقدم باشد بر هر بنا بر طراد
 غیر قبل از آن مذکور شد و بمذهب کوشیار که موافق قیاس است و مقدم باشد
 بر مزنج چه تاثیر او ظاهر است در شب و بطلموس شریک باشد و از باب مثلثات
 اعتبار نکرده است و کوشیار از ابر و جبهی نهاده و بعضی بر آنند که کوکب اول
 تنهاری باشد است در شب و کوکب ثانی هم وقت شریک و احاطه بر این
 گویند هر کوکب که در مثلث خود بود مثل شخصی باشد که در میان اعراف و انصار
 بود و یکی از فضل او ذکر تعیین مثلثات و از باب هر یک بتی وارد شده که
 بجهت حفظ بسیار خوب است و مصرع اول این بیت چهار کلمه است و هر کلمه چهار
 حرف چنانکه حرف اول اشاره است بعضی و دوم بر تاق و حرف سیم بر
 تانی و حرف چهارم بر یک و هو هذا فیل مزنج هکذا مظهر در حرف
 میدار بر سر یعنی چون این مصرع از برای تعیین از باب مثلثات قرار دیتا که
 خواهی که از باب مثلثات لیلی یا بللی حرف و دوم که حرف سیم کلمه است مقدم
 در حرف و تانی که حرف دوم کلمه است و بر وجه کرم همه مذکور و ظاهر دیتا
 و بر وجه سر همه مؤث و لیلی در آنکه طبیعت قمار خازان است و طبیعت لیلی بار دیتا

و در این
 کتاب
 از
 مزنج

چون حرکت ایشان در دفع است دو خانه یافتند یکی در ولایت افغان
یکی در ولایت شاه پس ابتدا بطارد کردند چو عطار در اسرع متحرک است و اقرب
بنامه و لا یزال در خدمت و ملازمت افغان هر یک خانه آوردند درج خانه افغان بر بالای
یافتند و کخانه دیگر درج خانه ماه رخلاف نوالی و آن چو زانو سنبه است
بعد از آن زهره را دو خانه درج خانه های عطار یافتند که آن نور و بهر وقت
و برج را دو خانه درج خانه های زهره یافتند که آن حل و عقرب و مشتری را
دو خانه درج خانه های مزج یافتند که آن قوس و حوت و زحل را دو خانه
درج خانه های مشتری یافتند که حید و دلو است و کوبند که چون کوبک در پیش
بود مانند شخصی بود که در حصن حصین و مانی باشد لام ان جمیع مکان
در مرقه الحال و لهذا بیت را اقوی قوی گویند و برج مقابل خانه یعنی برج
هفتم آورد و بال گویند زیرا که بیت کوبک موضع امن و ملازمت یعنی برج
مقابل بیت موضع و بال و نکبت باشد چو قبل از این مذکور شد که در برج مقابل
ضد یکدیگر بند و کوبند که هر کوبک که در و بال بود چون شخصی بود که در دنیا
و جای مکره باشد و از اینکه نکبت لازم آمد که خانه های نیرین و بال و زحل باشد
و خانه های او و بال نیرین و خانه های عطار و بال مشتری و خانه های او و بال
عطار و خانه های زهره و بال مزج و خانه های او و بال زهره و در کتاب کبابیه
التعلیم مذکور است که اهل هند و بال را اعتبار نکنند و بعد از شخصی نماید
که این احکام تجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان دو کوبک که خانه
ایشان در مقابل یکدیگر باشد اتصال واقع شود حد و یکی از کاشا شود
و این قیم از اتصال را فتح الباب گویند پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد
در زمستان دلیل بر وفور و بر ما بود و در تابستان شکستن کرما و اعتدال
هوا و اگر فتح الباب از عطارد و مشتری باشد سبب توجع هوا باشد که پس اگر مزج

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

فصل البیاض

بلاده در قریب دلت ناد و لک و مرغا چنانکه فتح مطهر سکر حله و غیره

در اینجا یکی از این دو متصل شود با ده هاتند و زد و اگر فتح البیاض از دهن و
 بر ج بود باران قوی بد و عدد و برق بود حصوا که عطارد با ایشان متصل
 بجو با شمع و چون غای ریح زاد این بقیم کو اک متعرف شدند و اگر
 ذب که از کو اک نیستند نه بیت باشد و نه و بال اینست غای سخن و احوال
 اما احوال کو اک از جمله سعادت و خوشبختی و ثنافت و استدلال بر این میگردد
 تجربه و امتحان از نظر و ذت و عداوت میان بیوت ایشان و خاхай نیز می کنند
 و نیز غای صغراست بجهه آنکه میان خاهای نیزین و خاهای نیزین غای
 که از انظریم دشمنی گویند پس از این حیث و ایضا از حیث جرم ذب و حل
 اصغر باشد و دشمنی سعادت کبر است بسبب آنکه میان خاهای نیزین و خاها
 ستیری و غایت است که از انظر تمام دوستی گویند و دهن سعادت اصغراست
 بواسطه آنکه میان خاهای نیزین و خاهای دهن نظر بد است که از انظر
 نیم دوستی گویند پس از این حیث و از حیث جرم ذب دشمنی اصغر باشد
 و نیزین از غایت دشمنی سعادت زیرا که خاها ایشان نیزین است و ذب
 خاهای سعادت است که در مقابله و نیزین و معقوله غای لقا از مقابله و نیزین
 بجهه و نوع خاهای ایشان نیزین و مقابله خاهای غیبن اما از مقابله
 بسبب آنکه جرم ایشان بالذات قاطع و قاطع است و معرفت احوال انظار از بود
 و عداوت و غیره و با ب خود هم معلوم کرد و ان شاء الله تم و در این است
 و ذنب که بعضی اما ساعات و از بجهت است که فرد و ال سعوت و غای غای
 داسر تجاوز کند و معظم مکنون اما نحو است ذب بجهه آنکه فرد و ال
 عرض از عقده ذب تجاوز نماید و اکثر ذب مسکون و بعضی گفته اند که اگر
 چون سکر غاسد او باشد بعد بود چون غیج غاسد او باشد غیج و ذب
 بخلاف این یعنی چون سکر غاسد او بود غیج باشد و چون غیج غاسد او

در این است

چنانکه در ذیل
 غای کبر است
 خاهای نیزین و
 خاهای غیج و
 مقابله است که از
 نظر تمام دشمنی

در اکثر این احادیث و در
 غای کبر است
 الخافین و غای کبر
 سفیرین و کبر و غای
 سعادت غای کبر
 و ایضا سفیرین و غای
 و ایضا غای کبر

و بعضی از این
 غای کبر است
 سفیرین و غای
 و ایضا غای کبر

باشد و بعضی دیگر گفته اند که فعل راس از خود است و فعل ذنب کم کردن
 هر کوب که مانع راس بود قوت او زیاد شود و هر کوب که مانع ذنب بود
 قوت او کم شود و یکدیگر کوکبت متوقف بر نحوست او نیز متوقف باشد و بران
 دلیل بنویسند و عطار تابع کوکبت متصل است یعنی لذات نه عنان شده و نه سعد
 چه سیاه طایه های نریز و طایه های او نظری واقع نیست بلکه ساقطند از یکدیگر
 پس تابع کوکبت باشد که متصل یا متصل به او باشد چنانکه اگر آن کوکبت سعد باشد
 سعد گردد و اگر محروم باشد محروم بعد از طایه ها و از یکدیگر محروم می ماند که اناری که
 در ظاهر کون و فساد ظاهر شود هرگز به وجود مؤثری و متاثری شریک
 و مؤثر را فاعل خوانند و متاثر را قائل و فاعل نزد اهل تحقیق قدر لطیف است
 و احکامیان اوضاع بنوعی را شرط دانند و گویند که تدریج و تدریج و موقوف بر
 انشراط است چه بی سبب و شرط آن تدریج بوقوع خاص شده است و در وقت
 دیگر و قابل اجسام این عالم باشد و آنچه متعلق باجسام است مانند صورت نفوس
 و اعراض و اعدادی که بر این قوایل فایض میشود بحسب تجربه مختلف باشد و گویند
 این اختلاف را بحسب طایع مواضع کوکبت است از بروج یا بحسب اختلاف اماكن
 و از زمان یا بحسب لایق که کوکبت در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل این جمله
 در کتب مبسوط احکام مثبت است و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حصول کوکبت
 در بروج مانند اختلاف بین سقیم و سلیم در حال انحراف استقامت بروج چه
 مشهور است که فبت کوکبت بروج همیافت که فبت ارواح باشد اما آثار
 مجرّه کوکبت از آنکه امری دیگر غرض ایشان شود فبت بروج یا غیر این
 اینست که مضاف به تفصیل میفرماید که زحل سر در خشت است و بعضی این
 سبب را از محض کبر گفته اند چه این دو کیفیت که بنیای حوائط است و نوی
 با فراطت و چه نحوست ما و از این تواند بود و تدریج و انحراف کم و خشت اند

و بعضی دیگر گفته اند که فعل راس از خود است و فعل ذنب کم کردن
 هر کوب که مانع راس بود قوت او زیاد شود و هر کوب که مانع ذنب بود
 قوت او کم شود و یکدیگر کوکبت متوقف بر نحوست او نیز متوقف باشد و بران
 دلیل بنویسند و عطار تابع کوکبت متصل است یعنی لذات نه عنان شده و نه سعد
 چه سیاه طایه های نریز و طایه های او نظری واقع نیست بلکه ساقطند از یکدیگر
 پس تابع کوکبت باشد که متصل یا متصل به او باشد چنانکه اگر آن کوکبت سعد باشد
 سعد گردد و اگر محروم باشد محروم بعد از طایه ها و از یکدیگر محروم می ماند که اناری که
 در ظاهر کون و فساد ظاهر شود هرگز به وجود مؤثری و متاثری شریک
 و مؤثر را فاعل خوانند و متاثر را قائل و فاعل نزد اهل تحقیق قدر لطیف است
 و احکامیان اوضاع بنوعی را شرط دانند و گویند که تدریج و تدریج و موقوف بر
 انشراط است چه بی سبب و شرط آن تدریج بوقوع خاص شده است و در وقت
 دیگر و قابل اجسام این عالم باشد و آنچه متعلق باجسام است مانند صورت نفوس
 و اعراض و اعدادی که بر این قوایل فایض میشود بحسب تجربه مختلف باشد و گویند
 این اختلاف را بحسب طایع مواضع کوکبت است از بروج یا بحسب اختلاف اماكن
 و از زمان یا بحسب لایق که کوکبت در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل این جمله
 در کتب مبسوط احکام مثبت است و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حصول کوکبت
 در بروج مانند اختلاف بین سقیم و سلیم در حال انحراف استقامت بروج چه
 مشهور است که فبت کوکبت بروج همیافت که فبت ارواح باشد اما آثار
 مجرّه کوکبت از آنکه امری دیگر غرض ایشان شود فبت بروج یا غیر این
 اینست که مضاف به تفصیل میفرماید که زحل سر در خشت است و بعضی این
 سبب را از محض کبر گفته اند چه این دو کیفیت که بنیای حوائط است و نوی
 با فراطت و چه نحوست ما و از این تواند بود و تدریج و انحراف کم و خشت اند

[illegible]

سُوسْتانی را طوبی شب مزاج کشته اعتدال حاصل آید و عطار در این
اثر تاج کوکب متخیل به است و گویند در نصف روز و روزی بود و در نصف
شب شی اما آن باب ساعات چون مُصَنَّف از تحقیق احوال بر روی و کوکب قاف
شد شروع نمود در معرفت باب ساعات بدانکه عدد تمامی ساعات مذکور
یکصد و شصت و هشت است و از باب این ساعات هر ساعت معویه را از این جمله
بگوئی از کوکب سبعة فیکت کند و او را و ساعات نامند و ابتدا از ساعت
اولی روز یکشنبه که اول هفته است کرده او را منوی فیس نامند و هر چو شمس
سبب جود روز و شب است و ساعت و نیم از آن روز زمره دهد و ساعت نیم
ببطارد و علی هذارتی بنا فلان تا قمر و چون نوبت بقمر رسد از محل که نهد
همچین برتر تب ساعات بشمارند و بگوئی فیکت کند ساعت اخرا از این جمله
که ساعات دوازدهم شب یکشنبه از هفته دیگر و آن هراینه تا باب اعتبار و نوبت
برنج باشد بعد از آن دوازدهم که نهد شود و حالت اولی عود کند و از آنجمله
واضح دلایح گردد که در روز یکشنبه رب ساعت اولی که افساعت اول بود از
جمله ساعات یکصد و شصت و هشت است و در روز دوشنبه رب ساعت
اولی که این ساعت بیست و پنج بود از آنجمله فیکت و در روز سه شنبه رب ساعت
که افساعت چهل و نهم بود و پنج و در روز چهارشنبه رب ساعت اولی که آن
ساعت هفتاد و سیم بود عطار در در روز پنجشنبه رب ساعت اولی که افسا
نود و هفت بود مشرعی نهد و در جمعه رب ساعت اولی که افساعت صد و یک
یک بود زمره و در روز شنبه رب ساعت اولی که افساعت صد و چهار و نیم بود
نخل و ایضا ظاهر کرد که رب ساعت اولی از شب یکشنبه که افساعت صد
پنجاه و هفت بود از آنجمله ساعات مذکور عطار است و در رب ساعت اولی از
شب و شنبه که آن ساعت پیردم بود از آنجمله مشرعی و رب ساعت اولی

از شب شنبه که اوقات یوم هفتم بود زهر و دوت ساعت اول از شب
 چهارشنبه که اوقات شصت یکم بود زحل و دوت ساعت اول از شب شنبه
 که اوقات هشتاد و نهم بود شمس و دوت ساعت اول از شب جمعه که اوقات
 هم بود قمر و دوت ساعت اول از شب شنبه که اوقات صد و بیستم بود مریخ
 و دوت ساعت و نیم هر روزی شبی کوکی باشد که فلک او تحت فلک کوکی باشد
 مقدم باشد و همچنین دوت ساعت نیم کوکی باشد که فلک او تحت فلک کوکی
 ساعت و نیم بود و علی هذا القیاس فلنربانی که قبل از این مذکور کردیم ظاهر است
 چون بریزد مذکور نیست بقدر رسد باز از زحل که در چنانکه قبل از این گفته بود
 ازین ساعات ساعت و نایست چهار که مراد ساعات سه باشد فلانچه بحسب
 وقصر ایام و لیاالی بعضی از ایاب ساعات روزان یا بعضی از ساعات شبی
 و بعکس و ایضا بنا بر آنکه غریب مذکور شد دوت هر روز و هر شب ظاهر است
 نباشد بلکه بحسب تقاضای شب روز تبدیل باید بگویم که دوت هر روز دوت
 اولی از روز باشد بحسب تقویم او بر ایاب ساعات او و نیز بناء علی هذا و غیره
 بان شب شنبه شمس باشد و دوت روز و شنبه قمر و دوت روز شنبه مریخ و دوت
 روز چهارشنبه عطارد و دوت روز پنجشنبه مشتری و دوت روز جمعه زهر
 و دوت روز شنبه زحل و همچنین دوت هر شبی دوت ساعت اول از شب باشد
 باینجه که تقویم هر شب یکشنبه عطارد و دوت شب دوشنبه مشتری و دوت
 سه شنبه زهر و دوت شب چهارشنبه زحل و دوت شب پنجشنبه شمس و دوت شب
 قمر و دوت شب شنبه مریخ و اهل هند دوت شب اعتبار کنند تمام شبانه روز
 بر دوت روز نیست و هند و رقیمن ساعت سه و زوایان معتبر بود نه مریخ
 و این بقیاس افریقت با هم قیاس هر روز و هر شب خطوط کوکب و این با اطلاق
 دارد و اهل نجوم هر یک را از این پنج اشی غیره علیحدت بهر شیخ فیم مختلف تقویم

اولی از این پنج
 و لیاالی
 کوکب
 صاحب هر روز و شب

و لیاالی
 خلق

چنانکه هر قسم از دوازده درجه بیشتر و از دوازده درجه کمتر نیست و معلوم نیست که شای این تقسیم هر چیست و هر قسمی از این اقسام پنجگانه نصیب یکی از هفتاد و نه زن را در این باب نصیبی نباشد و از این هفتاد و نه زن اقسام را احد آن کوکب گویند و اهل احکام را در کمیت تقسیم حدود اختلاف است چنانکه هر قسمی این تقسیم را بنوعی کند چه اهل مصر و اهل حدوت و اهل یابل و اهل حدوت دیگر و همچنین هندوان و کلدانیان را و از بطلوس نیز حدودی متفاوت است این حدودات منقول است اما افضل و اشهر هر که متفق علیه و راسست حدود مصر باقیست که

در این جدول
مصر باقیست
که

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

در این جدول مسطور است چه از اقیانوس و ترتیبی نیست که بدون جدول مذکور شود و گویند وضع حدود مصر بان از پیش عزیز مصر نبوت یوسف صدیق است علی نبینا و علیکم السلام و در جدول اول از این جدول طولی ارقام برج مثبت است و در جدول عرضیه با زاویه هر چه درجات آن برج منقسم بر پنج قسم مختلف موقوف شود و صاحبان تقسیم از کوکب که در میان آن موقوف است بجهت و اینست و گویند چون کوکب که خود بود و چون باشد که در میان عیشتر افارین خود بود و چون هر چه را بسته قسم مساوی کند چنانکه هر قسمت ده درجه باشد و قسم اول را بر پنج قسده که مساوی است و قسم دوم با آن و قسم سوم نیز و قسم چهارم که قسم پنجم نیز و از این اقسام سی و شش گانه

نماوند و بگو ای برقیبا فلان نسبت کند و چون خوب بفکر رسید
باز از زیر لب بگوید تا قسم هر که ده درجه اخو هست و آن هزاره بحسب این نزد
از این ترجیح باشد و او را دو قسم مثالی بود یکی قسم اخوت و یکی قسم اول محل
قسمی را از این اقسام وجه وضوح گویند چنین منقولست که سبب آنست که حکمای
یونانیان و دین طالع یکی از این اقسام ذکر یکی از صور چهار هشت گانه
که واقع باشد را اقسام مینویسند و حکمای هند در این تقسیم اولی

2	7	3	1	0	4	4	2	7	6	9	1
1	4	2	7	3	1	0	4	4	2	7	6
1	0	4	4	2	7	6	9	1	2	8	5
1	1	5	2	2	7	6	9	1	2	8	5

هر چه صاحب آن هند و قسم دوم صاحب برنجی که بعد از او باشد
از مثله او و قسم دیگر صاحب برنجی دیگر هم از آن مثله مثلاً قسم اول
از برنج محلی پنج دهنده که صاحب اوست و قسم دوم بیست دهنده که صاحب
دوم است از آن مثله یعنی صد و قسم سیم بیست و نه دهنده که صاحب برنج سیم
هم از آن مثله یعنی هفتاد و پنج و قسم اول نه و او بود و قسم دوم عطا
و قسم سیم فصل و مقر علی هذا فی سایر البروج و از این هر یک از آن اقسام
باین اعتبار در بیان خوانند معترضی که بگوید که لفظ است هر یک چنانچه در

[illegible]

و بعضی دیگر از هندوان در این تقسیم قسم اول حمل را پنج دهنده و قسم

ن
ادرجان

بمشتری و همچنین بر تریب تا قیم اخروان ازان مزین باشد و از ادوجان
و ادوجان و از دوجان خوانند و این اصطلاح بکینه مثل اصطلاح و جوهرت
الا انکه بر تریب صاحبان در وجه از فوق بیانیست است و در ادوجان اثر
بیانیست فوق بر این ترتیب چون نوک بر محل رسد باز از قمر باید گرفت

۳	۲	۱	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۴	۳	۲	۱	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۵	۴	۳	۲	۱	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

در ادوجان

ن
نیم ربع

و چون هر ربع بدو قسم مساوی کند و قسم اول از ربع مذکر بشمارد
و قسم آخر بقسم و قسم اول از ربع مؤنث بشمارد و هر دو قسم آخر بشمار از این ربع

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹

خوانند و از این
و در این صورت
صورت این

و در معرفت
هفت ربع

و چون هر ربع بر هفت قسم مساوی کند چنانکه هر ربعی چهار دهم و هفده
دقیقه و هشت ثانیه و سی و چهار ثلثه بوده باشد و قسم اول از هر ربع
بصاحبان ربع دهند و قسم دوم بکوی دهند که فلک او تحت فلک
صاحب ربع بوده باشد و قسم سیم بکوی دهند که فلک او تحت فلک قسم دوم
بود و علی هذا تا قسم هفتم از هفت ربع بخوانند و چون هر ربعی نه قسم
مساوی کند چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده باشد هر ربعی سه دهم
و بیست و یک دقیقه و قسم اول از هر ربع دهند که صاحب عمل است و قسم دوم
بصاحب ثور که زهره است و قسم سیم بصاحب جوز که عطارد است و علی هذا

و در معرفت
نه ربع

دوازدهم است از هر برج و آن اقسام را اثنا عشر که دوازده بهر خوانند
بر چون کوکبی را دلیلی دیگر در برج باشد و از آن برج و درجه و دقیقه
قطع کرده باشد و درجه نیم از آن مقدار حصه همان برج اعتبار کند
و در درجه نیم دیگر حصه آن برج هر که بعد از اوست و همین دستور بر ترتیب
تا آنجا که کمتر از حصه آن برج باشد از آن باقی هر درجه را دوازده درجه و هر
نیم دقیقه را دوازده دقیقه گردانند و هر که ثوبت باور رسیده باشد آنجا که مسمی
شود موضع اثنی عشره آنکو که آن دلیل باشد و صاحبان برج هر را به جای
اثنی عشره باشد و این عمارا احکام میان سیار متفرق اند و جدا شاعران

دقيقه

[illegible]

ایک

[illegible]

...

[illegible]

و چون کوبه قطار یعنی خرد و شست و شستن عطارد و قمر که دلائل کذب هار
در دوزخ بودی الارض باشد و در شب تحت الارض و کوبه قطار یعنی خرد و شست و شستن
و قمر که دلائل کذب است بکسر یعنی دوزخ تحت الارض باشد و در شب خوار گردد
از اجزای خود و کوبه قطار یعنی خرد و شست و شستن عطارد و قمر که دلائل کذب هار
در دوزخ بودی الارض باشد و در شب تحت الارض و کوبه قطار یعنی خرد و شست و شستن
بیت مذکور و قمر که دلائل کذب است بکسر یعنی دوزخ تحت الارض باشد و در شب خوار گردد
از اجزای خود و کوبه قطار یعنی خرد و شست و شستن عطارد و قمر که دلائل کذب هار
در دوزخ بودی الارض باشد و در شب تحت الارض و کوبه قطار یعنی خرد و شست و شستن
بیت مذکور و قمر که دلائل کذب است بکسر یعنی دوزخ تحت الارض باشد و در شب خوار گردد
از اجزای خود و کوبه قطار یعنی خرد و شست و شستن عطارد و قمر که دلائل کذب هار
در دوزخ بودی الارض باشد و در شب تحت الارض و کوبه قطار یعنی خرد و شست و شستن

مَرْحُومٌ

که فرج عطارد در بیت طالع است و فرج ثمر در بیت سبع و فرج مشی
در بیت حادی عشر و فرج زحل در بیت ثانی عشر و فرج قمر در بیت ثان و فرج
زهره در بیت خامس و فرج مریخ در بیت ششم و اگر استنباط گفت این تقسیم
زهره خانه طالع که کوکبا و ناد او بعد است کند و گویند ازین هشت خانه دو خانه
گویند که از اما ایل ناظر خوانند و آن بیت باز دم و پنجم بود و دو خانه ضعیف
که از ازا ایل ساقط خوانند و آن بیت دو از دم و ششم بود و دو خانه از جمعی
گویند و از جمعی ضعیف که از ازا ایل ناظر خوانند و آن بیت هم و سیم بود و از اما
همه در باب بنده بتفصیل معلوم گردد و چون احوال این خانه معلوم گشت
گوئیم چون از این کوکبا میان الا عطارد و دو کوکب خنثی یعنی زحل و مریخ
و دو کوکب سعد یعنی مشتری و زهره و دو کوکب و بعضی احوال سعدند و
در بعضی احوال محض یعنی تیرین پس دو خانه ضعیف تا از روی مناسبت بخشن
دادند و ضعیف را با محض یعنی دوازدهم را از زحل و ششم را مریخ و دو خانه قوی
بسیار دادند و قوی را با سعد یعنی یازدهم را مشتری و پنجم را زهره و آن
دو خانه را که از جمعی قوی بودند و از جمعی ضعیف بودند کوکب دادند
در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال محض یعنی تیرین قوی را با عظم
یعنی هم را با ثانی و سیم تا آنجا که کسی گویند که چرا فرج تیرین در بیت ثانی و ثامن که ایل
ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از جمعی گویند و از جمعی ضعیف
که سقوط است از طالع اخلاص است از ذوال و ناظر بودند و طالع اخلاص است از ثانی
بودن و چون عطارد را سعادت و خوشی ذاتی نیست بلکه مترجعت و در بعضی
طالع نیز مترجعت چه میانه نور و ظلمت است پس طالع را در این قسمت
بیت کرد و ندو گویند بودند کوکب در بیت فرج مثل شخصی بود که در موضع
نشانی بود و در حالت محرم رحمت حفظ فرج کوکب این بیت بخاطر فقر و بسد

ماہنامہ
زائر ملاحظہ فرمائے

زود ایضاً بمان و زود بهر بنا
 خنجر بر آنکه مقروض است گران
 جویت قطعه کرام تجاری
 از بیضایع انصاف بود
 اراکوز اعدا جانو
 در میان بزرگ مردم
 اخلاص کرده اند
 شماره ۱۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بیت ثانی و نام
ماثل ساقط

وهو هذا زقوفا فح كان اوسط آمد پیا داریج لب هکس اوسط آمد لایم
 مقابل فرج یعنی هفتم و بیت فرج و افت باشد در دو خانه مقابل از بیوت
 اثنا عشره چنانچه در بیوت مقابل باشد یکدیگرند بر ترج عطارد سابع است
 و ترج شمس در ثا و ترج مشتری در خا و ترج زحل در سادس و ترج قمر در
 سابع و ترج زهره در حادی عشر و ترج مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله این مقبول است
 بهت قوت و ضعف کواکب و اینچنانست که کوئید قوت شمس در بیت طائر است
 و قوت ماه در بیت زابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ
 در ثا و قوت زهره در سابع و قوت عطارد در سابع و خانه مقابل بهت قوت
 بیت منفع باشد و چون کوئی در خانه یا اثر فر خود باشد و در وند کوئی دیگر
 یکی از انواع حکم ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی او نیز در خانه یا اثر
 خود باشد و در وند بود از این یعنی این وضع را دستوریه گویند و این معتبر بین
 انواع دستوریه است و نیز در بصره واضح و لاج است مسفلین را با افلاکین
 نوع دستوریت بحسب وجبت صورت نبیند و نیز جمیع انواع دیگر یکی است که کوئی
 در خانه خود بود و دیگری از بیوت چون دودی خانه او باشد از خانه آن بیوت
 مانند آنکه مشتری در قوس و افنا باشد یا زحل باشد و بیست و آنکه کوئی در ثا
 قمر و غیره بود و آن کوئی جلوی او مقدار شصت درجه بعد باشد از
 افنا و مسفلین را و اگر سرعت سیر بود که از ثا را ط اعظم گویند سیم آنکه
 صاحب طالع در غاشر بود و صاحب طالع در طالع و دستوریه دلیل خیر و سعادت
 عظیم است و مستولی بر جوی از فلک البروج یعنی منطقه البروج و آن در این
 احوال موضع کوئی باشد که کوئی از بیوت افنی غیره باشد عبارت از کوئی
 که خط او از محله خطوط حکم که آن بیت و شرف و حد و مثله و جرات قد
 انحر و پیش از خطوط کواکب بر باشد در همان جزو بشرط آنکه ناظر باشد بر آن

ترج

و اینست که در بیوت
 و اینست که در بیوت
 و اینست که در بیوت

و اینست که در بیوت
 و اینست که در بیوت
 و اینست که در بیوت

و اینست که در بیوت
 و اینست که در بیوت
 و اینست که در بیوت

و اینست که در بیوت
 و اینست که در بیوت
 و اینست که در بیوت

باط

سور

از خطوط خمس هیچ نصیب نیست پس مستوی نه بود بشرک قرائن از این
 هیچ پل از این باب خطوط ناظر بر غیر مستوی باشد
 گفت هر چند که در آن جزو ضعیف نام قبول بود لیکن بشرک نظر انا اگر
 کو اکتی از وی منقطع باشد انحراف و استوی نبود و احباب احکام انرا از
 تشبه بدن بی روح گویند و اینطایفه را در طوائف مابین مرکب استوالت
باب هجدهم در معرفت بیوت دوازده گانه و مدلولات کوای و منبوت
 ایشان قبا از این مذكور شد که منطقه البروج را ابتدا از نقطه طالع بلند
 قیم کنند و در فنی را بیتی خوانند و از این بیوت چهار خانه را او را خوانند
 چنانکه خانه اول را که هارینه بر افق شرقی واقع است و مدخلی گویند و خانه
 هفتم را که بر افق غربی واقع است و مدخلی خوانند و خانه دوم را که بر نصف اعلی باشد
 نصف النهار است و مدخلی خوانند و خانه چهارم را که بر نصف اعلی باشد و بر
 النهار است و مدخلی خوانند و این چهار را و بیجهت گویند که مدخل احکام بر
 اینها است چه اقوی بیوتند لهذا هر یک را بابت اقبال و معبد بیوت خوانند
 و بیوت ثانی و خامس و ثامن و حاد عشر را طایل الاوقات خوانند و بیوت اول هر یک از
 و مدخلی خوانند و از این حیث این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا
 هر یک را بیوت اضعف خوانند و کونیند و وجه تقدیم ذکر ناسع بر ناسع که مع
 جائز داشته معلوم نیست و شاید که بحیث نظر و طالع بوده باشد و
 سادس و ثانی و ثامن و ثانی عشر را قنطرا گویند که هیچ پل از نظر از خمیه
 این بیوت و طالع محقق نشود و وجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی معلوم نیست
 و ثانی بیوت غیر اعداد اربعه که ان ثالث و خامس و ناسع و حادی عشر است ناظر
 بطالع چه میان هر یک از بیوت ثانی و حادی عشر میان طالع نظر نشود
 است و میان هر یک از این دو خانه دیگر میان طالع نظر نیست و ظاهر است

کتاب غریب المثل

باب هجدهم

در معرفت بیوت دوازده گانه و مدلولات کوای و منبوت ایشان

بیت اقبال

نیت ادبانه

انقطاع

انقطاع

کیرت

و مردن و پنجم که مایل با نایع است هر اینه دلیل دوم پدید بود که آن فرزند است
 واکان شریب و هدا یا که نتیجه املات و از نسلات و ازین واسطه گفت
 بیت خامر خنه فرزند آن و رسولان و هدا یا و اخبار واکان و شریب و ایضا
 دانت بر عشق بازی ملبس است و شاد و سورها و ضیافتها و از اعضا منسوب
 پشت دل و شمشیر که زایل و ایه است دلیا باشد بر جات ناک و از عید
 و ندام و سوره که از جمله اسباب ممکن است و بیماری که سبب خولجیات است
 سقوط از طاله ازین علت گفت که بیت سادس خانه خدایان و بنا گمان و
 و آنها و دوا به غار است و ایضا دانت بر کینه و کم شده و هفت و از اعضا
 منسوب با نایع شکم و هفتم که و دغا ریت هر اینه صد غایع بود و نظیر این
 دال باشد بر انداج و شرکاء و سبب هلاک و فاجع اخذ و دغمت ازین
 گفت که بیت شایع خانه که با و از رواج و عورت است و ایضا دانت بر
 و دغمت و مقصد از آن و کالی و از نایع و از اعضا منسوب بر سر و زین
 نایع و هشتم که مایل با نایع است خاک دوم از رواج بود و چنان معاین شود
 نایع دلیل بطلان اسباب بقا و معیشت بود ازین مرگفت که بیت ثامن خانه
 خوف و مرگ و میراثها و اموال عورت و دغمت و ایضا دانت بر
 اموال خصم و اصداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوب بالانت شوق و مقصد
 و نهم که ثانی بیت الموت دانت که در جات ثانی و از جهت زمان مثل اموال
 و از جهت فریغ مثل خواب و نکه اتم که الموت مشهور و معروفست و نیز
 چون نظیر این است و اقوی از اول بود بر علم بسیار و سفر دور ازین دال
 گفت که بیت شایع خانه سفر دور و دغمت و علم و زهد و فکر و عاقل و خواب و ایضا
 دانت بر وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوب بخبر
 و دهم چون ارفع و اعلى و اقوی موت و نظیر این دال با نایع است که بیت

بیت پنجم

بیت ششم

بیت هفتم

بیت هشتم

نظر نماند از روی

بیت نهم

عاشرخانه سلطان و مادران و اشغال و اعمال مطایقت و ایضا دالت
برضعت و رفعت مشهور و معروف کشتن و از اعضا منسوبیت بگویند
و باز در هم چون نانی در هم است و اقوی و اسعید بیوت قایله ازین دلاکت
که بهت حادی عشرخانه دوستان و امیدها و مساعدات و ایضا دالت
بروز و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از اعضا منسوبیت
بناقین و دوایز در هم چون اضعف و اخص بیوت و نظیر هشتم ازین علامت
گفت که بیت نانی عشرخانه اعدا و شقاوتها و دوفان و چهارپایان برکت
دالت بر گرفتاری بند و دندان و خون و دین و نیک و غرامت و امراض
مزین و از اعضا منسوبیت بقدمین اینست تمامی سخن در مدلولات بیوت
انما منسوبیات کوکب اول چون زحل غس اکبر است و بطی الشیر مرابه منسوب
باشیاء خبیسه و امور که متعلق باشد بطول از اینجهت گفت که زحل کوکب
پیراست و ده هفتاد و نه طایفه و غنائدهای قدیم و غلامان سیاه و محرو
فشیان و مردم سفله و خبیس و فزاهلان بی علم و از اخلاق مکر و کینه و حق و
جهل و بغل و قار و پستیزکاری و کاهل و مشتری چون سعد اکبر است و بطی الشیر
دلاکت کند بر نانی و نبات و رفعت و منزلت و اشیاء شریفه ازین سبب گفت
که مشتری کوکب شرافت و علما و فضلاء و امراء با عدل و نصف و وفور
جلیل القدر و رفیع المنزل و اهل مناصب و فساد و اغنیاء و از اخلاق جلیل و سخا
و علو همت و جفا و غیر و تواضع و صدق و وفا و مزین چون غی اصغر است و
سر بیع الشیر دلیل بود بر اشیاء غریبه و امور و بیعت الفساد باین واسطه گفت
که مزین کوکب لشکر پادشاه و امراء ظالم و تارک و دزدان و عوالم و مفندان
و اقش کاوان و پشاعان ستور و از اخلاق قهر و مکاره و شجاعت و خسارت
سفاهت و لجاج و دروغ و همت و ایذاء مردم و اهانت و زنا و خجالت و شرم

بیت د

اسعد بیوت

بیت طایفه

بیت طایفه

بیت طایفه

زحل

مشتری

مزین

شمس

نهر

تلید و تیر و

عطار

قر

فی انظار الکوا

چون نیز اعظم است و خسر و ستیارات و ثواب و مرقب اشیا و عین فقر و مال
 باشد بر ساطع و امور عظیمه ازین حدیث گفت که شمس کوکب بر اطنان است و احباب
 امر و نفی و اکابر و اهل رای و تدبیر و انرا اخلاق بکبر و عجب و افت و کرم و ترفع و بها و نفی
 و زهر چون سعد اصغر است و سریع التبر و مؤثنه ذال باشد بر انونث خود
 و حسن وجه و فرج و شادمانی ازین امر گفت که زهر کوکب بر طریقت و زنان و مردان
 و غششان و خاندان و ظرفا و اهل ذیقت و تجمل و از اخلاق کفو و طریقت عشق و
 و ظرافت و شحریت و سوگند دروغ و عطار و چون متزیج است و سریع التبر
 تابع کوکب متصل به ذال باشد بر تبیع و تلون و زهر که از این مناسبت گفت که
 عطار و کوکب حکما است و طبیبان و مخمان و شعر او از با و دیوانیان و کاتبان
 و نقاشان و تجار و اهل بازار و از اخلاق دین و علم و پای و منطق و ادب و صنایع
 و دقیقه و فقر چون اسرع کوکب است ذال باشد بر حرکت و انتقال و استحالات و
 انقلاب از این جهت گفت که قر کوکب مسؤول است و پیاده روان و اهل بیان
 عوام الناس و از اخلاق عفت و جمال و سلیم طبع و فراخ عیش و دنیا گفتن
 و حرکت و سخن و بیانی و باطنی و بیرونی و معرفت احوال انظار و آنچه بدان
 و قوای کوکب قبل از این مذکور شد که اعتبار انظار کوکب بلا تکرار نیست
 از اینجه چهار که غیر مقارنه است بحسب موافقت و مخالفت کیفیتات و اوضاع
 اماکن ایشان از پنج حکمی خاص بازند چنانکه گویند که تلبث و تلبث و تلبث و تلبث
 مودتند و مسعودند زیرا که تحقق هر یک از این دو نظر در دو برج متفق الطبیعه
 دست دهد خواه که اتفاق دهد و کیفیت باشد کافی التلبث با درین کیفیت
 کافی التلبث و از اینجه گفت که تلبث اقوی است از تلبث و لهذا اول را
 نظر تمام دوستی گویند و ثانی را بنیم دوستی و بعضی علت اقوامت اول از این باشد
 که قوس بعد او ضعیف قوس بعد ثانی است و مقابله و تزیج و دو نظر عداوتند

و نحو است اما مقابله بجهت آنکه در دو برج مقابل متجه شود که متضاد آنست
چنانکه سبق ذکر یافت اما تریج بجهت تحقق او در دو برج مخالف الیای که
بالکفینش اوبا الکیفیه الواحده و مقابله اقوی است از تریج پس فوس
مقابله ضعف فوس بعد تریج است اما اقوی نظران مطر در باره مقابله
در مقابله پس تریج در ثلث پس شد پس چنانکه تجربه بران دانست و یقین
از این نظر از اجس سعادت و نحو است کواکب قناطره تا ثلث یافته از جن
میر نماید که و نظره وستی بکواکب سعد محو ان اثر است و نظره شنبی یا نیا بعد
بکواکب سعد مذکور نیست یعنی محو است یا متوسط آیمانه حد و هم می
الاخلاف و نظره شنبی بکواکب محو مذکور ان اثر است و نظره وستی
یعنی کواکب محو در مرتبه نیست بلکه قبل الذمت و شاید که در بعضی
محو باشد بنا برین است و مقارنه و مجامد با کواکب محو و عقد بعد
در سعادت بفرایند و با کواکب محو و عقد محو و نحو است و از آنجه
از این در احوال کواکب مذکور شده معلوم و مفهومست که مقارنه و تریج و
تا تریج مذمومت و ثلث و شد پس محو و همچنین مذکور شده است که
عطاره در سعادت و نحو است تابع کواکب متصل به است و نیز باید دانست که
هر یک از این نظرات که حکم آنرا بکورشدا غم است از آنکه میانه دو کواکب باشد
یا میانه جود از فلک و کواکب بعد هذ بر فطرت سلبه محو نماید چنانکه نظر است
با فواع است تا ظاهر نیز بوی اطلالی بچند نوع منقسم است و هر یک از این انواع
که بعد ازین بتفصیل موضح کرد در تقریری باشد و تحقیقی تقریری آن بود که چون
میانه دو کواکب متحقق شود قریب بان نظری از نظرات مشهوره غیر مقارنه
دست دهد و تحقیقی آنکه وقوع نظره تاظره و یکان باشد پس مصنف بصد
سنان این مدعا برآمده میفرماید که و تاظره را نوع است از جمله انواع فلك

و این در بوجه مثل آنکه بل کوکب را اول جویند باشد و دیگری را آخر سلطان یا
 در اول قوس باشد و دیگری را آخر جگه و در مطلعی مثل آنکه بل کوکب در اول
 حوت است و دیگری را در حوالی یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری را در آخر میزان و
 تناظر تقریبی در این نوع نیز همین می باشد لیکن تحقیق ان مشروط است آنکه در غر اول
 و آخر این برج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع تناظر تناظر تقریبی است و دیگری
 استقبالی و آن بقیاس بر تبدیلی معلوم شود یعنی تناظر تقریبی در بوجهی مثل آنکه
 بل کوکب در منصف حقیقی بود باشد و دیگری در منصف حقیقی اسد یا یکی در
 منصف حقیقی عقرب باشد و دیگری در منصف حقیقی دلو بود و در مطلعی مثل آنکه
 بل کوکب در منصف حقیقی دلو بود و دیگری در منصف حقیقی عقرب یا یکی در منصف
 اسد باشد و دیگری در منصف حقیقی عقرب و تناظر تقریبی در این نوع نیز
 پنج است لیکن تحقیق ان مشروط است بآنکه در نیمه از این برج دست دهد که
 ان نیمه افریقا باشد نقطه انقلاب با اعتدال اقربا از ان نیمه دیگری در منصف
 حقیقی نیمه در نیمه دیگر واقع شود تناظر تلبی تقریبی خواهد بود بشرط آنکه
 در اول و آخر برج نباشد و تناظر استقبالی در بوجهی مثل آنکه بل کوکب در
 اول حمل باشد و دیگری را آخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در
 آخر حوت و در مطلعی مثل آنکه یکی در اول جگه باشد و دیگری در آخر جویند
 یا یکی در اول سلطان بود و دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی در این نوع نیز
 همین می باشد الا آنکه حصول ان مشروط است آنکه در غر اول و آخر این برج دست
 دهد و حکم انواع تناظر مطلقا در سایر حکم انواع نظرافت کل نظیره و اما
 تناظر تلبی بعضی گفته اند واقع نیست و منجم شارح سی فصل نصیریه و حاتم
 اشجار الا تماد و بقیاس بمتناظر تبدیلی باید که واقع باشد چه در قوس تناظر
 تبدیلی از طریق مترابد شود بر سبیل تساوی تا چنانکه مضاعف کرد تناظر

بجا نمی آید
 و آنست که در غر اول

تیلجی حصول رسد و آن در بومی مثل آنکه یک کوب در اول نور باشد و دیگر
آخر آسد یا یکی در اول عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلعی مثل آنکه یک
کوب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول آسد باشد و دیگری
در آخر عقرب پس از آنکه عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح نباشد غایتش آنکه موضع
کوبین قناظرین از بیروج در این نوع و نوع ترکیبی مشترک میشود بخلاف انواع
دیگر که در ایشان این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر تثلیثی
نمواند مگر آنکه عدم اشتراک محل کوب از بیروج در وقوع از تناظر شرط
کرده باشند و مخفی نمایند که بعضی ازها این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کند
مراد ایشان تناظر ترکیبی باشد لا غیر و علت آنست که موضع کوب در انواع
ترکیبی در فصل مشترک میان دو بیروج دست میدهد بخلاف نوع ترکیبی که نه
چنین است پس موضع کوب قناظر از بیروج در این نوع مشخص و معین نباشد
و در احکام نظرات و تناظرات موضع کوب که داخل تمام است و در بعضی تقاطع
گاه باشد که چون در آن واحد میان دو کوب نظر قناظر هر دو واقع شود
یعنی تناظر حقیقی اتفاق افتد از برای اختصار و این تکرار رقم را از رقم فرد
حرف یک کنند چنانکه اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر بومی چنین نویسند ^{عظم}
و مطالی چنین سطح و اتصال جامع نظر تریس و تناظر بومی چنین نویسند ^{عظم}
و مطالی چنین عظم و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر بومی چنین نویسند ^{عظم}
و مطالی چنین نویسند سطح و اتصال جامع نظر استقبال و تناظر بومی چنین نویسند
لطم و مطالی چنین نویسند لطم و گاه باشد که بجای حرف هم زای منقوط و
سازند که علامت زمانیت و بعد از غولف بیان احوال نظرات و تناظرات و
تاثیرات سمد و غیر هر یک شروع در مدت بدایت و نهایت آن تاثیرات نمود
میفرماید که و چون کوب توجه نظر باین تناظر کوبی دیگر یا متوجه بخلاف

و چون که این کتاب قیاس بر آن توان کرد پس حاجت بکثیر اشکال

باشد و بعضی گویند چون بعد از میان ظاهر و غلط را به بقدر مجموع جرم هر
شود اما اتصال بود چه در این هنگام خود مرآت بر کزان دیگر حاصل شده باشد
لیکن متغیر و متغیر قولا اولست و لهذا مصنف از اختیار نموده و چون از آن
در گذرد یعنی چون کوکب ظاهر بعد از تمام اتصال از غلط را به در گذرد
منصرف شود و چون بعد بقدر ضمیمه ظل الجرم شود اما از قوت انصراف
و از انحراف نام الانصراف گویند و چون کوکب هر چهل انتقال کند و در آن
انتقال متصل بکوکب بر گزینا شد پس اگر بعد از آن متصل بکوکب دیگر نشود و آن
ان برج باشد از او خوشی است بر گویند چه در آن حال کوکب مثل شخصی باشد که دیگر
دواید و همگی را پسندد لا جرم و حش بر طبیعت غالب کرده و این وضع دلیل بر
بر فرمادند از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن مهملات بی نفع و اگر
چنانکه کوکب متصل شود بعد از آن انتقال بلا اتصال هم بعد از آن برج بکوکب
بعد از اتصال گویند و اگر بعد از آن اتصال بکوکب دیگر متصل شود تا داران
برج بود از اخالی است بر گویند و بعد از اتصال و این احوال بیشتر اوقات ظاهر
اتفاق افتد و بدین حالی که او را در این احوال استیما در وحشت میرسد
انست که در برج قوس باشد و اگر که اخف و برج غریبه است مقرر را بآنکس
قوس و سطر است همان مبطوط و بال و چون کوکب محظوظ شود یکی از مخطوط
حکمه متصل کرد و بکوکب دیگر قوت خود او را دهد و اینرا دفع قوت گویند و اگر
هر یک در این حال مخطوط باشد دفع قوتین گویند و اگر کوکب از موضع خط کوکب
با و متصل کرد و طبیعت خود او را دهد و اینرا دفع طبیعت خوانند و اگر در این
حال هر یک در خط اندک یکی باشد دفع طبیعتین خوانند و این دو وضع دلیل بر
بر حجت و مودت و اتمام کارها باشد و بعد و اگر کوکب از بال و مبطوط کوکب

و چون که این کتاب قیاس بر آن توان کرد پس حاجت بکثیر اشکال
باشد و بعضی گویند چون بعد از میان ظاهر و غلط را به بقدر مجموع جرم هر
شود اما اتصال بود چه در این هنگام خود مرآت بر کزان دیگر حاصل شده باشد
لیکن متغیر و متغیر قولا اولست و لهذا مصنف از اختیار نموده و چون از آن
در گذرد یعنی چون کوکب ظاهر بعد از تمام اتصال از غلط را به در گذرد
منصرف شود و چون بعد بقدر ضمیمه ظل الجرم شود اما از قوت انصراف
و از انحراف نام الانصراف گویند و چون کوکب هر چهل انتقال کند و در آن
انتقال متصل بکوکب بر گزینا شد پس اگر بعد از آن متصل بکوکب دیگر نشود و آن
ان برج باشد از او خوشی است بر گویند چه در آن حال کوکب مثل شخصی باشد که دیگر
دواید و همگی را پسندد لا جرم و حش بر طبیعت غالب کرده و این وضع دلیل بر
بر فرمادند از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن مهملات بی نفع و اگر
چنانکه کوکب متصل شود بعد از آن انتقال بلا اتصال هم بعد از آن برج بکوکب
بعد از اتصال گویند و اگر بعد از آن اتصال بکوکب دیگر متصل شود تا داران
برج بود از اخالی است بر گویند و بعد از اتصال و این احوال بیشتر اوقات ظاهر
اتفاق افتد و بدین حالی که او را در این احوال استیما در وحشت میرسد
انست که در برج قوس باشد و اگر که اخف و برج غریبه است مقرر را بآنکس
قوس و سطر است همان مبطوط و بال و چون کوکب محظوظ شود یکی از مخطوط
حکمه متصل کرد و بکوکب دیگر قوت خود او را دهد و اینرا دفع قوت گویند و اگر
هر یک در این حال مخطوط باشد دفع قوتین گویند و اگر کوکب از موضع خط کوکب
با و متصل کرد و طبیعت خود او را دهد و اینرا دفع طبیعت خوانند و اگر در این
حال هر یک در خط اندک یکی باشد دفع طبیعتین خوانند و این دو وضع دلیل بر
بر حجت و مودت و اتمام کارها باشد و بعد و اگر کوکب از بال و مبطوط کوکب

بعید از آن
خالی است

و چون که این کتاب قیاس بر آن توان کرد پس حاجت بکثیر اشکال
باشد و بعضی گویند چون بعد از میان ظاهر و غلط را به بقدر مجموع جرم هر
شود اما اتصال بود چه در این هنگام خود مرآت بر کزان دیگر حاصل شده باشد
لیکن متغیر و متغیر قولا اولست و لهذا مصنف از اختیار نموده و چون از آن
در گذرد یعنی چون کوکب ظاهر بعد از تمام اتصال از غلط را به در گذرد
منصرف شود و چون بعد بقدر ضمیمه ظل الجرم شود اما از قوت انصراف
و از انحراف نام الانصراف گویند و چون کوکب هر چهل انتقال کند و در آن
انتقال متصل بکوکب بر گزینا شد پس اگر بعد از آن متصل بکوکب دیگر نشود و آن
ان برج باشد از او خوشی است بر گویند چه در آن حال کوکب مثل شخصی باشد که دیگر
دواید و همگی را پسندد لا جرم و حش بر طبیعت غالب کرده و این وضع دلیل بر
بر فرمادند از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن مهملات بی نفع و اگر
چنانکه کوکب متصل شود بعد از آن انتقال بلا اتصال هم بعد از آن برج بکوکب
بعد از اتصال گویند و اگر بعد از آن اتصال بکوکب دیگر متصل شود تا داران
برج بود از اخالی است بر گویند و بعد از اتصال و این احوال بیشتر اوقات ظاهر
اتفاق افتد و بدین حالی که او را در این احوال استیما در وحشت میرسد
انست که در برج قوس باشد و اگر که اخف و برج غریبه است مقرر را بآنکس
قوس و سطر است همان مبطوط و بال و چون کوکب محظوظ شود یکی از مخطوط
حکمه متصل کرد و بکوکب دیگر قوت خود او را دهد و اینرا دفع قوت گویند و اگر
هر یک در این حال مخطوط باشد دفع قوتین گویند و اگر کوکب از موضع خط کوکب
با و متصل کرد و طبیعت خود او را دهد و اینرا دفع طبیعت خوانند و اگر در این
حال هر یک در خط اندک یکی باشد دفع طبیعتین خوانند و این دو وضع دلیل بر
بر حجت و مودت و اتمام کارها باشد و بعد و اگر کوکب از بال و مبطوط کوکب

دیگر

دیگر باو متصل شود از انکار گویند و اگر هر یک در دو حال و سه و چهار باشد
 از طرفین باشد و این دال باشد که در اندامی در دفع طبیعت مذکور شد حق
 گویند صرف شود از گویند دیگر و هنوز انصراف تمام نشود متصل بگویند
 شود انصال بمنزله انصال گویند اول باشد بگویند که هر چند بعضی ظاهر
 متصل نیاشد و این وضع را نقل نور گویند و این دلیل بود بر قوت کاره او و این
 میان مردم و همچنین اگر دو کوکب بگویند متصل شد از انصال بمنزله
 انصال گویند اول باشد بگویند و این قوت را جمع نور گویند و این که مذکور بود از
 گویند باشد که اگر اوقات این جمعیت بر سر منحل شود و اگر کوکب در حال جمعیت
 یا اختراق یا در چنین دال و سه و چهار بود و کوکب دیگر باو متصل شود متصل به
 او از انزغای غیر وضعی و کند از آن نور گویند و این وضعها بسیار است
 دست دهد مثل رجوع عطارد در ضعف قوت و این وضع دلالت کند بر فساد دال
 و توفیق و دال و رجوع سه کوکب در برج باشد چنانکه سبک دال و این در برج
 بود و میانه رود در میان آن برج و کران رود و آخر برج چون سبک رود خواهد که
 بکران رود متصل شود میان دو دال و مانع کرده اول خود متصل شود اینرا مانع نمود
 خوانند و گویند در اینجا قوت مانع باشد و ضعف مانع و اگر سبک رود از آخر
 برج باشد و کران رود در میان برج و میانه رود دال و برج میانه رود خواهد که
 بکران رود متصل شود پیش از آن سبک و راجع گردد و بکران رود متصل گردد و اول
 در گذشت میانه رود پیش از انصال گویند میانه رود از کران دال و باطل گردد
 از اعراض گویند و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبک و
 دال و برج باشد و میانه رود در میان آن برج و کران روی دال و آن برج
 سبک و خواهد که میانه رود رسد و اینجا میانه رود بکران رود متصل شود و
 از او رد کند هر گاه کران رود قطع شود سبک و از میانه رود کرده باشد یا آنکه

نقل نور
جمع نور

این وضعها بسیار است
بسیار است این وضعها

مشهور در ربع نوران
که سطر است و نوع دیگر
ان که کران رود و سبک
در یک برج باشد و سبک
و کران در برج دیگر باشد
و چون سبک و کران در
بعد که کران رود بود
سبک و کران در ربع
کند و سبک و کران
کند شد

سبکروی در میانه برنج باشد و گران رود از هر یک و میانه روی در اول
 برج دوم را پنج چون سبک خواهد که بگران رو شوند و میانه روز پنج تا ز
 کشته متصل بگران رو شود و قطع نور سبک و از گران رو کند این دو حال را قطع
 نور گویند و این دلیل قطع امید است و چون کوکبی در وبال و یا هبوط باشد و بیش
 باشد و متصل گردد بکوکبی محظوظ قوی حال که از دوستان او بود چنان باشد که
 کوکب محظوظ با و انضای کرده باشد و یا خیال امانت گویند که آن کوکب قوی ضعیف
 شود و کوکب ضعیف قوی و از این یکدیگر متصل گردند و از امکانات نفع گویند و این
 هر دو دلیل نجات از هلاک و چون کوکبی در میان انصراف کوکبی و اتصال کوکب
 دیگر مختصر بود بجز میان یا شغاع یا کوکبی در برج دوم او بود و دیگری در اول و هم
 انرا حساد گویند اما قوای کوکب بر سه نوع است نوع اول امانت و امانت
 که کوکب در حظی باشد از محظوظ خود که بتغیر طوابع و از زمان متغیر نشود مثل
 بیت و و شرف و عدد و مثله و امثال آن که غنیمت مغفول و متین گردد و همچنین
 از قوای امانت بودن کوکب در بطایق چهارم که انرا صعود در افلاک و استعلا
 گویند و سر بیع استبر و مستقیم الحری که دشمنی که از شخصیت صاعد بود و دیگر
 چیزها که در این زود و یخیز و بر در آمد و بودن کوکب در قوای امانی دلیل
 سعادت های امانی بود چون عقل و غنم و ادران و یکاست و وفات و مانند آن
 و نوع دوم عرضی است و آن است که تغیران مبنی بر تغیر طوابع و اوقات باشد
 مثل آنکه کوکب در اولاد یا شد یا در مایل اولاد و یا آنکه ناظر باشد بطوابع یا
 در فوج خود یا غیر اینها که غنیمت و مفرج و مفرج گردد و بودن کوکب در این
 حال در این موضع دلیل سعادت های عرضی بود مثل جاه و مال و عزت و ثروت
 و مانند آن و نوع سیم سعادت است و آن است که کوکب بنظر دوستی بکوکب بعد
 ناظر باشد یا آنکه در جویا شد که دو کوکب صعود داشته بقوت ذاتی و غیر

نعت

برنج

مورد در

یاد که جز نباشد

مجهت باشد بگویم هم دندان برنج و دیگری در دوازدهم و این دو وضع هر یک
از اقسام حصا و باشد پس انکو کبلا در انحال محصور با مضبوطین است و گویند
و مخفی نماید که همچنانکه قوهای کواکب سه نوع است ضعفهای سه نوع است و این
عوضی و غیره و تمثیل هر یک حکم است که در انواع قوی مذکور شد که اینها بعد
باید دانست که قوت و ضعف کواکب از انچه اکابر این فن حکم فرموده اند صد
هفتاد و چهار صفت است و در دوازده قوه و هشتاد و پنج رعد و ضعفهای تفصیل
هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل المنجین با حسن و جوه نموده اند پس ما انفا
بجای از ان مختصر و اشارتی وضع باین کتاب نقل نمائیم تا طالبان این فن را ندانند
و دستور هر یک باشند و الله الموفق والمعين پوشیده نماید که قوت و ضعف
کواکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و باز هر یک
از این اقسام را در سه مرتبه فاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب یافته
عقاید میان این اقسام هر یک نه باشد پس شهادت و مراتب اضافی از
قوت و ضعف از یک بود تا نه یعنی انچه حقیر اثر ادنی مراتب باشد و از اعلی
مرتبه بهره بوه یعنی بکشد و همچنین بر تراز یک بهره میرود تا شصت و یک
بانه عظیم اثر ادنی مراتب باشد و از اعلی نه شهادت بود اما اضافی
قوهای نیم اول و یکست از انچه عظیم اثر اعلی مراتب آخانه و در
شرف است از این از یعنی بودن که یک در انچه بیوت از بیوتات است غیر
چون طالع و مائش و خادعی و سابع و تاسع و زایع و غایب خاصه که
پشتی از کواکب باو ناظر باشند و کمال این از انگاه باشد که با وجود اینحال
در خطی از خطوط ادنیه خود باشد و در دوازده جهت و احتراق و بعضی از این
صفت و بال و موطوع کوی و دیگری بیوت بود و غیره که در انجا این ضعیف
و بیعی با ذاتی معارضه تواند نمود و تبیین یعنی در کوی که از انجا

محمود بن السعدی

نوت و ضعف کواکب

در دلیل المنجین

تفسیر

استوار

الشمس که در این
در دوازده جهت

بمقدار شش نوزده دقیقه و بعضی هفتد کنند و تصحیح عطار از این وقت
 بود و هر که کسب جوهر افشا کند و لهذا او را در افشا افشا بنی خوانند
 و تصحیح دلیل عزت و جاه و عظمت باشد و جوهر ثابته سنگدینی درجه
 کوکب از سیارات مثل درجه مرکب کی است صعود ثواب شود و بهر هر پانز
 این اصناف و این مرتبه نه باشد و شش عظیم اثر او سطر مابین بوج شرف
 استقامت سه است و اعلا یعنی فلک انکو که از فلک افشا آمده است و دستوی
 جالب طریقه نیز یعنی بودن کوکب در مابین درجه شرف افشا و شرف
 و بهر هر یکی از این اصناف در این مرتبه هشت باشد و بیت عظیم اثر او مابین
 شریف و علوی و نیز عظیم است و بیت افشا در درجه طالع تم درجه غاشرة
 عدم عرضة ذرفه آوج ذرفه تدویر وسطی جز تمام دفع قوت آ دفع
 طبیعت آ قبول در مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ خورشیدی حال آ دفع
 ایستادن یعنی بودن کوکب در طالع و مطمح شعاع که در تریج ابو غریب افشا
 آ مرتز و قران یعنی انکو که در درقان کوکب در بکر مستعمل باشد یعنی بعد از آن
 مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگر که مرئوس است و این اکثریت بحسب اجزای نصف
 قطب حاصل و تدویر هر کدام نه فی نفس الامر آ عازیت صعود آ حد
 مکان سکام استاده آ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد آ جمع نور آ
 نقل خود آ استلزام و مقدمات و بهر هر یکی از این اصناف در این مرتبه
 هفت باشد اما اصناف فوقه ای قیم و قیم چهل چهار است و معمایه او
 اکی مزاج اقامت بجهت استقامت سرعت سیر آ حد صعود مثله
 اولی صعود و فلک آوج صعود و فلک تدویر صعود و شمال
 یعنی در شمال محاذ افشا بود و مع هذا ثابت ارتفاع او و در وقت افشا
 بود آ بودن کوکب فوق الارض آ بودن کوکب مذکور در درج مذکور و مثله

این متن در حاشیه بالایی صفحه قرار دارد و به دلیل کج بودن و تداخل با متن اصلی، به طور کامل قابل خواندن نیست.

این متن در حاشیه چپ صفحه قرار دارد و به دلیل کج بودن و تداخل با متن اصلی، به طور کامل قابل خواندن نیست.

جنوبی نقصان نورم نقصان قدر و این هر دو در وقتی باشد که کوکب
در نظا و اقل و چهارم باشد اما نقصان نور در قدر وقتی بود که باز در
دوم و اول شمس باشد که نقصان حساب این هر دو وقتی بود که کوکب خارج
باشد از دگر بر اما نقصان احتیاد و قدر وقتی بود که هابط بود و نقصان سیکر
درجه بشره مثله ثانیه خمس ربع ماکر مؤث و داوید مؤث مذکر را
خلاف عمل ۱۲ و هشت پس ۱۲ خلا سکر و غیره هر یک از این اصناف در این
نیم است و ده میانه اثر ادنی مراتب بت نایل غیر ساقط بت ترح ۲ و بت
۳ بت مذکر مؤث و ا و بت مؤث مذکر را ۴ بت تخری ضعیف خلد و خلد
۵ منا کر بت مؤث کوکب غاری و روانه کوکب لیل و تکرار حصار میانه
خمس اعتدال جزو مرتبه ۱۲ میا سر بودن اثر انساب یعنی درجه و دوی و اقل
و غیره هر یک از این اصناف در این مرتبه چهار است از ضعیف تا معتدل و اقل
سیم هفت است پنج چهار اقل مراتب و هفت خمس و غیره تخری اثنی عشر
خمس درجه مظله درجه نوره و حل و اقل خط و غیره هر یک از این اصناف
این مرتبه سه و نه چهار اقل و وسط مراتب در میان تخری ادر میان خمس
خمس درجه قمره درجه مؤث مذکر و ا و درجه مذکر مؤث و ا و بودن
بتری دود و میان دال علی الصی بودن کوکب و نصف هابط از طالع ۱۲ برج
خائف مراتب ۱۲ برج خائف غوی و غیره هر یک از این اصناف در این مرتبه
باشد و سه چهار اقل و ادنی مراتب ۱۲ جنوبی ۱۲ و شمسی ۱۲ و موج اقل
و غیره هر یک از این اصناف در این مرتبه یک باشد اینست تمامی سخن در وقت و
کواکب و اینان و اهل احکام گویند که همچنانکه هیچ شخصی بود در هیچ وقتی که
قوت و ضعف او با هم ایمنه نبود همچنین کوکب نباشد در هیچ موضع که
او مرتب نباشد بضعفی و ضعفش بقوی پس چون خواهند که متوجه احکام

و این اصناف را در هر دو وقت که کوکب در
نظر اقل و چهارم باشد اما نقصان نور در قدر
دوم و اول شمس باشد که نقصان حساب این هر دو
وقتی بود که کوکب خارج باشد از دگر بر اما
نقصان احتیاد و قدر وقتی بود که هابط بود
و نقصان سیکر درجه بشره مثله ثانیه خمس
ربع ماکر مؤث و داوید مؤث مذکر را خلاف
عمل ۱۲ و هشت پس ۱۲ خلا سکر و غیره هر
یک از این اصناف در این نیم است و ده میانه
اثر ادنی مراتب بت نایل غیر ساقط بت ترح ۲
و بت ۳ بت مذکر مؤث و ا و بت مؤث مذکر را ۴
بت تخری ضعیف خلد و خلد ۵ منا کر بت مؤث
کوکب غاری و روانه کوکب لیل و تکرار حصار
میانه خمس اعتدال جزو مرتبه ۱۲ میا سر
بودن اثر انساب یعنی درجه و دوی و اقل و
غیره هر یک از این اصناف در این مرتبه چهار
است از ضعیف تا معتدل و اقل سیم هفت است
پنج چهار اقل مراتب و هفت خمس و غیره
تخری اثنی عشر خمس درجه مظله درجه نوره
و حل و اقل خط و غیره هر یک از این اصناف
این مرتبه سه و نه چهار اقل و وسط مراتب
در میان تخری ادر میان خمس خمس درجه
قمره درجه مؤث مذکر و ا و درجه مذکر مؤث و
ا و بودن بتری دود و میان دال علی الصی
بودن کوکب و نصف هابط از طالع ۱۲ برج
خائف مراتب ۱۲ برج خائف غوی و غیره
هر یک از این اصناف در این مرتبه باشد و سه
چهار اقل و ادنی مراتب ۱۲ جنوبی ۱۲ و
شمسی ۱۲ و موج اقل و غیره هر یک از این
اصناف در این مرتبه یک باشد اینست تمامی
سخن در وقت و کواکب و اینان و اهل احکام
گویند که همچنانکه هیچ شخصی بود در هیچ
وقتی که قوت و ضعف او با هم ایمنه نبود
همچنین کوکب نباشد در هیچ موضع که او
مرتب نباشد بضعفی و ضعفش بقوی پس
چون خواهند که متوجه احکام

شوند شرط آنکه اول ضعف و قوت کو اک تباه ضبط کنند و بعد از آن
 بهرهای قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از آن میان مزایای خاص و تنبایط
 و استخراج نمایند تا بحال مقدار قوت و ضعف کو اک معلوم شود و حکمی که
 از آن کنند مستحکم و معتدلیه باشد و الله خبر کو اوقین و احکم الحاکمین
 باینستیم که معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید بر فطرت مسلمة مخفی
 که آنچه دانستن در اصول اختیارات از واجبات نیست بجااست اول معرفت حد
 اختیار در سیم معرفت فایده اختیارات سیم معرفت اشغالی که مستحق اختیار باشد
 یا نباشد چهارم صرفیات اختیارات از اوضاع فلیکی و آن دو قسم بود یکی آنچه در وقت
 وقت ضرورت باشد و دیگری که در مضیق وقت ضرورت باشد پنجم محدودیات اجزا
 از اوضاع علویات اما حد اختیار هر یک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند
 کوشیار در محمل الاصول چنین آورده که الاختیار سعادة الوقت الحاضر و
 ملائمة لایة من المألوف و تداریکه لصاحبه الطالیح امیر اجماع و حضرت
 امام المذنبین فخر المله و الذین در اختیارات علائیه بر این حد اعراض کرده
 و بحدودجه از گذرد و ساخته و خود چنین تعریف کرده که اختیار عبارتست از
 گرفتن وقتی که بهترین وقتها باشد که با فیه شود از اوقات که موافق مقصود بود
 در آن مدت که اوقات روی طلب کند و ضعف روحانی شرح بیت بالاسطرلاب
 آورده که هر یک از اقسام منقوض است بآنکه در مدت مفروضه ممکن است که گفتو
 یافت شود که مناسب ایشان بمقصود علی التویه باشد و خود چنین تعریف کرده
 که اختیار تعیین وقتی است که بهتر از اوقات باشد بزرگتر از اوقات که مناسب
 مقصود بود در آن مدت که شروع در آن امر مطلوب بود اما فایده اختیار مبسوط
 مقدمه ایست که بطریق که پیشوای اهل این صناعست در تیرة الفلک در کلمه
 هشتم بر آن در موده و افضل الحما و المهندس الحق الطوسی علیه الرعه و در شرح

۳۰۰

این کلمه فرموده که طالع که همه دلایل او مسعود و قوی بود آنکس را که صاحب این
طالع بود نظری نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او نحس
و ضعیف بود آنکس را که صاحب این طالع نبود در سعادت و خیرات چلی نبود و در
شقاوت و شر بی نظری نبود و این هر دو یا غیر موجود باشد یا نادر الوجود
چنانکه طالع را دلیل از هر دو منفی باشد و بعد از تکافی دلایل خیر و شر هر کدام
که بران قرار گیرد از اقوام آن دلایل خوانند و چون اختیاری کند جهت شخصی که
آنکس را طالع اصلی باشد و طالع تحویل یا دلیل خاصه در او نامی که اختیار در آن
ایام کند و هر یک را قوامی باشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متساوی
باشد و سعادت اختیار یا آن هم شود و انتفاع شخصی یا آن اختیار در رغبات
بود و اگر در طرف سعادت متساوی باشد سعادت اختیار از هر دو تفاوت
هر دو نماید و همچنان باشد که اقل اما اگر در طرف سعادت تفاوت و سعادت
اختیار متساوی قدر تفاوت بود از آن اختیار اثری نماند و سعادت بی محسوس
نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود اگر چه استعمال اختیار در آن هر دو صورت
مؤثر بی جواب باشد چه وجود آن اختیار از فایده بی نفس لازم باشد و بی
فنا سر باید کرد اینجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا در دو طرف
نحوسست باشد از آنکه کلیم پس تا بر آنچه محقق فرموده مشکل پیش می آید بلکه شخصی
نحوسست وقت مقبول یا نری شود و اثر سعادت یا بد یا در سعادت وقت بهر
استعمال نماید اثر نحوسست یا بد یا اثر اختیار واحد در دو شخص مشغول در امر واحد
متساوی نبود و همچنین فایده نماید سخن کسی که گوید که اگر دلایل اصلی و تحویل
شخصی مسعود است سعادت اختیار تحصیل حاصل باشد و اگر دلایل اصلی و تحویل
منحوس است سعادت اختیار مانع تحصیل اما معرفت اشغالی که مستحق اختیار
اینست که مقرر باید که هر مشغول که هر روز یا هر هفته چند بار محتاج آن باشد

در آن شغل حاجت با اختیار نباشد زیرا که هر چه تسلیح الیه معروف است
 باشد عادت بر آن جاری شود و امور عادی قیام مقام امور طبیعی باشد
 الکافی طبعه ثانیة لا لذات و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار و امکل
 نیست اما در اختیار دیگر مزایه مستحق و عجاج اختیار است و حق اختیار باید
 کرد که قهر و بیعت قهر و صاحب بیت قهر و کوچی که در شغل مقرر می شود و بخواهد
 مثل آنکه فداست منسوب به حال است و دعوی شرعی منسوب به شریعی علی هذا
 و طالع وقت اختیار و صاحب طالع و خانه منسوبی این شغل مثل آنکه خانه هم
 منسوبی این سفر است و خانه چهارم منسوبی این فداست و علی هذا
 و صاحب بختان اینها هر یک بیشتر صاحب حال باشند و نه مراتب اختیار
 در وقت و وقت که در مقدمه موعود بود همین شش جز است و بعضی گفته اند
 موافق آنچه امام در اختیاران علایقه آورده و محقق طوسی در رساله نظم
 کشیده و هو هذا نظم اختیار هر چه داری هفت جزا و اینجا تا بود کار تو
 وین هبوط و فقره خالده مسعود باید حال برج و صاحبش حال
 طالع صاحب بیت الغرض صاحب غرض و نهایت حال قهر و متعلقان او
 و باین آمده و در دیگر کواکب باینرا فتکه قراقریب و در این احوال و باین
 او در عالم سفلی اظهار نماید و ایضا اسرع سایر مشایخ و است و باین
 به این عالم مشهور اکثر باشد و نیز قراقریب سرعت انوار کواکب دیگر را
 مزوج گردانند و انما صاحب سبب حدوث شواهد که در کمال القیاس و القیاس
 هو المتوسط بین الاجرام السماویة و الارضیة و هو المؤدی عن الاجرام
 العلویة الى الاجرام السفلیة اما در طالع و وقت و صاحب و باین
 است که طالع را دلیل بر گرفته اند و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت نفس
 و حفظ بدن عقلا و معما از واجبات اما رعایت کوکب و برج منسوب

۳
 ۳

۳

شغل لایح و ظاهر است و محتاج به بیان و برهان نیست همچون این هشت پرکه
 صلاح حال ایشان در اختیارات واجب که است بعضی کو اکبر و بعضی بیوت
 و صلاح حال هر یک از این دو نوع غیر صلاح اند که است بر بیان هر یک جدا
 جدا در آمده بنفراید. و صلاح حال بیوت است که از جور یا شعاع خبی غالی
 باشد و سعد بجزیر یا شعاع ناظر باشد یا ایشان و صلاح حال کوکب است که مسعود
 باشد بنظر مسعود و مع هذا بقولای دیگر که هر یک قوی است و بعضی است هم بعضی
 از استه باشد و فساد حال بیوت و کوکب بقیاس ازین که مذکور شد معلوم
 شود پس فساد حال بیوت است که از جور یا شعاع سعد خالی نباشد و بعضی
 بجزیر یا بنظر عداوت ناظر باشد و فساد حال کوکب است که بخوس نباشد بجزیر
 یا بنظر عداوت بخوس مع هذا بعضه مقام دیگر هم یا بعضی مبتلا باشد و اگر
 صاحب بیت هر دو وقت اختیار بخوس باشد یا بتقدیر که بخوس نباشد از اولاد
 زایل بود صلاح حال قریب فایده رسانند زیرا که قریب دلیل ابتدا بود و خداوند بیت قریب
 دلیل غایت و ظاهر است که حسن عمل بخیر خاتمه است و جمعی گویند که چون غایب غرض
 و خداوند بخوس بود صلاحیت سایر دلائل فایده رسانند و بعضی از اصحاب
 تجربه در این باب مثلاً اظهار نموده اند و اگر صلاح حال قریب که در اختیارات
 دلیل ابتدا و امور است بهتر نشود دلالت کند که انتم در ابتدا موجب خواه
 نباشد پس بجهت اصلاح این فساد یکی از سعد بن جدا بد کرد که در مطالع
 یا عاشر باشد چه و الیغ دلیل مکره امور است و عاشر دلیل اعلال و انفعال و
 اگر مضایق تر بهتر نشود لیکن صاحب بیت قریب مسعود بود عندا نظر و اگر جایز
 غایتش آنکه انتم در ابتدا فساد و ضایع کرد و در انتها بصلاح باز آید و ضرورت
 موعوده اختیار عین ضیق الوقت همینها است که مذکور شد اما امور که غایت
 ان سبب کمال اختیار بود بسیار است و مصنف از آن جمله یک چیز که الیغ و ابتدا

صریح حال است

اختصاص نموده میفرماید که در اختیارات هابری اولی و افیان بود
 که طالع و برج قمر بود و در اختیارات ثانی بر ج و لی و
 ثانی و هابری قبل از این دو باشد نیز هم ذکر یافته اما مختصات اختیارات
 عاقله و جهوریان متفق ذات که میاید که قمر تحت الشعاع باشد و کذب
 و طریقه محرق و محصور بین الحسین و خالی التیرو و حشاش است نباشد و لاله
 سیرا غم است اندک منصرف از غمی باشد یا از سحر الا آنکه اضراف و از غم
 شد است و بعضی نظر عدوت میان خداوند خانه قمر و قمر و همچنین نظر عدو
 قمر با غم و سقوط او از طالع و وقوع او در وبال و در ابر و برج که حد
 نجاست و بطور سب و هبوط او در جنوب از جمله عز و ذرات شمرد و انضام میاید
 که بهترین هیچکدام در طالع نباشند زیرا که طالع مشترک میان خود و طالت
 پس حصول بهترین در طالع اتفاق افتد چون اضواء کو اکتد هر اینه طالع حاکم
 طبعی نماید و در اختیارات باعث عوارض مکرر و کرده غمی نمیاندکد و مذکور
 معیو این فن این منع همین در باب قمر بنظر رسیده و امام نه سبب از ابو القهر
 حکیم چنین نقل نموده که ماه در غایت مطلوب است پس تاثیرات غیره در
 به سهولت ظاهر شود و چون در طالع بود تغییرات عظیم در وی پیدا اند
 ان اشتراک که مذکور شد لکن قولنا کمال الدین حسین طاعط در لوان
 آورده که خواست که شمس نیز در طالع نباید و از بعضی فضلا این دیکت
 نقل نموده از قول حکیمان همچنان در شمس است نیز که بود بطالع اند
 ضرورت این کار همان زمان سبب با خطر است کاند در دج طالع هر روز
 خور است هر قدر در صنف وقوع بهترین را در طالع در جمیع اختیارات
 نداشته مگر در اختیار کاری ثبات و دوام ان مطلوب بود ظاهر این
 در باب افیان باشد و دوام را بقدر که اسرع کو اکتد فستی نباشد و در اکثر

هکاه

ما کنه
 از طالع و ما کنه
 که میده ظهور مغرب در
 سرب است و اصل
 برودت است و طالع
 غلبه شرق است و اصل
 و است بر طالع و
 مخالف است

کتب و رسائل که منبع وقوع قمر از طالع کرده اند قد کرده اند لا بدیغ و شتر
 زیرا که بدیغ و شتری سرعت و تمجیل مطلوب است کما قال کوشیار العز فی حدی
 الطالع منه و من جمیع الاختیار لای فی التراء و التبع إذا کان مسعودا
 و دما مو و مغنی بشارت مثل تحریک حصون و قلاع و قتل بلاد و قری و کاستمال
 من ذرات و مهملات باید که قمر بخور باشد لیکن بشرط آنکه انرا واد مغیره و بیوت
 مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب غل پذیر نشود و آخر آنست که در دوازده
 یا هفتم باشد که بخت لهذا و خصوصت است و در اموی که مطلوب شهرت باشد
 باید که قمر فوق الارض باشد تا شهرت آن کائنات در سطح انهار باشد و همچنین
 باید که قمر بنظر دوستی متصل به کوکی باشد که شغل مفرق را با نیکو کاشانی یا
 و چون این حکم خاص نیست با مو مطلوب تدا شهرت بلکه عام است در جمیع امور این
 جهت از ابداع احکام ضم ساخته میگردد باید که با جمله در هر شغل هیچ طالع و
 قمر و موضوعی که قمر متصل با او باشد باید که مناسبان شغل باشد و بعد از تفر
 این اصول شغول باشد شده میفرماید که مثلاً انزلی بدین ملوک و اشراف
 قمر و شمشه ای باشد که سلطان و عقرب و حوت چه اول اعلی برویج
 قمر است و خانه قمر که کوکیا بنا و ملوک است و ثانی خانه قمر که کوکیا امر او
 سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکیا عظاما و اشراف است و سابع
 که خانه افتاب است اما بحسب صورت حال باشد بر تو خوش و تسلط بر مختار
 اختیار او باشد و ایضا باید که قمر ناظر بافتاب باشد یا مشتری بنظر مودت
 تا صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت آن پادشاه با او بزرگ و مغفور و مستعید
 گردد و اگر مراد از بدین طلب عمل باشد باید که صاحب طائر و ثانی از بخور بر
 باشند و یکدیگر متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب طالع باشد باید که طالع
 اسد و قمر بدین طائر مشرف و متصل بسعد و اگر مراد از این نیز باشد

که اشهر کوکی
 است

بدین ملک

جلو بر پشت

نور علی نور باشد، و اینها بیوس باشند شاه بر هر چه ملکات خود را سد یا شتر
 باید که در و بیچ باشد، چه شبات در این امر محو دست و مع هذا اول خانه
 افنا بخت که در بیملوک و ثانی مزین که کوکب امرا و سلاطین را یاد میکند
 اردو خانه مشهور چه مشهور سعاد اکبر است و بطی السیر و بیوت او و بر منقل
 و محمد ابوب که یکی از علای احکام است و غریب در این امر جان نه داشته و بیوت
 قمر و خوست و شیراز مزین که صاحب عفریت و ایضا باید که طالع در این
 اختیار از بروج ثابت باشد و مشرق الطلوع و او تادان بری القوس و ایضا
 باید که غر زاید انور باشد و طالع را انخاب بنظر مودت چه انخاب کوکب ملوک را
 و اگر در اینحال انخاب در قدر السماء که ارض بوقت باشد احسن و اعلى بود
 خاصه که قدر انجمه در این هنگام بیت الشرف و باشد و از برای ابتدای علم
 همچنین ابتدا کاتب فرد نیز چ اینچ باید زیرا که تعلیم علم و صنعت کاتب
 مخصوص است بوج افنان که مذکور کلیاتست فاضل بطاورد که کوکب در این
 و کاتبان آیامشهور که کوکب علم ارفعها است بنظر مودت معلم بر معلم شفق
 و مهران باشد و او را آن بود که این دو کوکب نزد رجال استقامت میکنند
 متصل باشند و عند باید که در آنکه مزین و فضل در طالع باشند چه اول دلیل
 نفرت و ثانی دلیل نیان معلم بود و در تعلیم علم موسیقی باید که قدر رخانه
 احد السیاقین متصل باشد بکری بود بنظر مودت و طالع بیچ هوای بوجه
 حصول صوت و صدا باستعانت هوا بود و از برای شفق باید که قدر در بروج
 ارضی بود باینکه است و منقل باشد یا از و جسدین تا آن سفر نزدیعی نیست
 برسد و فشانید که بوج ثابت باشد خصوصاً عفریت که دلیل گواهی سفر و مشقت
 و خوف راه بود و حدیث پنجم لا تافروا القفر فی القفر در این باب شاید
 و مصداق است و ایضا باید که قدر متصل باشد بمرج بنظر مودت تا خود طالع را

روح ناله

تعبانی
ابتدای

مستخرج
بابان

طریق بود و رفتا و سپاهیان فافله متفق و مشفق باشند و از ایشان امید
 و امانت رسد و اگر با فتاب یا مسترخی متصل بود هم شاید و اولی آن
 بر دکه خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد و مسعود و طالع وقت در
 این اختیار بریج مُقابل یا یک مسعود بنظر بودت نیتین و آخر از باید کرد
 از آنکه ماه در طالع بود و خداوند طالع از طالع ساقط که اینها صفت
 مشقت و عسر مسافر بود و از برای سفر بحر بهتر در بریج آبی باید جهت
 و عمداً توب بریج حاکی جایز باشد بنا بر نیت مقصد و خوفی چنانکه در سفر
 بر کفیم باید که موضع قمر بریج مُقابل بود یا ذو جسد بن مبرا از شورش باید
 که متصل یکی از مسعود بود تا کشتی سلامت بگذرد و مسعود بودی بودت
 تا سبع در هر دو نوع سفر از جمله اتفاقات حسنه باشد و خداوند خود آنکه
 اتصال قمر بریج و بگوئی که مقیم باشد و همچنین خداوند باید کرد از خول
 کوکب مقیم بطالع که اینها هر دلیل شکون و فر و ماندن مسکنان
 باشد و از برای دخول بلد قمر در بریج ثابت باید اگر مطلوب کثرت اقامت
 دو ان بلد و الا بریج ذو جسد بن و باید که متصل بسعود بود و تحت الارض
 نباشد مگر آنکه مقصود از دخول ان بلد اخفا باشد و ایضا نباید که خداوند
 خانه ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع در این امر
 از جمله اتفاقات حسنه باشد و از برای خوب بگن و پوشیدن باید که
 قمر در بریج مُقابل یا ذو جسد بن باشد زیرا که انظار باعث استبداد است
 که در لباس هر کس را بان رغبت است لیکن فقر او مردم بی بضاعت را بریج
 ذو جسدین اولی است تا مدتی لباس ایشان از اندام محفوظ و مصون
 ماند و باید که قمر در این اختیار متصل بریج بود که کوکب نیت نیت است
 و خداوند باید نمود از نمودن قمر در بریج ثابت که مستلزم ثبات ثبات است

اگر در بریج
 اگر در بریج
 اگر در بریج
 اگر در بریج
 اگر در بریج

اگر در بریج
 اگر در بریج
 اگر در بریج
 اگر در بریج
 اگر در بریج

دخول بلد

در بریج
 در بریج

نراشیدن باید که قمر در برج ذو جدین باشد یا سنبله و کوشیار و
بروج ابو جابر داشته و باید که متصل بود بسبکی از سعدین و حذر باید کرد و اگر
آنکه قمر در برج حمل یا در طالع بود و در قمر قمر ناقص لغز باید که نقصان
نور قمر باعث نقصان رطوبت باشد چنانکه در طالع کواکب مذکور شد
و عجز چنین باشد خون صالح صرف شود و اگر اخراج خون بسیار مطلوب
باشد زیرا در قمر قمر خایر بود و ایضا باید که قمر در برج اقش بود چه اقش واضح
رطوبت است در برج هوائی بنا بر مابست طبیعت دم غیر جویز متعلق است به
و حلول قمر در برج هر عضو باعث توجیه رطوبت بدن باشد بان عضو این
مقتضی بعض مواد است پس الحصول رطوبات و بعض مواد از آن بان عضو
و ساینده مصلحت باشد و در تاریخ رکنه انضمام مذکور است که انابیل
یکی از امرای سلطان مسعود سلجوقی بود بموجب فرمان آذربایجان شد
چون بزنجان رسید و فهمی که قمر در جوزا بود قصد کرد از قضاوت دست کشیدن
شد در همان ایام و شش حیات او بقطع و رسید و نیز گفته اند که ملاقات
اھن بعضی که قمر در بیتان عضو بود مصلحت نباشد و بیت هر عضو
منسوبات بیوت مذکور شد هیچ هر عضو از آن قیاس توان نمود
گاه حل بمنزله طالع گیرند و باقی بر تریب و احمد عبد الجلیل سجری که
یکی از علمای احکامست ثبات بروج در قمر شرط کرده است و بعضی
دیگر بروج مذکور شرط کرده اند و حذر باید کرد از آنکه محبین با قمر در
طالع نباشند که اگر چنین باشد موضع جواحت ناسور شود و بیم گیرد
و ایضا حذر باید کرد از وقوع محبین در مسم طالع و هشتم موضع قمر
که بیم خطر باشد در حجامت باید که موضع قمر و طالع بروج هوائی باشد
و متصل بقبر احدی استعدین و حذر باید نمود از حلول قمر در نور و اگر

سکریٹرا جیڈ

فصل دوم

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

انور احمد علی خان

وزارت خزانہ و تجارت
ملک و مویشی

آتش بیانی
نظر خود را توضیح
نکته این همه شایسته
و این در این مقام

محکمات کری

بودن بحسب در ثانی مامن ترین و محمد آقوب وقوع قمر در تحت اشعاع
 افتاب نیز جائز است و در فصل خوردن باید که قمر ناقص النور و در برج
 آبی فوق الارض محصور بین السعدين بشرط آنکه متصل تحت الارض
 باشد و حذر باید کرد از آنکه قمر در اسد بود یا متصل باشد ببلوچین که
 از اتصال زحل بیکر علها طاری شود و از اتصال مشتری فعل و عمل و اضعاف
 کرد و در دوق و غره کردن محمد آقوب وقوع قمر در حمل جائز داشته
 و کوشید و بصراغی در حمل و ثور و بطورس و برج اثنی لیکن بشرط نظر
 زده سیمایه فوق الارض باشد و در خسته کردن باید که قمر ناقص النور
 باشد و در برج اثنی سبب نیز در فصد کفیم متصل به هر که کوکب بود
 و تماشا است با مشتری که کوکب شریعت و ملک اسلامت و اگر مشتری
 در این وقت شرقی و فوق الارض باشد احسن و اعلا بود و نشاید که قمر
 در مغرب باشد که متعلق بآلت تناسل است که در اینجا ملاقات الهن
 بان عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد کفیم یا متصل زحل باشد که
 اینجا نیز مصلحت این امر نیست زیرا که دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن
 زخم و در برده خیدن قمر در برج اثنی باید تا بر مناسبت مسیح و اگر طالع
 نیز از این برج باشد بهتر باشد و ایضا خداوند ببت سادیر را با خدا
 طالع اتصال محمود بود و اگر خواهند که برده را آزاد کند باید که ما
 زاید النور بود و متصل بسعد که شرقی باشد و ایضا باید که طالع
 صاحبش برحق الخوس بود و در چهار پای خیدن کوشیار کوکب قمر
 در برج ثانیه باید و محمد آقوب در برج ذو الجعدین جائز داشته و
 حق است که در برج باید بر صورت ذوات الاطراف باشد و جهت
 چهار پای واری و بارکش نیمه آخرین قوس بهتر است و ایضا باید

سید محمد

خند کردن

در این وقت که قمر در تحت اشعاع افتاب باشد و در برج آبی فوق الارض محصور بین السعدين بشرط آنکه متصل تحت الارض باشد و حذر باید کرد از آنکه قمر در اسد بود یا متصل باشد ببلوچین که از اتصال زحل بیکر علها طاری شود و از اتصال مشتری فعل و عمل و اضعاف کرد و در دوق و غره کردن محمد آقوب وقوع قمر در حمل جائز داشته و کوشید و بصراغی در حمل و ثور و بطورس و برج اثنی لیکن بشرط نظر زده سیمایه فوق الارض باشد و در خسته کردن باید که قمر ناقص النور باشد و در برج اثنی سبب نیز در فصد کفیم متصل به هر که کوکب بود و تماشا است با مشتری که کوکب شریعت و ملک اسلامت و اگر مشتری در این وقت شرقی و فوق الارض باشد احسن و اعلا بود و نشاید که قمر در مغرب باشد که متعلق بآلت تناسل است که در اینجا ملاقات الهن بان عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد کفیم یا متصل زحل باشد که اینجا نیز مصلحت این امر نیست زیرا که دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن زخم و در برده خیدن قمر در برج اثنی باید تا بر مناسبت مسیح و اگر طالع نیز از این برج باشد بهتر باشد و ایضا خداوند ببت سادیر را با خدا طالع اتصال محمود بود و اگر خواهند که برده را آزاد کند باید که ما زاید النور بود و متصل بسعد که شرقی باشد و ایضا باید که طالع صاحبش برحق الخوس بود و در چهار پای خیدن کوشیار کوکب قمر در برج ثانیه باید و محمد آقوب در برج ذو الجعدین جائز داشته و حق است که در برج باید بر صورت ذوات الاطراف باشد و جهت چهار پای واری و بارکش نیمه آخرین قوس بهتر است و ایضا باید

برده را خرید

چهار پای کردن

که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد و انوار او در بیت سادس و صاحبش
صالح الحال بود و در مطلق بیج ناید که قمر ناقص انوار و الحساب بود
و در بروج منوع الطلوع منصرفا و تسکین و در مطلق نوری بر عکس
ناید که قمر زیاده انوار و الحساب بود و در بروج مستقیم الطلوع متصل
بسمک و در مطلق کردن قمر و سلطان و حیات با بروج غایب ناید زیرا که
حصول ارتفاعات استغاثت خاک و آبست و عدم جواز عقیق با آنکه بروج
الهیست بنابراین است که هبوط قمر و خانه مرتفع است و ایضا ناید که قمر متصل
بمنوع بود یا بر تسکین و تلیث زحل بجهت مناسبت و ایضا ناید که طالع
بروج دو جسدین باشد و خداوندش حال در بروج منقلب یا ناظر بطلالع
و مبتدئ اثر نحوس و حلد ناید که در آنکه قمر ناقص اعمده بود که آن دلیل
فساد تخم باشد و نظر نحوس صاحب طالع از جمله محذورات شمرده اند
زیر که آن علائق و قیوت و کسیت باشد و در اجا و استلا حسی قمر در بروج
تربای ناید و محصور بین التسکین بشرط نظر حاضرین و ایضا ناید
که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود و در ایوانی قزوات قمر تحت الاکثر ناید
در بروج ابی و اولی آنکه در ثنائث و غایب باشد و ناظر بروج ستیماست
و صلاح حال زحل و نظر هبوط قمر با او در این امر از جمله شرایط است
و در کد و حث فشانند قمر در بروج ثبات یا دو جسدین ناید نه منقلب ناظر
استوار و غنا پذیر بود و طالع نیز ناید که از این بروج بود و ایضا ناید
که قمر متصل بسمک باشد که آن سعاد و طالع یا غایب یا اثری بخود بوی
و ناید که زحل صالح الحال باشد و حلد ناید که در ان اتصال کوکبی کند
هبوط باشد و در بنا نهادن ناید که قمر زیاده انوار و الحساب بود و در
برج ارضی باشد ثبات یا دو جسدین کلا یا بخیف علما یا بظن و نظر موده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

درخت فیاض

بناہار

متصل بود بگوئی که در شرف باشد تا آن بنا می آید و میمون بود یاد
 بروج هوای فوق الارض و صاعده و عرض افلاک تا آن بنا شود مرتفع
 شود و زحل کوکب غار است باید که در این اختیار قوی جا باشد و
 باید که طالع با موصی صاحب طالع برنج او چینی باشد و قدر باج صالح حال
 بود و حد باید که از دوق زحل به جا و در بیت رابع و سقوط خداوند
 خانه قمر از قمر و اینها محسوس بودن صاحب طالع تحت الشعاع یا تحت
 نحوس از جمله محذورات و قدر بناهای نیز زمین باید که قمر متصل بگوئی
 باشد که تحت الارض و هابط بود سیما در جنوب و بطلس در بنای بلاد
 و قمری وقوع نایب و اگر بر مزاج سعود باشند در او ناد طالع شرط کرده آ
 و بودن مزاج یا نایب که بر مزاج او بود در بیت غاشر از جمله محذورات
 شمرده زیرا که این وضع علامت قتل مشایط آن ملک بود بل علامت قتل
 عام باشد سعود بالله من هذا پس در این وقت این مقوله را بر ده خاتم
 کرده گوئیم از برای دعا کردن قمر در یکی از خانه های مشتری باید متصل
 بگوئی که او را بطلب مقصد آنتسای بوده باشد و بعضی
 مجاهده قمر را با مشتری بعهده داس و قران عطا با کف
 در این امر از جمله شرایط گرفته اند و وصول کف الخشب
 بدیهه نصف النهار در این باب مشهور و معروف
 اینقدر که مصنف ابراهیم نموده و ما الحاق
 کرده ایم در معرفت اختیارات اینجا کافی
 و نیز آمده آنرا بنویسند و بعضی
 و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 الحاکم

نار

در این امر از جمله شرایط گرفته اند و وصول کف الخشب
 بدیهه نصف النهار در این باب مشهور و معروف
 اینقدر که مصنف ابراهیم نموده و ما الحاق
 کرده ایم در معرفت اختیارات اینجا کافی
 و نیز آمده آنرا بنویسند و بعضی
 و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 الحاکم

